

## فهرست مطالب

9	آیه (172) تا (174) و ترجمه
9	تفسیر
17	آیه (175) تا (187) و ترجمه
18	تفسیر
25	آیه (179) تا (181) و ترجمه
25	تفسیر
32	1- اسماء حسنی چیست؟
36	2 - گروه رستگاران
37	3 - اسم اعظم خدا
39	آیه (182) و (183) و ترجمه
39	تفسیر
44	آیه (184) تا (186) و ترجمه
44	شأن نزول:
45	تفسیر
48	آیه (187) و ترجمه
48	شأن نزول:
49	تفسیر
51	آیه (188) و ترجمه
51	شأن نزول:
51	تفسیر
56	آیه (189) تا (193) و ترجمه
57	تفسیر
64	آیه (194) و (195) و ترجمه
64	تفسیر

68	آیه (196) تا (198) و ترجمه
68	تفسیر
70	آیه (199) تا (203) و ترجمه
71	تفسیر
78	آیه (204) تا (206) و ترجمه
78	تفسیر
84	سوره انفال
86	آیه (1) و ترجمه
86	شان نزول:
87	تفسیر
93	آیه (2) تا (4) و ترجمه
93	تفسیر:
99	آیه (5) و (6) و ترجمه
99	تفسیر
101	آیه (7) و (8) و ترجمه
108	تفسیر
112	آیه (9) تا (14) و ترجمه
113	تفسیر
120	آیه (15) تا (18) و ترجمه
120	تفسیر
128	آیه (19) و ترجمه
128	تفسیر
131	آیه (20) تا (23) و ترجمه
131	تفسیر
134	نکته ها

137.....	آیه (24) تا (26) و ترجمه
137.....	تفسیر
146.....	آیه (27) و (28) و ترجمه
146.....	شأن نزول:
148.....	تفسیر
152.....	آیه (29) و ترجمه
152.....	تفسیر
158.....	آیه (30) و ترجمه
158.....	شأن نزول:
160.....	تفسیر
163.....	آیه (31) تا (35) و ترجمه
164.....	تفسیر
172.....	آیه (36) و (37) و ترجمه
172.....	شأن نزول:
173.....	تفسیر
176.....	آیه (38) تا (40) و ترجمه
176.....	تفسیر
181.....	آیه (41) و ترجمه
181.....	تفسیر
183.....	نکته ها:
197.....	آیه (42) تا (44) و ترجمه
198.....	تفسیر
204.....	آیه (45) تا (47) و ترجمه
204.....	تفسیر

209.....	آیه (48) تا (51) و ترجمه
210.....	تفسیر
217.....	آیه (52) تا (54) و ترجمه
217.....	تفسیر
220.....	نکته ها
220.....	1- عوامل حیات و مرگ ملت ها
225.....	2- جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع!
227.....	آیه (55) تا (59) و ترجمه
228.....	تفسیر
232.....	آیه (60) تا (64) و ترجمه
233.....	تفسیر
247.....	آیه (65) و (66) و ترجمه
247.....	تفسیر
250.....	نکته ها
254.....	آیه (67) تا (71) و ترجمه
255.....	تفسیر
267.....	آیه (72) تا (75) و ترجمه
268.....	تفسیر
274.....	نکته ها
274.....	1- (هجرت و جهاد)
276.....	2 مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه
279.....	3- ارت در نظام قوانین اسلام

281.....	سوره توبه
291.....	آیه (1) و (2) و ترجمه
291.....	تفسیر
292.....	نکته ها:
293.....	1- آیا الغای یکجانبه پیمان صحیح است؟
295.....	2- این چهار ماه از کی شروع شد؟
296.....	آیه (3) و (4) و ترجمه
296.....	تفسیر
298.....	نکته ها
298.....	1- حج اکبر کدام است؟
299.....	2- مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد
300.....	3- چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟
301.....	آیه (5) و (6) و ترجمه
301.....	تفسیر
304.....	نکته ها
304.....	1- منظور از اشهر حرم در اینجا چیست؟
304.....	2- آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است؟
305.....	3- ایمان زائیده علم است
306.....	آیه (7) تا (10) و ترجمه
306.....	تفسیر
312.....	آیه (11) تا (15) و ترجمه
313.....	تفسیر
321.....	آیه (16) و ترجمه
321.....	تفسیر

- 324.....آیه (17) و (18) و ترجمه
- 324.....تفسیر
- 327.....نکته ها
- 327.....1- منظور از عمران چیست؟
- 328.....2- عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد.
- 328.....3- پاسداران شجاع
- 328.....4- آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟
- 329.....5- اهمیت بنای مساجد
- 330.....آیه (19) تا (22) و ترجمه
- 330.....شان نزول:
- 332.....تفسیر
- 340.....آیه (23) و (24) و ترجمه
- 340.....تفسیر
- 346.....آیه (25) تا (27) و ترجمه
- 346.....تفسیر
- 358.....آیه (28) و ترجمه
- 358.....تفسیر
- 361.....آیه (29) و ترجمه
- 361.....تفسیر

370	آیه (30) تا (33) و ترجمه
370	تفسیر
381	نکته ها
381	1- منظور از هدایت و دین حق چیست؟
382	2- غلبه منطقی یا غلبه قدرت؟
382	3- قرآن و قیام مهدی (علیه السلام)
385	روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (علیه السلام)
389	اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)
392	مفهوم انتظار
395	نخستین فلسفه خودسازی فردی
397	فلسفه سوم منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند
401	آیه (34) و (35) و ترجمه
401	تفسیر
416	آیه (36) و (37) و ترجمه
416	تفسیر
420	نکته ها
420	1- فلسفه ماههای حرام
421	2- مفهوم و فلسفه (نسیء) در جاهلیت
422	3- وحدت کلمه در برابر دشمن
423	4- چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می کند؟
424	آیه (38) و (39) و ترجمه
424	شان نزول
425	تفسیر
430	آیه (40) و ترجمه
430	تفسیر

435.....	آیه (41) و (42) و ترجمه
435.....	تفسیر
439.....	آیه (43) تا (45) و ترجمه
439.....	تفسیر
444.....	آیه (46) تا (48) و ترجمه
444.....	تفسیر
449.....	آیه (49) و ترجمه
449.....	شأن نزول:
450.....	تفسیر
453.....	آیه (50) تا (52) و ترجمه
453.....	تفسیر
456.....	نکته ها
456.....	1- مقدرات و کوششهای ما
457.....	2- در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد
458.....	3- صفات همیشگی منافقان
460.....	آیه (53) تا (55) و ترجمه
460.....	تفسیر
465.....	آیه (56) و (57) و ترجمه
465.....	تفسیر
467.....	آیه (58) و (59) و ترجمه
467.....	شأن نزول:
468.....	تفسیر



آیه (172) تا (174) و ترجمه

(و اذا أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غفلين) (172)  
(أو تقولوا إنما أشرك أبائنا من قبل و كنا ذرية من بعدهم اء فتهلكنا بما فعل المبطلون) (173) (و كذلك نفصل الايت و لعلمهم يرجعون) (174)

ترجمه:

172- به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر).

173- یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را اختیار کردند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم (و چاره ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطلگرایان انجام دادند مجازات می کنی.

174- و اینچنین آیات را توضیح می دهیم و شاید به سوی حق باز گردند (و بدانند ندای توحید در درون جانشان از روز نخست بوده است).

تفسیر

پیمان نخستین و عالم ذر

آیات فوق در حقیقت اشاره ای به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحثهایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه توحید استدلالی بوده است تکمیل می کند.

گرچه در تفسیر این آیه بحثها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده ولی ما سعی می‌کنیم نخست تفسیر اجمالی آیه و بعد مهمترین بحثهای مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در اینجا بیاوریم.

خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می‌گوید: (به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند آری گواهی می‌دهیم). (واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربكم قالوا بلی شهدنا).

(ذریه) چنانکه دانشمندان لغت گفته‌اند در اصل به معنی (فرزندان کوچک و کم سن و سال) است، ولی غالباً به همه فرزندان گفته می‌شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می‌گردد اما در اصل معنی جمعی دارد. درباره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از (ذره) (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می‌دانند بنابراین مفهوم اصلی (ذریه) با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است.

و بعضی آن را از (ذر) (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می‌کنند.

سومین احتمال که درباره آن داده شده این است که از ماده (ذرو) (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته‌اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می‌شوند.

سپس اشاره به هدف نهائی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسئله توحید نموده می فرماید: (این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسائی خدا) غافل بودیم) (ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين)

در آیه بعد اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، و می گوید: (این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم و چاره ای جز تبعیت از آنها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار مجازات می کنی) (او تقولوا انما اشرك آبائنا من قبل و كنا ذرية من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون).

آری (اینگونه ما آیات را توضیح می دهیم و روشن می سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند) (و كذلك نفصل الايات و لعلمهم يرجعون).

توضیح و داوری درباره عالم ذر همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما اینکه این پیمان چگونه بوده است

توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده، ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر دو نظر زیر است:

1- هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن

بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد (الست بربکم): (آیا پروردگار شما نیستم)؟!

همگی در پاسخ گفتند: (بلی شهدنا) آری بر این حقیقت همگی گواهییم. سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) بازگشتند و به همین جهت این عالم را (عالم ذر) و این پیمان را (پیمان الست) می نامند. بنابراین پیمان مزبور یک (پیمان تشریحی) و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

2- منظور از این عالم و این پیمان همان (عالم استعدادها) و (پیمان فطرت) و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه!.

بنابراین همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده اند نیز به همین زبان است.

اینگونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می گوئیم: (رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون) یا می گوئیم: (چشمان به هم ریخته او می گوید دیشب به خواب نرفته است)،

از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می کنند که در سخنان خود چنین می گفته است: (سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و اینع ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا): (از این زمین پیرس چه کسی راه نهرهای تو را

گشوده؟ و درختانت را غرس کرده و میوه هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت).

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند (فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعين) (فصلت 11): (خداوند به آسمان و زمین فرمود: (با میل یا از روی اجبار بیایید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم). این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق.

ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلا بیان می شود:

1- در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می گوید.

2- اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده اند و هیچکس آن را به خاطر نمی آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با اینکه در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشتهای دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند،

این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچوجه قابل توجیه نیست.

3- هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان گذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچوجه از این پیمان به دست نمی آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر (لا) خفته اند.

و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می رسد.

4- اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول یک نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او یک بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچیک از این ایرادها متوجه نخواهد شد زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر (حس مذهبی) یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید (فطرة الله التي فطر الناس عليها) (روم 30)

تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می شود این است که سؤال و جواب در آن جنبه کنائی به خود می گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبانها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی شود از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می رسد.

#### عالم ذر در روایات اسلامی

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت یک روایت متواتر تصور می شود مثلاً در تفسیر برهان 37 روایت و در تفسیر نور الثقلین 30 روایت در ذیل

آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترک و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها شاید مجموعاً از 40 روایت نیز متجاوز باشد.

ولی اگر درست روایات را گروه بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی توان روی آنها به عنوان یک روایت معتبر تا چه رسد به عنوان یک روایت متواتر تکیه کرد. (دقت کنید!)

بسیاری از این روایات از (زراره) و تعدادی از (صالح بن سهل) و تعدادی از (ابوبصیر) و تعدادی از (جابر) و تعدادی از (عبدالله بن سنان) می باشد، روشن است که هرگاه شخص واحد روایات متعددی به یک مضمون نقل کند همه در حکم یک روایت محسوب می شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می رسد تنزل می نماید و از 10 الی 20 روایت شاید تجاوز نمی کند. این از نظر سند.

اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آنها کاملاً با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچکدام سازگار نیست مثلاً روایاتی را که (زراره) نقل کرده است و تحت شماره 3 و 4 و 8 و 11 و 28 و 29 در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و آنچه در روایات (عبدالله بن سنان) که تحت شماره 7 و 12 در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم می کند.

بعضی از این روایات مبهم و پاره ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت 18 و 23 که از (ابو سعید خدری) و (عبدالله کلبی) در همان تفسیر نقل شده است:

در پاره ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره 20 ذکر شده است).

به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می باشند. بنابراین و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لاقلاً همانگونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت بیامون آنها خودداری کنیم.

در اینصورت ما می مانیم و متن آیه‌ای که در قرآن آمده است و همانگونه که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.

و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می داد همه گروه‌های این روایات را بطور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد ولی علاقمندان می توانند به تفسیر (نورالثقلین) و (برهان) و (بحارالانوار) مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه بندی و بررسی اسناد و محتوای آنها بپردازند.



آیه (175) تا (187) و ترجمه

(واتل عليهم نباءالذى أتينا فانسلك منها فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين) (175) (ولو شئنا لرفعنه بها ولكنه أخلد إلى الارض واتبع هوئه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بايتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون) (176) (ساء مثلاً القوم الذين كذبوا بايتنا وأنفسهم كانوا يظلمون) (177) (من يهد الله فهو المهتدى ومن يضلل فأولئك هم الخسرون) (178)

ترجمه:

175- و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد.

176- و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (اما اجبار بر خلاف سنت ماست لذا او را به حال خود رها ساختیم) ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند (گوئی آنچنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود) این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

177- چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ولی آنها به خودشان ستم می کردند.

178- آن کس را که خدا هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند.

#### تفسیر

دانشمندی که در خدمت فراعنه در آید

در این آیات اشاره به یکی دیگر از داستانهای بنی اسرائیل شده است که یک الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود.

همانطور که در لابلای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات پیرامون او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شک مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل می گردد، کلی و همگانی و عمومی است.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: (داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آنها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آنها بخوان) (واتل علیهم نبا الذی آتیناه آیاتنا فانسلاخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین).

این آیه به روشنی اشاره به داستان کسی می کند که نخست در صف مؤ منان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است.

تعبیر (انسلاخ) که از ماده (انسلاخ) و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است، نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که

همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر (فاتبعه الشيطان) چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چرا که او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت، و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار داد.

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که (اگر می خواستیم، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، مقام والا بدهیم) (ولوشئنا لرفعناه بها).

ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند:

ما او را به اختیارش واگذاریم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بییماید (به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد) (ولکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه).

(اخذ) از ماده (اخلاذ) به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است، بنابراین (اخذ الی الارض) یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

سپس این شخص را تشبیه به سگی می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده، می گوید: (او همانند سگ است که اگر به او حمله

کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است ) ( **فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث** ).

او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمار گونه ای همچون یک سگ هار که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است، که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

سپس اضافه می کند که این مثل مخصوص به این شخص معین نیست، بلکه مثالی است برای همه جمعیت‌هایی که آیات خدا را تکذیب کنند ( **ذلك مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا** ).

(این داستانها را برای آنها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند) ( **فاقصص القصص لعلهم یتفکرون** ).

بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان گونه که ملاحظه کردید آیات فوق نامی از کسی نبرده بلکه سخن از یک عالم و دانشمند می گوید که نخست در مسیر حق بود، آنچنان که هیچکس فکر نمی کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که منظور از این شخص مردی به نام (بلعم باعورا) بوده است که در عصر موسی ( **عَلَيْهِ السَّلَام** ) زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد،

و حتی موسی (علیه السلام) از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد، و کارش در این راه آنقدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست

داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی (علیه السلام) قرار گرفت.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند شخص (امیه بن ابی الصلت) همان شاعر معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت.

و یا اینکه منظور (ابو عامر) راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را نوید به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می داد، اما پس از ظهور پیامبر، راه مخالفت را پیش گرفت، هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می رسد.

زیرا جمله (واتل) و کلمه (نبا) و جمله (فاقص القصص) نشان می دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده بلکه از سر گذشت اقوام پیشین است، به علاوه سوره اعراف از سوره هایی است که در مکه نازل شده و داستان (ابو عامر)، (راهب) و (امیه بن صلت) مربوط به (مدینه) است.

ولی از آنجا که افرادی همانند (بلعم) در عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همانند (ابو عامر) و (امیه بن ابی الصلت) وجود داشته اند، مفهوم آیات بر آنها تطبیق شده است، همانگونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد و گرنه اصل داستان مربوط به غیر (بلعم) نیست.

در تفسیر (المنار) از پیامبر اسلام (ﷺ) چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیة بن ابی الصلت در این امت است.

همچنین از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: الاصل فی ذلک بلعم، ثم ضربه الله مثلا لكل مؤثر هو اهلی الله من اهل القبلة: یعنی اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره کسانی که هواپرستی را بر خدا پرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده.

اصولا کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندان است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هواپرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (و اخلاص الی الارض) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوتها می گذارند، و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود اینگونه افراد حداکثر استفاده را می کنند.

این موضوع اختصاص به زمان موسی (علیه السلام) یا سایر پیامبران نداشته، بعد از عصر پیامبر اسلام (ﷺ) و تا به امروز نیز ادامه دارد که (بلعم باعوراها) و (پو راهب ها) و (امیة بن ابی الصلتها) علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروههای منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباسها و طاغوتها داده و می دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه هائی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می توان آنها را شناخت، آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند، آنها همتهایی پست دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می گرایند، و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند، آنها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند آنها همانند سگهای بیماری هستند

که هرگز سیراب نمی گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده، در بیراهه ها سرگردان می شوند و پیشوای گمراهانند باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آنها برحذر بود.

دو آیه بعد در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت (بلعم) و علمای دنیا پرست گرفته، نخست می گوید: (چه بد مثلی دارند آنها که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آنها است) (ساء مثلاً القوم الذین کذبوا بآیاتنا).

ولی آنها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه (بر خویشتن ستم روا می داشتند) (و انفسهم کانوا یظلمون).

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه هایشان گردد در اختیار صاحبان (زر) و (زور) می گذارند و به بهای ناچیز می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند.

اما به هوش باشید که رهائی از اینگونه لغزشها و دامهای شیطانی، بی توفیق و هدایت الهی ممکن نیست، و دام بسیار سخت است، مگر یار شود لطف خدا (آنکس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی او است) (من یهد الله فهو المهتدی).

(آنکس را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه های شیطانی از او بگیرد، زیانکار واقعی او است) (و من یضلل فالولئک هم الخاسرون).

بارها گفته ایم که (هدایت) و (اضلال) الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه های هدایت، و یا

باز گرفتن اینگونه زمینه ها است، آنهم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان  
قبلا انجام داده است، و در هر حال تصمیم نهائی با خود انسان است، بنابراین  
آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد  
و منافاتی در میان آنها نیست.



آیه (179) تا (181) و ترجمه

(ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعین لا يبصرون بها ولهم أذان لا يسمعون بها أولئك كالأناجیر بل هم أضل أولئك هم الغفلون) (179) (ولله الا سماء الحسنی فادعوه بها وذرؤا الذین یلحدون فی أسمئہ سیجزون ما کانوا یعملون) (180) (و من خلقنا أمة یهدون بالحق و به یعدلون) (181)

ترجمه:

179- به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها)ئی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهائی دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند).

180- و برای خدا نامهای نیکی است خدا را با آن بخوانید، و آنها را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند.

181- و از آنها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند.

تفسیر

نشانه های دوزخیان!

این آیات بحثی را که در آیات گذشته در زمینه دانشمندان دنیاپرست و همچنین عوامل هدایت و ضلالت گذشت تکمیل می کند، در این آیات مردم به

دو گروه تقسیم شده اند و صفات هر کدام توضیح داده شده: (گروه دوزخیان و گروه بهشتیان).

نخست درباره دوزخیان که گروه اولند با تکیه به سوگند و تاءکید چنین می گوید: (ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم) (ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس).

(ذراءنا) از ماده (ذراء) (بر وزن زرع) در اینجا به معنی خلقت و آفرینش است ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده، چنانکه در قرآن می خوانیم (تذروه الریاح): (بادها آنرا پراکنده می کنند) (سوره کهف آیه 45) و از آنجا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آنها در روی زمین می گردد، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است.

و در هر حال اشکال مهمی که در اینجا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید: (ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم)، مگر نه این است که در جای دیگر می خوانیم (وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون): که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت آفریده شده اند، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون (فخر رازی) برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند.

ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباطهای سطحی و زودگذر نشویم، پاسخ این سؤال، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد.

زیرا اولاً این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوبهائی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش، چوبهائی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم، و چوبهای ناصاف و بد قواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او در همین راه مصرف می شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد، ناچار آنرا برای سوزاندن کنار می گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی (دقت کنید).

تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوبها با یکدیگر اختیاری نیست، ولی تفاوت انسانها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار خود آنها است.

بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیات فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است.

سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند: نخست اینکه آنها قلبهائی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند (لهم قلوب لا یفقهون بها).

بارها گفته ایم که قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با اینکه استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هر گونه بدبختی را بلا استفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند.

دیگر اینکه (چشمهای روشن و حقیقت بین دارند اما با آنها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آنها می گذرند) **(و لهم اعین لا یبصرون بها)**.

سوم اینکه (با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی شنوند) و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند **(و لهم آذان لا یسمعون بها)**.  
(اینها در حقیقت همچون چهار پایانند چرا که امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آنها همه را از دست داده اند **(اولئك کالانعام)**).

(بلکه آنها از چهار پایان گمراه تر و پستتر می باشند) **(بل هم اضل)**.  
چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستیها این استعدادها را بلا استفاده می گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همینجا آغاز می گردد.

(آنها افراد غافل و بیخبری هستند) و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند **(اولئك هم الغافلون)**.

چشمه آب حیات کنار دستشان است، ولی از تشنگی فریاد می کشند، درهای سعادت در برابر رویشان باز است، اما حتی به آن نگاه نمی کنند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که آنها با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمتهای گرانبهای (عقل) و چشم و (گوش) را به هدر می دهند، نه اینکه خداوند اجبارا آنها را در صف دوزخیان قرار داده باشد. چرا همچون چهار پایان؟!

بارها در قرآن مجید غافلان بیخبر به چهار پایان و حیوانات بی شعور دیگر تشبیه شده اند ولی نکته تشبیه آنها به انعام (چهارپایان) شاید این باشد که آنها تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می پردازند، درست همانند ملتھائی که تحت شعارهای فریبنده انسانی آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان و یک زندگی مرفه مادی می پندارند. آنچنانکه علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: کالبھیمة المربوطه همھا علفھا او المرسلۃ شغلھا تقمھا: (همانند حیوانات پرواری که تنها به علف می اندیشند و یا حیوانات دیگری که در چراگاهها رها شده اند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر می گیرند)

به تعبیر دیگر گروهی مرفهند همچون گوسفندان پرواری، و گروهی نامرفه مانند گوسفندانی که در بیابانها در بدر دنبال آب و علف می گردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست!

آنچه در بالا گفته شد ممکن است درباره یک فرد صادق باشد و یا درباره یک ملت، ملتھائی که اندیشه های خود را از کار انداخته اند و به سرگرمیهای ناسالم روی آورده اند و در ریشه های بدبختی خود نمی اندیشند و در عوامل ترقی فکر نمی کنند، نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا، آنها نیز دوزخی هستند نه تنها در دوزخ قیامت، بلکه در دوزخ زندگی این دنیا نیز گرفتارند.

در آیه بعد اشاره به وضع گروه بهشتی کرده، صفات آنان را بیان می‌کند، نخست برای بیرون آمدن از صف دوزخیان مردم را به توجه عمیق به اسماء حسناى خدا دعوت نموده، می‌فرماید: (برای خدا نامهای نیکی است، خدا را به آنها بخوانید) (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا).

منظور از (اسماء حسنی)، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی حسنی است می‌دانیم خدا عالم است، قادر است، رازق است، عادل است، جواد است، کریم است و رحیم است، و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می‌باشد.

منظور از خواندن خدا به این نامها تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلا بگوئیم یا عالم، یا قادر، یا ارحم الراحمین، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان بمقدار امکان پیاده کنیم، پرتوی از علم و دانش او، شعاعی از قدرت و توانائی او، و گوشه‌ای از رحمت و وسعه اش در ما و جامعه ما پیاده شود، و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلق به اخلاقش کردیم.

تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی می‌کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم. سپس مردم را از این نکته برحذر می‌دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می‌گویند:

(آنها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد) (وَذُرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي الْأَسْمَاءِ سَيَجْزُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(الحاد) در اصل از ماده (لحد) (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گرفته و به همین جهت، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود، (لحد) گفته می شود، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند (الحاد) گفته شده، و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت (الحاد) اطلاق می گردد.

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم، یا به اینگونه که او را به اوصافی توصیف نمائیم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند، و یا اینکه صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نمائیم، همچون بت پرستان که نام بت‌های خود را از نام خدا مشتق می کردند، مثلاً به یکی از بت‌ها اللات و به دیگری العزی و به دیگری منات می گفتند که به ترتیب از الله و العزیز و المنان مشتق شده است، و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند. و یا اینکه صفات او را آنچنان تحریف کنند که به تشبیه به مخلوقات یا تعطیل صفات و مانند آن بیانجامد.

و یا تنها به (اسم) قناعت کنند بدون اینکه این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند.

در آخرین آیه به دو قسمت که اساسی ترین صفات گروه بهشتیان است اشاره می کند و می فرماید: (از کسانی که آفریدیم، امت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به حق حکم می کنند) **(وَمَنْ خَلَقْنَا امَةً بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)**.

در واقع آنها دو برنامه ممتاز دارند، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است، و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان بر اساس حق و حقیقت می باشد.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

### 1- اسماء حسنی چیست؟

در کتب حدیث و تفسیر اعم از منابع شیعه و اهل تسنن بحثهای مشروحی پیرامون اسماء حسنی دیده می شود که فشرده ای از آنرا به اضافه عقیده خود در اینجا می آوریم:

شک نیست که (اسمای حسنی) به معنی (نامهای نیک) است و می دانیم که تمام نامهای پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است، اعم از آنها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است، مانند عالم و قادر، و یا آنها که صفات سلبيه ذات مقدس او است مانند (قدوس)، و آنها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند خالق، غفور، رحمان و رحیم.

از سوی دیگر شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد.

ولی چنانکه از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد، و شاید (اسماء حسنی) که در آیه بالا آمده است، اشاره به همین گروه ممتازتر است، زیرا در روایاتی که از پیامبر (ﷺ) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای 99



اسم است که هر کس او را به این نامها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است.

مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ان الله تبارک و تعالی تسعة و تسعين اسما الا واحدة من احصاها دخل الجنة...

و نیز در کتاب توحید از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

ان لله عز و جل تسعة و تسعين اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها دخل الجنة

در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و اینکه هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آنها را احصا کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است.

از پاره ای از این احادیث استفاده می شود که این اسامی نود و نه گانه در قرآن است، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لله تسعة و تسعون اسما من احصاها دخل الجنة و هی فی القرآن.

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نامهایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از 99 نام است، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آنها باشد، نه اینکه در قرآن جز این 99 نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد.

در بعضی از روایات این نامهای نود و نه گانه آمده است، که ما ذیلا یکی از این احادیث را می آوریم (ولی باید توجه داشت، بعضی از این نامها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد).

و آن روایتی است که در توحید صدوق از امام صادق (ع) از پدر و اجدادش از علی (ع) از پیامبر (ص) نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا می فرماید:

و هی الله، الاله، الواحد، الاحد، الصمد، الاول، الاخر، السميع، البصير، القدير، القادر، العلی، الاعلی، الباقي، البديع، الباری، الاکرم، الباطن، الحی، الحکیم، العلیم، الحلیم، الحفیظ، الحق، الحسیب، الحمید، الحفی، الرب، الرحمان، الرحیم، الذراء، الرزاق، الرقیب، الرؤف، الرائی، السلام، المؤمن، المهیمن، العزیز، الجبار، المتکبر، السید، السبوح، الشهید، الصادق، الصانع، الظاهر، العدل، العفو، الغفور، الغنی، الغیاث، الفاطر، الفرد، الفتح الفالق، القدیم، الملک، القدوس، القوی، القریب، القيوم، القابض، الباسط، قاضی الحاجات، المجید، المولی، المنان، المحیط، المبین، المغیث، المصور، الکریم، الکبیر، الکافی، کاشف الضر، الوتر، النور، الوهاب، الناصر، الواسع، الودود، الهادی، الوفی، الوکیل، الوارث، البر، الباعث، التواب، الجلیل، الجواد، الخبیر، الخالق، خیر الناصرین، الدیان، الشکور، العظیم، اللطیف، الشافی.

ولی آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که منظور از خواندن خدا به این نامها و یا احصاء و شمارش اسماء حسناى پروردگار، این نیست که هر کس این 99 اسم را بر زبان جاری

کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آنها تنها الفاظی بگویند سعادت‌مند خواهد بود، و یا دعایش به اجابت می‌رسد، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد، و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد، مسلماً چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می‌گردد.

ضمناً از آنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر در پاره ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نامهای خدا در بعضی از دعاها به یکهزار رسیده هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهائی ندارد، و مانند کمالات ذات و بی‌انتهایش نامحدود است. هر چند پاره ای از این صفات و اسماء امتیازی دارد.

و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده می‌خوانیم فرمود: (نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى): (به خدا سوگند ما اسماء حسناى خدا هستیم) اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می‌کند.

و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در (توحید خالص) خلاصه می‌شود، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش بر می‌گردد.

فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن اینکه تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند، یا به (بی نیازی ذاتش از همه چیز) و یا (نیازمندی دیگران به ذات پاک او).

## 2 - گروه رستگاران

در آیات فوق خواندیم که گروهی از بندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند.

در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی

که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: منظور امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. یعنی پیروان راستین این پیامبر و آنهایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول تعلیمات آن حضرت بر کنار ماندند.

به همین جهت در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود:  
والذی نفسی بیده لتفرقن هذه الامة على ثلاثة و سبعین فرقة کلها فی النار  
الافرقة و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هذه التی تنجو من هذه  
الامة:

(سوگند به آنکس که جانم بدست او است این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه (و من خلقنا امة...) به آنها اشاره کرده است، تنها آنها اهل نجاتند).

ممکن است عدد 73 فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروههای مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقائد عجیب و غریب روی کار آمدند و

خوشبختانه غالب آنها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آنها در کتب تاریخ عقائد به چشم می خورد.

در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم که علی (علیه السلام) ضمن اشاره به گروههای مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند، فرمود: (گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند).

در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است.

روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداقهای مختلف از این واقعیت اند، و آن اینکه آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در راءس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه اینکه با تمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آنها به امت (نه امم) تعبیر کرده است.

### 3 - اسم اعظم خدا

در بعضی از روایات در داستان (بلعم باعورا) که قبلا گذشت، آمده است که او از اسم اعظم خداوند آگاه بود، به تناسب آیات فوق که سخن از اسماء حسنا می گوید بد نیست اشاره ای هم به این موضوع کنیم.

پیرامون اسم اعظم روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم با خبر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است، بلکه

با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.

در اینکه (اسم اعظم) کدامی ک از اسماء خدا است، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالباً بحثها بر محور این دور می زند که از میان نامهای خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می کنیم آنچه بیشتر باید از آن جستجو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آنچنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد.

به تعبیر دیگر مسأله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است و گرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مستجاب الدعوة و مانند آن شود.

و اگر می شنویم که (بلعم) دارای این اسم اعظم بود و آنرا از دست داد، مفهومش این است که بر اثر خودسازی و ایمان و آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی شد ولی بر اثر لغزشها که در هر حال آدمی از آنها مصون نیست و به خاطر هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوتهای زمان آن روحیه را به کلی از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد، و منظور از فراموش کردن اسم اعظم نیز ممکن است همین معنی باشد.

و نیز اگر می خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومش این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آنها داده بود.

آیه (182) و (183) و ترجمه

(والذین کذبوا بآیتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون) (182) (وَأَمْلِي لَهُمْ  
إِنْ كِيدِي مَتِين) (183)

ترجمه:

182- و آنها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی دانند  
گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

183- و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا طرح و  
نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچکس را قدرت فرار از آن نیست).

تفسیر

مجازات استدراج

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون حال گروه دوزخیان بود، در این  
دو آیه یکی از مجازاتهای الهی را که به صورت یک سنت درباره بسیاری از  
گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که به (عذاب  
استدراج) از آن تعبیر می شود.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در آیه مورد بحث و  
دیگر آیه 44 سوره (قلم) و هر دو مورد درباره انکار کنندگان آیات الهی است.  
به طوری که اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را  
تدریجا بگیرند (زیرا اصل این ماده از (درجه) گرفته شده که به معنی پله است،  
همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین عمارت به بالا، یا به

عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجا و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).

معنی دیگر (استدراج) (پیچیدن) است، همانگونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی با دقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی (انجام تدریجی) باز می گردند.

پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه باز می گردیم:  
خداوند در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: (آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند تدریجا، و مرحله به مرحله، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم و زندگی آنها را در هم می پیچیم) (والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجههم من حیث لا یعلمون).

در دومین آیه همان مطلب را به این صورت تاءکید می کند: چنان نیست که با شتابزدگی چنین کسانی را فوراً مجازات کنیم، بلکه به آنها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می دهیم و هنگامی که بیدار نشدند، گرفتارشان می سازیم (واملی لهم).

زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دستشان برود (ولی نقشه من و مجازاتهایم آنچنان قوی و حساب شده است که هیچکس را قدرت فرار از آن نیست) (ان کیدی متین).

(متین) به معنی قوی و شدید است و اصل آن از (متن) گرفته شده که به معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.

و (کید) با (مکر) از نظر معنی همسان است و همانگونه که در ذیل آیه 54 از سوره آل عمران (جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 429) گفته ایم: (مکر) در اصل



لغت به معنی چاره جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود او است، و معنی نقشه های مودیانه که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده در مفهوم عربی آن نیست.

در مورد (مجازات استدراجی) که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت، فوراً گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمتها را به روی آنها می گشاید، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام بر می دارند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این از دو حال خارج نیست، یا این نعمتها باعث تنبه و بیداریشان می شود، که در این حال برنامه (هدایت الهی) عملی شده، و یا اینکه بر غرور و بی خبریشان می افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر است، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمتها می شوند خداوند همه را از آنها می گیرد و طومار زندگانی آنها را در هم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهایی نیفتاده، بلکه با توجه به قید (من حیث لا یعلمون) این معنی استفاده می شود.

به هر حال این آیه به همه گناهکاران هشدار می دهد که تاءخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار، نگیرند، و ناز و نعمتهائی را که در آن غرقند، نشانه تقریبشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزیها و نعمتهائی که به آنها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آنها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را در هم می پیچد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: انه من وسع علیه فی ذات یده فلم یره ذلک استدراجا فقد امن مخوفا: (کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشد، و آنرا مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است).

و نیز از همان امام (علیه السلام) در کتاب (روضه کافی) نقل شده که فرمود: (زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان، پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فزونتر از دروغ بر خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نیست تا آنجا که می گوید در آن زمان افرادی هستند به مجرد اینکه آیه ای از قرآن را می شنوند (آنرا تحریف کرده) و از آئین خدا خارج می شوند و پیوسته از آئین این زمامدار به آئین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند، و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کم من مغرور بما قد انعم الله علیه و کم من مستدرج یستر الله علیه و کم من مفتون بثناء الناس علیه: (چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمتهای پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند).

و نیز از همان امام، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: (هو العبد یذنب الذنب فتجدد له النعمة معه تلهية تلك النعمة عن الاستغفار عن ذلك الذنب): (منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد).

و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده: ان الله اذا اراد بعبد خيرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة و يذكره الاستغفار، و اذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا اتبعه بنعمة لينسيه الاستغفار و يتمادي بها، و هو قوله عز و جل سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، بالنعم عند المعاصي (موقعی که خداوند خیر بندهای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام میدهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (به اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عز و جل فرموده: سنستدرجهم من حيث لا يعلمون یعنی از طریق نعمتها به هنگام معصیتهای آنها را تدریجا از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم).

آیه (184) تا (186) و ترجمه

(أولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة إن هو إلا نذير مبين) (184) (أولم ينظروا في ملكوت السموت و الارض و ما خلق الله من شىء و اعن عسى- أن يكون قد اقترب أجلهم فبأى حديث بعده يؤمنون) (185) (من يضل الله فلا هادى له و يذرهم في طغينهم يعمهون) (186)

ترجمه:

184- آیا آنها فکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچگونه آثاری از جنون ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروائی به او می دهند؟) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسئولیتهايشان می سازد) 185 آیا آنها در حکومت و نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟ (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟

186- هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد هدایت کننده ای ندارد و آنها را در طغیان و سرکشیشان رها می سازد تا سرگردان شوند.

شأن نزول:

مفسران اسلامی چنین نقل کرده اند که پیامبر (ﷺ) هنگامی که در مکه بود، شبی بر کوه صفا بر آمد و مردم را به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت نمود، مخصوصاً تمامی طوائف قریش را صدا زد و آنها را از مجازات الهی بر حذر داشت، تا مقدار زیادی از شب گذشت، بت پرستان مکه گفتند: ان صاحبهم قد جن بات لایلا یصوت الی الصبح! (رفیق ما دیوانه شده، از شب تا

صبح نعره می کشید!) در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه پاسخ دندان شکنی داد.

با اینکه آیه شاعن نزول خاصی دارد، در عین حال چون دعوت به شناخت پیامبر (ﷺ) و هدف آفرینش و آمادگی برای زندگی دیگر می کند، با بحثهای گذشته که پیرامون (گروه دوزخی و بهستی) سخن می گفت، پیوند روشنی دارد.

### تفسیر

#### تهمتها و بهانه ها

در این آیه نخست خداوند به گفتار بی اساس بت پرستان دائر به جنون پیامبر (ﷺ) چنین پاسخ می گوید: (آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند که بدانند همنشین آنها (پیامبر) هیچگونه آثاری از جنون ندارد (او لم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة)

اشاره به اینکه پیامبر اسلام (ﷺ) شخص ناشناخته ای در میان آنها نبود و به تعبیر خودشان (صاحب) یعنی دوست و همنشینشان محسوب می شد، بیش از چهل سال در میان آنها رفت و آمد داشته، و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند، کسی که قبل از این دعوت، از عقلای بزرگ آن جامعه محسوب می شد، چگونه یکبار چنین وصلهای را به وی چسبانند، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد، و مأموریتی از طرف پروردگار یافته باشد؟! آنچنانکه قرآن به دنبال این جمله می گوید: او فقط بیم دهنده آشکاری است که جامعه خویش را از خطراتی که با آن روبرو است بر حذر می دارد (ان هو الا نذیر مبین).

در آیه بعد برای تکمیل این بیان آنها را به مطالعه عالم هستی، آسمانها و زمین، دعوت می کند و می گوید: (آیا در حکومت آسمانها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده از روی دقت و فکر نظر نیفکندند) (أولم ينظروا في ملكوت السماوات والارض و ما خلق الله من شيء).

تا بدانند این عالم وسیع آفرینش با این نظام حیرت‌انگیز بیهوده آفریده نشده و هدفی برای آن بوده است، و دعوت پیامبر (ﷺ) در حقیقت دنباله همان هدف آفرینش، یعنی تکامل و تربیت انسان است.

(ملکوت) در اصل از ریشه (ملک) به معنی حکومت و مالکیت است، و اضافه (واو) و (ت) به آن برای تأکید و مبالغه می باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود.

نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است، هم نیروی خدا پرستی و ایمان به حق را تقویت می کند، و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است، و در هر دو صورت، انسانرا به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد.

سپس برای اینکه آنها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید آیا در این موضوع نیز اندیشه نکردند که ممکن است پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند، و قرآنی را که بر او نازل شده است با اینهمه نشانه های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟ (وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون).

یعنی اولاً چنان نیست که عمر آنها جاودانی باشد، فرصتها به سرعت درگذرند و هیچکس نمی داند فردا زنده خواهد بود یا نه، پس با این حال امروز و فردا کردن و مسائل را پشت گوش انداختن هرگز کار عاقلانه ای نیست. ثانیاً اگر آنها به این قرآن با اینهمه نشانه های روشنی که در آن از خداست ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند؟ آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند؟!

همانطور که مشاهده می کنیم آیات فوق تمام راههای فرار را به روی مشرکان می بندد، از یکطرف آنها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر (ﷺ) می کند تا به اتهام جنون از شنیدن دعوتش فرار نکنند، از سوی دیگر متوجه نظام آفرینش و آفریدگار و هدف خلقت می سازد تا بدانند بیهوده آفریده نشده اند، و از سوی سوم متوجه زودگذرا بودن زندگی می کند تا امروز و فردا نکنند، و از سوی چهارم می گوید: اگر به کتابی به این روشنی ایمان نیاورند، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد، زیرا از این بالاتر تصور نمی شود!

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، سخن را با آنها چنین پایان می دهد که (هر کس را خداوند به خاطر اعمال زشت و مستمرش، گمراه سازد، هیچ هدایت کننده ای ندارند، و خداوند آنها را همچنان در طغیان و سرکشی رها می سازد تا حیران و سرگردان شوند) (من یضلل الله فلا هادی له ویذرهم فی طغیانهم یعمهون). همانگونه که بارها گفته ایم اینگونه تعبیرات درباره همه کافران و گنهکاران نیست بلکه مخصوص به گروهی است که آنچنان در برابر حقایق، لجوج و متعصب و معاندند که گوئی پرده بر چشم و گوش و قلبشان افتاده، پرده های تاریکی که نتیجه اعمال خود آنها است، و منظور از (اضلال الهی) نیز همین است.

## آیه (187) و ترجمه

(يسلونك عن الساعة اعيان مرسئها قل اعنما علمها عند ربى لا يجليها لوقتها  
ألا هو ثقلت فى السموت و الأرض لا تأتيكم إلا بغتة يسلونك كأنك حفى عنها  
قل أنما علمها عند الله و لكن أكثر الناس لا يعلمون) (187)

ترجمه:

187- از قیامت از تو سؤال می کنند که وقوع آن در چه زمانی است؟ بگو  
علمش نزد پروردگار من است و هیچکس جز او (نمی تواند) وقت آنرا آشکار  
سازد، (اما قیام قیامت حتی) در آسمانها و زمین سنگین (و بسیار پر اهمیت)  
است، و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی آید، (باز) او تو چنان سؤال می  
کنند که گوئی تو از زمان وقوع آن با خبری، بگو علمش تنها نزد خدا است ولی  
بیشتر مردم نمی دانند.

## شأن نزول:

کی قیامت بر پا می شود؟

به طوری که در بعضی از روایات آمده است طایفه قریش به چند نفر  
ماءموریت دادند که به نجران سفر کنند، و از دانشمندان یهود که (علاوه بر  
مسیحیان) در آنجا ساکن بودند مسائل پیچیده ای را سؤال کنند و در بازگشت  
آنها را در برابر پیامبر (ﷺ) مطرح سازند (به گمان اینکه پیامبر از پاسخ آنها  
عاجز می ماند) از جمله سؤالات این بود که در چه زمانی قیامت برپا می شود،  
هنگامی که آنها این پرسش را از پیامبر (ﷺ) کردند، آیه فوق نازل شد و به  
آنها پاسخ گفت.



## تفسیر

با اینکه برای آیه شاءن نزول خاصی ذکر شده در عین حال پیوند روشنی نیز با آیات قبل دارد، زیرا در آیات قبل اشاره به مساءله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی شده بود، طبعا به دنبال چنین بحثی این سؤال برای بسیاری از مردم پیش می آید که قیامت کی بر پا خواهد شد، لذا قرآن می گوید: (از تو درباره ساعت (روز رستاخیز) می پرسند، که در چه زمانی وقوع می یابد؟) (یسئلونك عن الساعة ايان مرسياها).

گرچه کلمه (ساعت) به معنی زمان پایان دنیا نیز آمده است، ولی غالبا و به عقیده بعضی همواره در قرآن مجید به معنی قیام قیامت است، مخصوصا پاره ای از قرائن در مورد آیه ای که در آن بحث می کنیم این موضوع را تأکید می کند، مانند، جمله (متی تقوم الساعة) (کی ساعت بر پا می شود) که در شأن نزول وارد شده است.

کلمه (ایان) مساوی (متی) و برای سؤال از زمان است. و (مرسی) به اصطلاح (مصدر میمی) است، و با (ارساء) یک معنی دارد و آن اثبات یا وقوع چیزی است، لذا به کوههای محکم و ثابت، جبال راسیات گفته می شود، بنابر این جمله (ایان مرسياها) مفهومی این است در چه زمان قیامت وقوع پیدا می کند و ثابت می شود؟

سپس اضافه می کند که ای پیامبر! در پاسخ این سؤال صریحا (بگو این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچکس جز او نمی تواند وقت آنرا آشکار سازد) (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو).

ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست می گوید: (قیام ساعت در آسمانها و زمین، مساءله سنگینی است) (ثقلت فی السماوات والارض)

چه حادثه ای ممکن است از این سنگینتر بوده باشد، در حالی که در آستانه قیامت، همه کرات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی می گردند، و از بقایای آنها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می شود.

دیگر اینکه قیام ساعت، ناگهانی است، و بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می یابد.

بار دیگر می گوید: (چنان از تو سؤال می کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!) (یسئلونک کانک حفی عنها).

بعد اضافه می کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می پرسند. (قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون).

ممکن است بعضی از خود سؤال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی سازد؟

پاسخ این سؤال این است که: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیتها و پرهیز از گناه خواهد داشت.

## آیه (188) و ترجمه

(قل لا أملك لنفسي نفعا ولا ضرا إلا ما شاء الله ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء أن أناء لا نذير وبشير لقوم يؤمنون)  
(188)

ترجمه:

188- بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز با خبر نیستم مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای جمعیتی که ایمان می آورند (بیم از مجازات پروردگار و بشارت به پادشاهای گرانباهش).

### شأن نزول:

بعضی از مفسران (مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان) نقل کرده اند که اهل مکه به پیامبر (ﷺ) گفتند تو اگر با خدا ارتباط داری آیا پروردگار تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی سازد که از این طریق بتوانی آنچه به سود و منفعت است تهیه کنی و آنچه به زیان است کنار بگذاری و یا از خشکسالی، و یا پر آبی مناطق مختلف آگاه سازد تا به موقع از مناطق خشک به سرزمینهای پر برکت کوچ کنی؟! در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

### تفسیر

اسرار نهان را فقط خدا می داند

گرچه برای این آیه نیز شاعن نزول خاصی ذکر شده ولی با این حال پیوندش با آیه گذشته روشن است، زیرا در آیه قبل راجع به عدم آگاهی هیچکس جز خدا نسبت به زمان قیام قیامت بحث بود و در این آیه سخن از نفی علم غیب به طور کلی در میان است.

در نخستین جمله، خطاب به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: (به آنها بگو من مالک و صاحب اختیار هیچگونه سود و زیانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد) (قل لا املك لنفسي نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله).

شک نیست که هر انسانی می تواند برای خود منافع کسب کند و یا از خویشن ضررهائی را دور سازد، ولی با این حال، همانگونه که می بینیم، در آیه فوق مطلقا این قدرت و توانایی بشر نفی شده است، و این به خاطر آن است که انسان در کارهای خود، قدرت و نیروئی از خویش ندارد بلکه همه قدرتها از ناحیه خدا است و او است که این توانائیها را در اختیار آنها گذاشته است. و به تعبیر دیگر مالک همه قدرتها و صاحب اختیار مستقل و بالذات در عالم هستی تنها ذات پاک خدا است، و دگران، حتی پیامبران و فرشتگان، از او کسب قدرت می کنند، و مالکیت و قادریت آنها بالغیر است، جمله الا ما شاء الله (مگر آنچه خدا بخواهد و در اختیار من بگذارد) نیز گواه این مطلب است.

در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز مالکیت سود و زیان از غیر خدا نفی شده است و به همین دلیل از پرستش بتها و هر چه غیر از خدا است، نهی گردیده،

در سوره فرقان آیه 3 و 4 می خوانیم (واتخذوا من دونه آلهة لا يخلقون شيئا وهم يخلقون ولا يملكون انفسهم ضرا ولا نفعا): (آنها جز خدا معبودهائی برای خود انتخاب کردند، معبودهائی که هیچ چیز را نمی آفرینند، بلکه خودشان

مخلوقند، و صاحب اختیار سود و زیانی درباره خویش نیستند) (تا چه رسد به دیگران).

این عقیده یک نفر مسلمان است که هیچکس را ذاتا خالق و رازق و مالک سود و زیان، جز خدا نمی داند، و به همین دلیل اگر از دیگری چیزی می خواهد با توجه به این حقیقت است که او آنچه دارد از ناحیه خدا است (دقت کنید).

و از اینجا روشن می شود آنهایی که اینگونه آیات را دستاویز برای نفی هر گونه توسل جستن به پیامبران و امامان قرار داده اند و آنرا یکنوع شرک پنداشته اند، اشتباهشان از اینجا سرچشمه گرفته که تصور کرده اند توسل به پیامبر و امام مفهومیست که او را در برابر خداوند مستقل بدانیم و مالک سود و زیان.

اما اگر کسی با این عقیده که پیامبر و امام از خود چیزی ندارند و هر چه بخواهند از خدا می خواهند، به آنان توسل جوید، یا از آنها شفاعتی بخواهد عین توحید و عین اخلاص است، و همان چیزی است که قرآن با جمله الا ما شاء الله در آیه فوق به آن اشاره کرده و همان چیزی است که با جمله الا باذنه در آیه (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) به آن اشاره شده است.

بنابراین دو گروه درباره توسل جستن در اشتباه اند، آنها که برای پیامبر و امام قدرتی با لذات و دستگاهی مستقل در مقابل خدا قائلند که این یکنوع شرک و بت پرستی است، و آنها که قدرت بالغیر را از آنها نفی می کنند که این نیز یکنوع انحراف از مفاد صریح آیات قرآن است، راه حق این است که آنها به فرمان خدا نزد او شفاعت می کنند و حل مشکل توسل جوینده را از او می خواهند.

پس از بیان این موضوع، اشاره به مسأله مهم دیگری می کند که مورد سؤال گروهی بود و آن اینکه به پیامبرش می گوید به آنها بگو: (من از غیب و اسرار نهان آگاه نیستم زیرا اگر از اسرار نهان آگاهی داشتم منافع فراوانی را برای خودم فراهم می ساختم و هیچگونه زیانی به من نمی رسید) (ولو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخیر و ما مسنی السوء).

چون آنکس که از تمام اسرار نهان آگاه باشد، می تواند آنچه را به نفع او است انتخاب کند و از آنچه ممکن است به زیان او تمام شود بپرهیزد. سپس مقام واقعی و رسالت خویش را در یک جمله کوتاه و صریح بیان کرده می گوید: (من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده برای افرادی که ایمان می آورند هستم

(ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون).

آیا پیامبر از غیب آگاهی نداشت؟

پاره از کسانی که مطالعات محدودی دارند و تنها با توجه سطحی به یک آیه بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن و حتی قرائتی که در خود آن آیه وجود دارد داوری می کنند، آیه بالا را دلیل بر نفی علم غیب به طور مطلق از پیامبران دانسته اند.

در حالی که آیه فوق علم بالذات و مستقل را از پیامبر (ﷺ) نفی می کند همانگونه که مالکیت هر گونه سود و زیانرا به طور مستقل از او نفی کرده است با اینکه شک نیست هر انسانی مالک سود و زیانهائی درباره خویش و دیگران است.

بنابر این جمله قبل گواه روشنی است بر اینکه هدف نفی مالکیت سود و زیان یا نفی علم غیب به طور مطلق نیست بلکه هدف نفی استقلال می باشد و به تعبیر دیگر

پیامبر (ﷺ) از خودش چیزی نمی داند بلکه آنچه خدا از غیب و اسرار نهان در اختیارش گذارده است می داند، همانگونه که در آیه 26 و 27 از سوره جن می خوانیم: (عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضی- من رسول): (خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمی سازد مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند).

اصولا تکمیل مقام رهبری، آنهم یک رهبری جهانی و همگانی، آنهم در تمام زمینه های مادی و معنوی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل دارد که از سایر مردم پوشیده است، نه تنها آگاهی از احکام و قوانین الهی، بلکه آگاهی بر اسرار جهان هستی و ساختمان بشر و قسمتی از حوادث آینده و گذشته، این بخش از علم غیب را خداوند در اختیار فرستادگان و نمایندگانش می گذارد، و اگر نگذارد رهبری آنها تکمیل نخواهد شد.

و به تعبیر دیگر: اقدامات و سخنان و گفته های آنها رنگ زمان و مکان خودشان پیدا خواهد کرد و محدود به شرائط یک عصر و یک محیط می شود، اما هنگامی که از این بخش از اسرار غیب آگاه باشند، برنامه ها را آنچنان پیاده می کنند که برای آیندگان و کسانی که در شرائط و مقتضیات دیگر به وجود خواهند آمد نیز مفید و کافی خواهد بود.

(برای توضیح بیشتر در (زمینه آگاهی) از غیب به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 245- مراجعه فرمائید).

آیه (189) تا (193) و ترجمه

(هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن إليها فلما تغشئها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما أثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صلحا لنكونن من الشکرین) (189) (فلما أتیتهما صلحا جعلنا له شرکاء فیما أتیتهما فتعلی الله عما یشرکون) (190) (أیشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون) (191) (ولا یتطیعون لهم نصرا ولا أنفسهم ینصرون) (192) (وأن تدعوهم ألی الهدی لا یتبعوكم سوا علیکم أذعوتموهم أم أنتم صمتون) (193)

ترجمه:

189- او خدائی است که شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیساید سپس هنگامی که با او نزدیکی کرد حملی سبک برداشت که با وجود آن به کارهای خود ادامه می داد، و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خویش خواستند (که فرزند صالحی به آنان دهد و عرضه داشتند) اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود.

190- اما به هنگامی که فرزند صالحی به آنها داد (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند و) برای خدا شریکهای در این نعمت که به آنها بخشیده بود قائل شدند، خداوند برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند!

191- آیا موجوداتی را شریک او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند و

خودشان مخلوقند؟!!

192- و نمی توانند آنها را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می دهند.

193- و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی

کنند، برای آنها تفاوت نمی کند چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید.



## تفسیر

### کفران یک نعمت بزرگ

در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است و از آنجا که آیه گذشته سود و زیان و آگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرفی می کرد، و در حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات مکمل آنها محسوب می شود، زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خدا است.

نخست می گوید: (او کسی است که شما را از یک نفس آفرید و همسر او را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید) **(هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها).**

این دو در کنار هم زندگی آرامبخشی داشتند، (اما هنگامی که زوج با همسر خود آمیزش جنسی کرد، باری سبک برداشت، به گونهای که در آغاز کار این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد، و با داشتن حمل به کارهای خود همچنان ادامه می داد) **(فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به).**

اما با گذشت شب و روز، حمل او کم کم سنگین شد (تا کاملاً احساس سنگینی کرد) **(فلما اثقلت).**

در این هنگام دو همسر، انتظار فرزندی را می کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، لذا (متوجه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی از شکرگزاران خواهیم بود) **(دعوا الله ربهما لان اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین).**

(ولی هنگامی که خداوند فرزندی سالم با تناسب اندام و شایستگی کامل به آنها داد، آنها برای خدا در این نعمت بزرگ شرکائی قائل شدند، اما خداوند برتر و بالاتر از شرک آنهاست) (فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما فتعالی اللہ عما یشرکون).

پاسخ به یک سؤال مهم

در اینکه منظور از این (زوجین) که در دو آیه بالا پیرامون آنها بحث شده کیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است:

آیا (نفس واحدة) و همسرش اشاره به (آدم) و (حوا) است، در حالی که آدم از پیامبران و حوا زن با ایمان و شایسته ای بود، آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده، راه شرک پیموده باشند؟!

و اگر منظور غیر آدم است و همه افراد بشر را شامل گردد با کلمه (واحدة) چگونه سازگار است؟

از این گذشته منظور از این شرک چه نوع عمل یا تفکری بوده که از آنها سرزده است؟

در پاسخ این سؤالات باید گفت:

در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسران که در تفسیر این آیه گفته اند ریشه اش به این دو باز گردد.

نخست اینکه: مراد از (واحد) در آیه (واحد شخصی) است، همانگونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اول سوره نساء نیز به همین معنی آمده است.

اصولا (نفس واحدة) در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن آیه مورد بحث است و چهار مورد دیگر سوره نساء آیه یک، سوره انعام آیه 98 لقمان آیه 28 و زمر آیه 6 می باشد که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد و

بعضی مشابه آیه مورد بحث است، بنابر این آیات مورد بحث منحصرأ اشاره به آدم و همسر او است.

در این صورت مسلماً منظور از شرک، پرستش غیر خدا و یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می سازد. تفسیر دیگر اینکه مراد از واحد، در اینجا (واحد نوعی) است، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همانطور که همسران شما را نیز از جنس شما قرار داد.

در این صورت این دو آیه و آیات بعد اشاره به نوع انسانها است که به هنگام انتظار تولد فرزند دست به دعا بر می دارند و از خدا فرزند صالح و شایسته می خواهند و همانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری می بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می روند و با او عهد می کنند که پس از بر آمدن حاجات و حل مشکلشان شکرگزار باشند، اما به هنگامی که فرزند متولد شد یا مشکل آنها بر طرف گردید تمام عهد و پیمانها را به دست فراموشی می سپارند، گاه می گویند اگر فرزند ما سالم، یا زیبا است، به پدر و مادرش رفته، و قانون وراثت است! گاه می گویند نوع تغذیه ما و شرایط دیگر خوب بوده و چنین محصولی داده! و گاه به بتنهائی که مورد پرستش آنهاست روی می آورند و می گویند فرزند ما نظر کرده بت است!، و امثال اینگونه بحثها، و به طور کلی نقش آفرینش پروردگار را نادیده

می گیرند، و علت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی و یا معبودهای خرافی می شمردند.

قرائنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می دهد با تفسیر دوم سازگارتر و مفهوم تر است زیرا اولاً تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می کند، که قبلاً در جامعه ای می زیسته اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود، فرزندان از گروه اول تقاضا می کردند، و اگر آیات مربوط به آدم و حوا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

ثانیاً ضمائری که در آخر آیه دوم و آیات بعد وجود دارد همه ضمیر جمع است و این می رساند که منظور از ضمیر تثنیه اشاره به دو گروه بوده است نه دو شخص.

ثالثاً آیات بعد نشان می دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت پرستی است نه محبت فرزند و امثال آنها و این موضوع با حضرت آدم و همسرش سازگار نیست.

با توجه به این قرائن روشن می شود که آیات فوق پیرامون نوع انسان و گروه (زوج) و (زوجه ها) سخن می گوید.

و همان گونه که در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 245 اشاره کردیم آفرینش همسر انسان از انسان به این معنی نیست که جزئی از بدن او جدا و تبدیل به همسر شده باشد (آنچنانکه در روایت مجعول و اسرائیلی نقل شده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شد)، بلکه منظور این است که همسر انسان از نوع و از جنس او است آنچنانکه در آیه 21 سوره روم می خوانیم: **(و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها)**. (از نشانه های قدرت خدا این است که از جنس شما همسرانی برای شما آفریده تا در کنار آنها بیسازید).

یک روایت مجعول و معروف!

در بعضی از منابع اهل تسنن و پاره ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ رو با عقائد اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست، و آن اینکه: (سمره بن جندب) از پیامبر (ﷺ) چنین نقل می کند: لما ولدت حواء طاف بها ابليس و كان لا يعیش لها ولد فقال سمیه عبد الحارث فعاش و كان ذلك من وحی الشیطان و امره: (هنگامی که حوا فرزندی آورد، ابلیس اطراف او را گرفت و قبل از آن هیچ فرزندی از او زنده نمی ماند شیطان به حوا پیشنهاد کرد، نام او را (عبد الحارث) بگذارد (حارث یکی از نامهای شیطان است بنابر این عبد الحارث یعنی بنده شیطان) (حوا) چنین کرد و آن فرزند زنده ماند و این از وحی شیطان و فرمان او بود)!

از پاره‌های از روایات که به این مضمون وارد شده استفاده می شود که (آدم)

نیز به این موضوع رضایت داد!

راوی این روایت خواه (سمره بن جندب) که از دروغگویان و کذابین مشهور است بوده باشد و یا افرادی مانند (کعب الاحبار و وهب بن منبه) که از سرشناسان یهود بودند و سپس اسلام آوردند، و به عقیده بعضی از دانشمندان اسلامی خرافات تورات و بنی اسرائیل را این دو نفر به محیط اسلام کشاندند هر چه باشد مضمون روایت خود بهترین دلیل بر فساد و بطلان آن است، زیرا آدم که خلیفه الله و پیامبر بزرگ خدا و دارای علم اسماء بود هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند و فرزند خود را (بنده شیطان)!

نام بگذارد، این کار تنها در شائن یک بت پرست جاهل و نادان و بیخبر

است.

و از آن عجیب تر اینکه حدیث مزبور متضمن معجزه یا کرامت شیطان است، که با نامگذاری این فرزند به نام او، بر خلاف همه فرزندان گذشته، زنده ماند! و بسیار جای تأسف است که بعضی از مفسران گذشته تحت تاءثیر اینگونه احادیث مجعول قرار گرفته و آنرا به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند، به هر حال این حدیث را چون هم بر خلاف قرآن و هم بر خلاف عقل است باید به گوشه ای انداخت.

به دنبال این جریان، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان روشن و کوبنده ای محکوم می کند، و می گوید: آیا اینها موجوداتی را شریک خدا قرار می دهند که قادر بر آفرینش چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوق اویند (ایشرکون ما لا یخلق شیئا و هم یخلقون).

به علاوه (این معبودهای ساختگی در هیچیک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و حتی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند) (ولا یستطیعون لهم نصرا و لا انفسهم ینصرون). این معبودها آنچنان هستند که اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید، از شما پیروی نخواهند کرد و حتی عقل و شعور آنها ندارند (وان تدعوهن الی الهدی لا یتبعوکم).

آنها که چنین هستند و ندای هادیان را نمی شنوند، چگونه می توانند دیگران را هدایت کنند؟

بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند و آن اینکه ضمیر (هم) به بت پرستان و مشرکان بر می گردد، یعنی گروهی از آنها بقدری لجوج و متعصبند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید، تسلیم نمی شوند.

این احتمال نیز هست که منظور این باشد اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضای شما انجام نخواهد شد به هر حال (برای شما مساوی است، خواه آنها را، دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید) در هر دو صورت، این گروه بت پرستان لجوج، دستبردار نیستند (سواء علیکم ا دعوتموهم ام انتم صامتون).

و طبق احتمال دوم معنی جمله این است: برای شما یکسان است، خواه از بتها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت، نتیجه منفی است، زیرا بتها اثری در سرنوشت کسی ندارند و قادر به انجام خواسته کسی نیستند. فخر رازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می شدند دست تضرع به سوی بتها بر می داشتند، و هنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی شد، ساکت و خاموش بودند، قرآن به آنها می گوید: خواه در برابر آنها تضرع و زاری کنید و خواه خاموش بمانید هیچ تفاوتی نمی کند.

آیه (194) و (195) و ترجمه

(إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صدقين) (194) (ألهم أرجل يمشون بها أم لهم أيد يبطنون بها أم لهم أعين يبصرون بها أم لهم أذان يسمعون بها قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون فلا تنظرون) (195)

ترجمه:

194 آنهایی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید) بندگانی همچون خود شما هستند، آنها را بخوانید و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را بر آورند).

195- آیا (آنها لا اقل همانند خود شما) پاهائی دارند که با آن راه بروند؟ یا دستهائی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟ یا چشمائی دارند که با آن ببینند؟ یا گوشهائی دارند که با آن بشنوند؟ (نه، هرگز، هیچکدام) بگو (اکنون که چنین است) این بتهائی را که شریک خدا قرار دادهاید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه ای مهلت ندهید (تا بدانید کاری از آنها ساخته نیست!).

تفسیر

این دو آیه همچنان بحثهای توحید و مبارزه با شرک را ادامه می دهد، و بحثهائی را که در این زمینه در آیات قبل بوده تکمیل می کند، شرک در عبادت و پرستش غیر خدا را عملی سفیهانه و دور از منطق و عقل معرفی می نماید. دقت در مضمون این دو آیه نشان می دهد که با چهار دلیل، منطق بت پرستان ابطال گردیده و سر اینکه قرآن با استدلالهای مختلف، پیرامون این



مسأله بحث می کند و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که شرک بدترین دشمن ایمان و سعادت فرد و جامعه است، و چون ریشه ها و شاخه های گوناگونی در افکار بشر دارد، و هر زمان به شکل تازه های ظهور می کند و جوامع انسانی را مورد تهدید قرار می دهد لذا قرآن از هر فرصتی برای قطع این ریشه خبیث و شاخه هایش استفاده می کند.

نخست می گوید: (آنهایی را که شما جز خدا می خوانید و عبادت می کنید و از آنان یاری می طلبید بندگان همچون خود شما هستند!) **(ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم)**.

بنابر این معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند.

به تعبیر دیگر: مفهوم آیه این است که اگر دقت کنید می بینید، آنها هم جسم دارند و اسیر زنجیر مکان و زمان هستند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و تواناییهای دیگر، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند، تنها با خیال و وهم و امتیازی برای آنها ساخته اید.

در اینکه چرا در این آیه به معبودهای بت پرستان (عباد) که جمع (عبد) به معنی بنده است اطلاق شده در حالی که عبد را به موجود زنده می گویند، تفسیرهای متعددی وجود دارد.

نخست اینکه ممکن است اشاره به معبودهای انسانی، همچون مسیح برای مسیحیان، و فرشتگان برای بتپرستان عرب، و امثال آن بوده باشد.

دیگر اینکه ممکن است روی توهمی که آنها پیرامون بتها داشتند با آنها سخن گفته باشد که اگر فرضاً آنها دارای عقل و شعوری هم باشند، موجودی برتر از شما نخواهند بود.

سوم اینکه (عبد) در لغت گاهی به معنی موجودی که تحت تسلط و فرمان دیگری است و در برابر آن خاضع است هر چند عقل و شعور نداشته باشد نیز گفته شده، از جمله به جاده ای که مرتباً از آن رفت و آمد می کنند (معبد) (بر وزن مقدم) گفته شده است.

سپس اضافه می کند اگر فکر می کنید آنها قدرت و شعوری دارند (آنها را بخوانید ببینید آیا شما را جواب می دهند اگر راست می گوئید) (فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین).

و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آنها بیان شده و آن اینکه سکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آنها و عدم قدرتشان بر هر چیز است. در سومین بیان روشن می سازد که آنها حتی از بندگان خود پست تر و ناتوان ترند: (خوب بنگرید آیا آنها لا اقل همانند شما پاهائی دارند که با آن راه بروند) (ألهم ارجل یمشون بها)

(یا دستهایی دارند که با آن چیزی را بگیرند و کاری انجام دهند) (ام لهم اید یبطشون بها).

(یا چشمهایی دارند که با آن ببینند) (ام لهم اعین یبصرون بها)

(یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند) (ام لهم اذان یسمعون بها)

به این ترتیب آنها به قدری ضعیفند، که حتی برای جابجا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند، نه چشم بینا، نه گوش شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آنها وجود ندارد.

سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می گوید: (بگو ای پیامبر این معبودهائی را که شما شریک خدا قرار داده اید بر ضد من بخوانید و همگی دست به دست هم دهید و برای من تا آنجا که می توانید نقشه بکشید و در این کار هیچگونه تاءخیر روا مدارید، ببینیم با این حال کاری از همه شما ساخته است)؟ (قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون)

یعنی اگر من دروغ می گویم و آنها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده ام، پس چرا آنها مرا غضب نمی کنند، و نیروی آنها و شما کمترین تاءثیری در وضع من ندارد، بنابر این بدانید اینها موجودات غیر مؤثری هستند که توهمات شما به آنها نیرو بخشیده!

آیه (196) تا (198) و ترجمه

(إن ولی الله الذی نزل الکتب و هو یتولی الصالحین) (196) (والذین تدعون  
من دونه لا یتطیعون نصرکم و لا أنفسم ینصرون) (197) (وإن تدعوهم إلى  
الهدی لا یسمعوا و ترئهم ینظرون إلیک و هم لا یبصرون) (198)

ترجمه:

196- (اما) ولی و سرپرست من خدائی است که این کتاب را نازل کرده  
است و او سرپرست همه صالحان است.

197- و کسانی را که شما جز او می خوانید نمی توانند یاریتان کنند و نه  
(حتی) خودشان را یاری دهند.

198- و اگر از آنها هدایت بخواهید سخنانتان را نمی شنوند و آنها را می  
بینی (که با چشمهای مصنوعیشان) به تو نگاه می کنند اما در حقیقت نمی  
بینند!.

تفسیر

معبودهای بی ارزش:

در تعقیب آیه گذشته که به مشرکان می گفت شما و بتهایتان نمی توانید  
کوچک ترین زیانی به من برسانید، در نخستین آیه مورد بحث به دلیل آن اشاره  
کرده، می گوید: (ولی و سرپرست و تکیه گاه من خدائی است که این کتاب  
آسمانی را بر من نازل کرده است) (ان ولی الله الذی نزل الکتب).

نه تنها من، (او همه صالحان و شایستگانرا حمایت و سرپرستی می کند و  
مشمول لطف و عنایتش قرار می دهد) (و هو یتولی الصالحین).

سپس بار دیگر به تاءکید روی دلائل بطلان بت پرستی پرداخته می گوید:  
(معبودهایی را که غیر از خدا می خوانید کاری از آنها ساخته نیست، نمی توانند  
شما را یاری کنند و نه خودشان را) (و الذین تدعون من دونه لا یستطیعون  
نصرکم و لا انفسهم ینصرون).

و از این بالاتر اگر از آنها هدایت خویشتن را در مشکلات بخواهید، آنها  
حتی حرف شما را نمی شنوند! (و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا)  
و حتی با چشمهای مصنوعیشان که دارند، گویا به تو نگاه می کنند، ولی در  
حقیقت نمی بینند (و تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون).

چنانکه سابقا هم اشاره کردیم آیه اخیر ممکن است اشاره به بتها یا بت  
پرستان باشد، در صورت اول مفهومش همانست که گفته شد، و در صورت دوم  
تفسیرش چنین است: اگر شما مسلمانها این بت پرستان و مشرکان لجوج را به  
راه صحیح توحید دعوت نمائید از شما نمی پذیرند آنها با چشمهای خود به  
سوی تو می نگرند و نشانه های صدق و درستی را در تو مشاهده می کنند، اما  
واقعیتها را نمی بینند.

مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود، و این تکرار به خاطر  
تاءکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن  
در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است.

آیه (199) تا (203) و ترجمه

(خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجهلین) (199) (وإما ینزغنك من الشیطن نزغ فاستعد بالله إنه سمیع علیم) (200) (إن الذین اتقوا إذا مسهم طئف من الشیطن تذکروا فإذا هم مبصرون) (201) (وإخونهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون) (202) (وإذا لم تأتهم بایة قالوا لولا اجتبیتها قل إنما أتبع ما یروحی الی من ربی هذا بصائر من ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون) (203)

ترجمه:

199- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکبها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن).

200- و هر گاه وسوسه‌های از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر، که او شنونده و دانا است.

201- پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می بینند و) بینا می گردند.

202- (ولی ناپرهیزکاران) برادرانشان (یعنی شیاطین) آنان را پیوسته در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند!

203- و هنگامی که (در نزول وحی تاءخیر افتد و) آیه ای برای آنها نیامد می گویند چرا خودت (از پیش خود) آنرا برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود این وسیله بینائی از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

## تفسیر

وسوسه های شیطان:

در این آیات شرایط تبلیغ و رهبری و پیشوائی مردم به طرز بسیار جالب و

فشرده

بیان شده و با آیات گذشته که اشاره به مسأله تبلیغ مشرکان داشت نیز تناسب دارد. در نخستین آیه مورد بحث اشاره به سه قسمت از وظائف رهبران و مبلغان به صورت خطاب به پیامبر (ﷺ) شده، در آغاز می گوید: در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آنها مدارا کن، عذرشان را بپذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها مخواه (خذ العفو).

عفو گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده، و گاهی به معنی حد وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.

قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که بعضی از مفسران گفته اند ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان آسان گرفتن و گذشت و انتخاب حد وسط و میانه است.

بدیهی است اگر رهبر و مبلغ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند، و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همانطور که قرآن مجید می گوید: و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك:

اگر سختگیر و بد اخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می

شدند.

سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آنرا نیک معرفی کرده، دستور ده (وامر بالعرف).

اشاره به اینکه ترک سختگیری مفهومی مجامله کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند.

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: از جاهلان روی برگردان و با آنها ستیزه مکن (واعرض عن الجاهلین).

رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بیخبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پایین است، روبرو می شوند، از آنها دشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند، سنگ در راهشان می افکنند. راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله، نادیده گرفتن و نشنیده گرفتن اینگونه کارها است، و تجربه نشان می دهد برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است.

در آیه بعد دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن اینکه بر سر راه آنها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال اینها خودنمایی می کند، و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان باز دارند.

قرآن دستور می دهد که اگر وسوسه های شیطانی، متوجه تو شد، به خدا پناه ببر، و خود را به او بسپار، و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود



و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین با خبر است (واما ینزغناک  
من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم).

جامعترین آیه اخلاقی

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که در قرآن مجید، آیه ای جامعتر در  
مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست.

بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث، چنین گفته اند، که اصول فضائل  
اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که عقل و غضب و شهوت است در سه  
قسمت خلاصه می شود.

فضائل عقلی که نامش حکمت است، و در جمله و امر بالمعرف (به نیکی ها  
و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده.

و فضائل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش عفت است و در خذ العفو  
خلاصه گردیده.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش شجاعت است، در اعرض عن  
الجاهلین منعکس گردیده است.

حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد  
تفسیر کنیم، و خواه به صورت شرائط رهبر که ما عنوان کردیم، تفسیر شود، این  
واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه  
جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، بطوری که می  
توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضائل انسانی را در آن پیدا کرد، و به  
گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل فشرده گوئی آمیخته با وسعت و  
عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

توجه به این نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر (ﷺ) است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود.

و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچکس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر (ﷺ) از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترک سختگیری کند) جبرئیل گفت نمی دانم باید از آنکه می داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر (ﷺ) نازل شد و گفت: یا محمد ان الله یامرک ان تعفوا عنم ظلمک و تعطی من حرمک و تصل من قطعک: ای محمد! خداوند به تو دستور می دهد از آنها که به تو ستم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی) انتقام نگیری و) گذشت نمائی، و به آنها که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی، و به آنها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی.

و در حدیث دیگری نقل شده هنگامی که آیه نخست نازل شد و به پیامبر (ﷺ) دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر (ﷺ) عرضه داشت پروردگارا با وجود خشم و غضب چگونه می توان تحمل کرد؟ آیه دوم نازل شد و به پیامبر (ﷺ) دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد.

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث در سوره فصلت آیه 36 آمده است، تنها تفاوتی که دارد بجای انه سمیع علیم، انه هو السميع العلیم می باشد.

در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را، به این صورت بیان می کند که: پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آنها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمتهای بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا، می افتند، در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون).

طائف به معنی طواف کننده است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش نمی کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهائی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد. اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریکها، مسلماً در سنین جوانی بیشتر است، در محیطهای آلوده، همچون محیطهای امروز که خود مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل ببیند و باری همه جا را فرا گرفته و دستگاههای تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزونتر می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرائطی، نخست فراهم ساختن سرمایه تقوی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، و سپس مراقبت و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمتهای او، و مجازاتهای دردناک خطاکاران است.

در روایات کرارا به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است.

حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه احساس خطر در مقابل وسوسه های شیطانی می کردند، و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروعی دارد با آن می جنگیدند.

اصولا وسوسه های نفس و شیطان همانند می کربهای بیماریزا است، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسمهای ناتوان می گردند، تا در آنجا نفوذ کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این می کربها را از خود دفع می کنند.

جمله اذا هم مبصرون (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بردید باطنی انسان می افکند، آنچنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینائی و روشنائی می بخشد، و قدرت شناخت واقعیتها به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه ها است.

کوتاه سخن اینکه در آیه گذشته مشاهده کردیم که چگونه پرهیزکاران در پرتو ذکر خدا از چنگال وسوسه های شیطانی رهائی می یابند، و این در حالی است که گناهکاران آلوده، که برادران شیطانند در دام او گرفتارند، قرآن در آیه بعد در این باره چنین می گوید: برادرانشان یعنی شیاطین پیوسته آنها را در گمراهی پیش می برند، و از گمراه ساختن آنها باز نمی ایستند، بلکه بیرحمانه حملات خود را به طور مداوم بر آنها ادامه می دهند (واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون)

اخوان کنایه از شیاطین است و ضمیر هم به مشرکان و گنهکاران باز می گردد، چنانکه در آیه 27 سوره اسراء می خوانیم ان المبذرين كانوا اخوان الشیاطین: تپذیر کنندگان برادران شیطانند!

یمدونهم از ماده امداد به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است یعنی پیوسته آنها را به این راه می کشانند و پیش می روند. جمله لا یقصرین به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آنها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند.

سپس حال جمعی از مشرکان و گنهکاران دور از منطق را شرح می دهد و می گوید هنگامی که آیات قرآن را برای آنها بخوانی آنها تکذیب می کنند و هنگامی که آیهای برای آنها نیاوری و در نزول وحی تاخیری افتد می گویند پس این آیات چه شد؟ چرا از پیش خود آنها را تنظیم نمی کنی؟ مگر همه اینها وحی آسمانی است؟ (و اذا لم تاتهم باية قالوا لو لا اجتبتنا).

اما به آنها بگو من تنها از آنچه به سویم وحی می شود پیروی می کنم، و جز آنچه خدا نازل می کند، چیزی نمی گویم (قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی). این قرآن و آیات نورانیش وسیله بیداری و بینائی از طرف پروردگار است، که به هر انسان آماده ای دید و روشنائی و نور می دهد (هذا بصائر من ربکم).

و مایه هدایت و رحمت برای افراد با ایمان و آنها که در برابر حق تسلیمند می باشد (و هدی و رحمة لقوم یؤمنون).

ضمناً از این آیه روشن می شود همه سخنان و کردار پیامبر (ﷺ) از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آنها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند.

آیه (204) تا (206) و ترجمه

(وإذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون) (204) (واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغفلین) (205) (ان الذین عند ربک لا یتکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون) (206)

ترجمه:

204- هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

205- پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن! و از غافلان مباش!

206- آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تواند هیچگاه از عبادتش تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند.

تفسیر

به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید

این سوره (سوره اعراف) با بیان عظمت قرآن آغاز شده، و با آیات مورد بحث که آنها از قرآن سخن می گوید، پایان می پذیرد، هر چند بعضی از مفسران برای نزول نخستین آیه مورد بحث، شاءن نزولهای ذکر کرده اند از جمله اینکه ابن عباس و جمع دیگری گفته اند، مسلمانان در آغاز کار گاهی در نماز صحبت می کردند، و گاهی شخص تازه وارد، به هنگامی که نماز را شروع می کرد، از دیگران سؤال می کرد، چند رکعت نماز خوانده اید؟ آنها هم جواب می دادند فلان مقدار، آیه بالا نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد. و نیز از

زهري نقل شده: هنگامی که پیامبر (ﷺ) تلاوت قرآن می کرد، جوانی از انصار همراه او بلند قرآن می خواند، آیه نازل شد و از این کار نهی کرد. بهر صورت قرآن در آیه فوق دستور میدهد: هنگامی که قرآن تلاوت می شود، با توجه گوش دهید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خدا گردید (و) **اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون**).

انصتوا از ماده انصات به معنی سکوت تواءم با گوش فرا دادن است. در اینکه آیا این سکوت و استماع به هنگام قرائت قرآن در تمام موارد است، یا منحصر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جماعت، و یا به هنگامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کند، در میان مفسران گفتگو بسیار است، و احادیث مختلفی در کتب حدیث و تفسیر در این زمینه نقل شده است.

آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود این است که این حکم، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی نیست، ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند، دگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرا دهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند، زیرا قرآن تنها کتاب قرائت نیست، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است، این حکم مستحب به قدری تاءکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است.

در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که فرمود: **يجب الانصات للقرآن في الصلوة و في غيرها و اذا قرء عندك القرآن و جب عليك الانصات و الاستماع**.

بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود، لازم است سکوت کردن و گوش فرا دادن

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد فرد دیگری، آیه‌ای از قرآن تلاوت کند، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد، سپس امام قرائت را تکمیل کند، چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و ابن کوا (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر امام (علیه السلام) مشغول نماز بود، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین (و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی (علیه السلام) احتمالاً در مورد قبول حکمیت در میدان صفین اعتراض کند) اما با این حال امام (علیه السلام) برای احترام قرآن سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام (علیه السلام) به ادامه قرائت نماز بازگشت، و ابن کوا کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام (علیه السلام) سکوت کرد و ابن کوا برای سومین بار آیه را تکرار نمود، و علی (علیه السلام) مجدداً به احترام قرآن سکوت کرد، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود (فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یؤمنون) (اشاره به اینکه مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آنها باید تحمل و حوصله به خرج داد) سرانجام امام سوره را تمام کرده و به رکوع رفت.

از مجموع این بحث روشن می شود که استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایسته‌ای است ولی به طور کلی واجب نیست، و شاید



علاوه بر اجماع و روایات جمله لعلمک ترحمون (شاید مشمول رحمت خدا بشوید) نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد.

تنها موردی که این حکم الهی شکل وجوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که ماموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرا دهد، حتی جمعی از فقها این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از ماموم دانسته‌اند.

از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

و اذا قرء القرآن فی الفریضة خلف الامام فاستمعوا له و انصتوا لعلمکم ترحمون: هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید.

و امام در مورد کلمه لعل (شاید) که در این گونه موارد به کار می‌رود، سابقاً هم اشاره کرده‌ایم که منظور این است برای اینکه مشمول رحمت خدا شوید، تنها سکوت و گوش فرا دادن کافی نیست، شرائط دیگری از جمله عمل به آن دارد.

ذکر این نکته نیز به مورد است که فقیه معروف فاضل مقداد در کتاب کنز العرفان تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده است و آن اینکه، مراد از آن شنیدن آیات قرآن و درک مفاهیم آن و پی بردن به معجزه بودنش می باشد. ذکر این تفسیر شاید به خاطر آن است که در آیه قبل، گفتگو از مشرکان بود که آنها درباره نزول قرآن بهانه‌جوئی می کردند، قرآن به آنها می گوید: خاموش شوید و گوش فرا دهید تا حقیقت را دریابید.

هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه فوقرا آنچنان وسیع بدانیم که مسلمان و کافر همه را در بر گیرد، غیر مسلمان باید بشنوند و سکوت کنند و در آن بیندیشند تا ایمان بیاورند و مشمول رحمت خدا شوند، مسلمانان هم باید گوش فرا دهند و مفاهیم آنرا دریابند و به آن عمل کنند، تا رحمت خدا آنها را نیز فرا گیرد، زیرا قرآن کتاب ایمان و علم و عمل است برای همگان نه برای یک گروه معین.

سپس در آیه بعد برای تکمیل دستور فوق به پیامبر (ﷺ) دستور میدهد (و البته یک حکم عمومی است اگر چه روی سخن در آن به پیامبر (ﷺ) شده همانند بسیاری دیگر از تعبیرات قرآن) که پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن (واذکر ربك في نفسك تضرعا وخيفة)

سپس اضافه می کند: و آهسته و آرام نام او را بر زبان بیاور (ودون الجهر من القول)

و این کار را همواره صبحگاهان و شامگاهان تکرار کن (بالغدو والاصال) اصال جمع اصیل به معنی نزدیک غروب و شامگاه است.

و هرگز از غافلان و بیخبران از یاد خدا مباش (ولا تکن من الغافلین) یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگان مایه بیداری دلها و کنار رفتن ابرهای تاریک غفلت از دل آدمی است، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل ببارد گلهای بیداری، توجه، احساس مسئولیت، روشنی و هر گونه عمل مثبت و سازندهای را میرویانند.

سپس با این سخن سوره را پایان میدهد که نه تنها شما باید در همه حال به یاد خدا باشید، فرشتگان مقرب پروردگار و آنها که در مقام قرب، نزد پروردگار تواند هیچگاه از عبادت او تکبر نمیورزند، و همواره تسبیح او می گویند و ذات پاکش را از آنچه شایسته مقام او نیست منزه می شمارند و در پیشگاه او سجده

مینمایند (ان الذین عند ربك لا یتکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یتسجدون). (

کلمه عند ربک (آنها که نزد پروردگار تواند) به معنی قرب مکانی نیست، زیرا خداوند مکانی ندارد، بلکه اشاره به قرب مقامی است، یعنی آنها با آن همه موقعیت و مقام باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند، شما هم باید کوتاهی نکنید.

به هنگام تلاوت آیه فوق، سجده کردن مستحب است، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان ابو حنیفه آنرا واجب می شمرند.

بار الها قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنائی که در پرتو آن را خویش را به سوی حقیقت بگشائیم و از آن در بیاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسئولیتها و انجام رسالتها مدد گیریم.

(پایان سوره اعراف)

## سوره انفال

از سوره‌های مدنی است و دارای 75 آیه است  
دور نما و فشرده مباحث این سوره  
در هفتاد و پنج آیه‌ای که در سوره انفال وجود دارد مباحث بسیار مهمی  
مطرح شده است:

نخست اشاره به بخش مهمی از مسائل مالی اسلام از جمله انفال و غنائم که  
پشتوانه مهمی برای بیت المال محسوب می‌گردد، شده است.

سپس مباحث دیگری مانند:

صفات و امتیازات مؤمنان واقعی، و داستان جنگ بدر، یعنی نخستین  
برخورد مسلحانه مسلمانان با دشمنان، و حوادث عجیب و عبرت‌انگیزی که در  
این جنگ واقع شد.

قسمت قابل ملاحظه‌ای از احکام جهاد و وظائف مسلمانان در برابر حملات  
پیگیر دشمن.

جریان پیامبر (ﷺ) و داستان آن شب تاریخی هجرت (لیلة المبيت).  
وضع مشرکان و خرافات آنها قبل از اسلام.  
چگونگی ضعف و ناتوانی مسلمانان در آغاز کار و سپس تقویت آنها در  
پرتو اسلام.

حکم خمس و چگونگی تقسیم آن.  
لزوم آمادگی رزمی و سیاسی و اجتماعی برای جهاد در هر زمان و مکان.  
برتری نیروهای معنوی مسلمانان بر دشمن علی‌رغم کمبود ظاهری نفرات  
آنها.

حکم اسیران جنگی و طرز رفتار با آنها.  
 هجرت کنندگان و آنها که هجرت نکرده اند.  
 مبارزه و درگیری با منافقان و راه شناخت آنها و بالاخره یک سلسله مسائل  
 اخلاقی و اجتماعی سازنده دیگر.

به همین دلیل جای تعجب نیست که در پارهای از روایات که در فضیلت  
 تلاوت این سوره وارد شده، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) به ما رسیده  
 می خوانیم که فرمود:

من قرء الانفال و برائة فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدًا و کان من شیعة امیر  
 المؤمنین (علیه السلام) حقا و یاکل یوم القیامة من موائد الجنة معهم حتی یفرغ الناس  
 من الحساب. کسی که سوره انفال و برأت را در هر ماه بخواند، هرگز روح نفاق  
 در وجود او وارد نخواهد شد و از پیروان حقیقی امیر مؤمنان علی (علیه السلام)  
 خواهد بود و در روز رستاخیز از مائدههای بهشتی با آنها بهره می گیرد، تا مردم  
 از حساب خویش فارغ شوند. زیرا همانطور که سابقا هم اشاره شد فضائل  
 سورههای قرآن و پادشاهی بزرگی که به تلاوت کنندگان وعده داده شده تنها در  
 پرتو خواندن الفاظ آن به دست نمی آید بلکه خواندن مقدمهای است برای  
 اندیشه، و اندیشه وسیلهای است برای فهم، و فهم مقدمهای است برای عمل، و  
 از آنجا که در سوره انفال و برأت صفات منافقان و همچنین مؤمنان راستین  
 تشریح شده آنها که آن را بخوانند و در زندگی خود پیاده کنند هیچگاه گرفتار  
 روح نفاق نخواهند شد و همچنین از آنجا که در این دو سوره به صفات  
 مجاهدان راستین و گوشهای از فداکاریهای سرور مجاهدان علی (علیه السلام) اشاره  
 شده آنها که محتویات این دو سوره را درک و اجرا نمایند از شیعیان راستین  
 امیر مؤمنان (علیه السلام) خواهند بود.

## آیه (1) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مومنين) (1)

ترجمه:

1 از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می کنند بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیامبرش را کنید اگر ایمان دارید.

شان نزول:

از ابن عباس چنین نقل شده که پیامبر (ﷺ) در روز جنگ بدر برای تشویق جنگجویان اسلام جوائزی برای آنها تعیین کرد و مثلاً فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعله‌ور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر (ﷺ) در یک مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیر مردان و افراد سالخورده در زیر پرچمها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداشتهای افتخار آمیز خود به خدمت پیامبر (ﷺ) شتافتند، اما پیر مردان به آنها گفتند که ما نیز سهمی داریم، زیرا ما تکیه گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقبنشینی می کردید، حتماً به سوی ما می آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر

گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحا غنائم را متعلق به پیغمبر (ﷺ) معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر (ﷺ) هم آنرا به طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد، و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.

#### تفسیر

همانگونه که در شائن نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ بدر نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می کند و به صورت قانون کلی، یک حکم وسیع اسلامی را بیان میدارد، خطاب به پیامبر (ﷺ) کرده و می گوید: از تو درباره انفال سؤال می کنند (یسئلونک عن الانفال).

بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر (ﷺ) است (قل الانفال لله والرسول). بنابراین تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده اند آشتی دهید (فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم). و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید (واطيعوا الله ورسوله ان کنتم مؤمنین).

یعنی تنها ایمان با سخن نیست، بلکه جلوهگاه ایمان، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر (ﷺ) است، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید.

#### انفال چیست؟

انفال در اصل از ماده نفل (بر وزن نفع) به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می شود چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر نوه را نافله می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود، نوفل به کسی گفته می شود که بخشش زیاد داشته باشد.

و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب میماند و به دست جنگجویان میافتد در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن میجنگند، نه برای غنیمت، بنابراین این غنیمت یک موضوع اضافی است که به دست آنها میافتد.

در اینجا به سه نکته مهم باید توجه داشت:

1 گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده میبینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) چنین می خوانیم:

انها ما اخذ من دار الحرب من غير قتال كالذی انجلی عنها اهلها و هو المسمى فیئا و میراث من لا وارث له، و قطائع الملوک اذا لم تكن مغصوبة و الاجام، و بطون الاودیه، و الموات، فانها لله و لرسوله و بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله:

انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین سرزمینی که اهلش آنرا ترک کرده و از آن هجرت می کنند و آن فیزی و نامیده می شود و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می بخشیدند در صورتی که صاحب آن شناخته نشود و بیشهزارها و جنگلها و درهها و سرزمینهای موات که همه اینها از آن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه



که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.

گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (ع) نقل شده می خوانیم: ان غنائم بدر کانت للنبی خاصة فقسما بینهم تفضلا منه: غنائم بدر مخصوص پیامبر (ص) بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (ص) و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.

منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان میافتند، قانون اسلام چنانکه در همین سوره شرح خواهیم داد بر این قرار گرفته که چهار پنجم آنرا به عنوان تشویق و جبران گوشهای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه 41 اشاره خواهد شد مصرف گردد، و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید).

2- ممکن است تصور شود که آیه فوق (بنابر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر (ص) و سایر مصارف است منافات دارد زیرا مفهوم آن این است که چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است. ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که غنائم جنگی در اصل همه

متعلق به خدا و پیامبر (ﷺ) است، و این یکنوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آنرا در اختیار جنگجویان میگذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچگونه منافاتی باقی نمیماند.

و از اینجا نیز روشن می شود که آیه خمس آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشتهاند آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند.

3- همانگونه که در شائن نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجره‌های در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و به طور در بست در اختیار پیامبر (ﷺ) قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد. اصولاً اصلاح ذات البین و ایجاد تفاهم و زدودن کدورت‌ها و دشمنی‌ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهمترین برنامه‌های اسلامی است.

ذات به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است، و بین به معنی حالت ارتباطی و پیوند میان دو شخص یا دو چیز است، بنابراین اصلاح ذات البین به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است.

در تعلیمات اسلامی به اندازه‌های به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: انی سمعت جدکما رسول الله (ﷺ) یقول: اصلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة

و الصيام: من از جد شما پیامبر (ﷺ) شنیدم که می فرمود اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا عطیه و بخششی را که خداوند دوست دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند. و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به مفضل (یکی از یاران امام) فرمود: اذا راءیت بین اثنتین من شیعتنا منازعة فافتدها من مالی هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده).

و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می خوانیم که مفضل روزی دو نفر از شیعیان را دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت: بدانید که این از مال من نبود، ولی امام صادق (علیه السلام) به من دستور داده است که در اینگونه موارد با استفاده از سرمایه امام، صلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم.

علت اینهمه تأکید در زمینه مسأله اجتماعی با کمی دقت روشن می شود زیرا عظمت و توانائی و قدرت و سربلندی یک ملت، جز در سایه تفاهم و تعاون ممکن نیست، اگر مشاجره ها، اختلافات کوچک اصلاح نشود، ریشه عداوت و دشمنی تدریجا در دلها نفوذ می کند، و یک ملت متحد را به جمعی پراکنده مبدل می سازد، جمعی آسیب پذیر، ضعیف و ناتوان و زیون در مقابل هر

حادثه و هر دشمن، و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسلام همانند نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد.

به همین دلیل بعضی از مراحل اصلاح ذات البین شرعا واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤکد است.

## آیه (2) تا (4) و ترجمه

(إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيماناً وعلى ربهم يتوكلون) (2) (الذين يقيمون الصلوة و مما رزقهم ينفقون) (3)  
(أولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم) (4)

ترجمه:

2- مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهاشان ترسان می گردد، و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

3- آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

4- مؤمنان حقیقی آنها هستند، برای آنان درجات (فوقالعاده ای) نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و عیب

تفسیر:

پنج صفت ویژه مؤمنان

در آیه گذشته به تناسب گفتگویی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صفات مومنان راستین و حقیقی در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شده است.

در این آیات خداوند به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه

علمی و خارجی، سه قسمت اول عبارتند از احساس مسئولیت و تکامل ایمان و توکل و دو قسمت دیگر عبارتند از ارتباط با خدا و ارتباط و پیوند با خلق خدا. نخست می گوید: مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌های آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگامی ترسان می گردد (انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم).

و جل همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است، گاهی به خاطر درک مسئولیتها و احتمال عدم قیام به وظائف لازم در برابر خدا می باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است.

توضیح اینکه: گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی آنچنان تحت تاثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد، که احساس یکنوع وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سرزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است.

قرآن مجید می گوید: (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءيته خاشعا متصدعا من خشية الله): اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می شد (حشر 21)

و نیز می خوانیم (انما یخشی الله من عباده العلماء) تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می ترسند (فاطر 28).

و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابراین اشتباه است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیتها بدانیم.

سپس دومین صفت آنها را چنین بیان می کند: آنها همواره در مسیر تکامل پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود (و اذا تلیت علیهم آیاتہ زادتهم ایمانا)

نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سرایشی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز بروز نمو بیشتر و گلها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند، آنها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند، و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می شود.

سومین صفت بارز آنها این است که تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند (و علی ربهم یتوکلون).

افق فکر آنها آنچنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارد، آنها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند، از اقیانوس بیکران عالم هستی، از ذات پاک پروردگار می خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه گاهشان تنها خدا است.

اشتباه نشود مفهوم توکل آنچنانکه بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند، چشمپوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست، بلکه مفهومی خود سازی و بلند نظری و عدم وابستگی به این و آن و

ژرفنگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خدا است، زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است.

پس از ذکر این سه قسمت، از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین می‌گوید: آنها در پرتو احساس مسئولیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکمند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند (الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون).

تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می‌خوانند بلکه کاری می‌کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا بر پا باشد، و تعبیر مما رزقناهم (از آنچه به آنها روزی داده ایم) تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه‌های مادی و معنوی را در بر می‌گیرد، آنها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان، از هوش و فکرشان، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی‌کنند.

در آخرین آیه مورد بحث، موقعیت و مقام والا و پادشاهی فراوان اینگونه مؤمنان راستین را بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند (اولئک هم المؤمنون حقا).

سپس سه پادشاه مهم آنها را بیان می‌کند:



آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند (لهم درجات عند ربهم).  
درجاتی که میزان و مقدار آن تعیین نشده و همین ابهام دلالت بر فوقالعادگی  
آن دارد.

به علاوه آنها مشمول مغفرت و رحمت و آمرزش او خواهند شد (و مغفرة) و  
روزیهای کریم یعنی مواهب بزرگ و مستمر و همی شگی که نقص و عیبی در  
آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می باشد (و رزق  
کریم) برآستی ما مسلمانان که دم از اسلام می زنیم و گاهی آنچنان خود را  
طلبکار از اسلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گناه عقب ماندگیها را به  
گردن اسلام و قرآن می افکنیم، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که  
روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و  
زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر  
روزی که بر ما می گذرد، در مرحله تازه ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و  
همواره در پرتو ایمان احساس مسئولیت در برابر آنچه در اجتماعمان می گذرد  
داشته باشیم رابطه ما با خدا و خلق آنچنان قوی باشد که از همه سرمایه های  
وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که  
امروز است؟!!

ذکر این موضوع نیز لازم است، که ایمان مراحلی دارد و درجاتی، ممکن  
است در پاره ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه های عملی قابل  
ملاحظه ای از خود نشان ندهد، و با بسیاری از آلودگیها نیز بسازد، ولی یک  
ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده  
خالی شود.

و اینکه بعضیها عمل را جزء ایمان ندانسته اند تنها نظرشان به مرحله بسیار  
پائین ایمان بوده است.

آیه (5) و (6) و ترجمه

(كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقا من المؤمنين لكرهون) (5)  
(يجدلونك في الحق بعد ما تبين كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون) (6)

ترجمه:

5- (ناخسنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

6- آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که (گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند).

تفسیر

در آیه نخست از این سوره خواندیم که پاره ای از مسلمانان تازه کار از چگونگی تقسیم غنائم بدر تا حدی ناراضی بودند، در آیات مورد بحث خداوند به آنها می گوید: این تازگی ندارد که چیزی ناخوش آیند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است، همانگونه که اصل جنگ بدر که فعلا گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوش آیند بود و دیدید سرانجام چه نتایج درخشانی برای مسلمانان در بر داشت

بنابراین نباید با دید محدود خود، احکام الهی را ارزیابی کنید، بلکه باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهائی بهره مند شوید. در آیه نخست می گوید: این ناخسنودی پاره ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر، همانند آن

است که خداوند تو را از خانه و جایگاهت در مدینه به حق بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند (كما اخرجك ربك من بيتك بالحق و ان فریقا من المؤمنین لكارهون).

کلمه بالحق اشاره به این است که این فرمان خروج، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود.

این گروه ظاهر بین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با اینکه این واقعیت را دریافته بودند که این فرمان خداست، ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی داشتند (یجاد لونك فی الحق بعد ما تبین).

و آنچنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند (کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون).

ولی حوادث بعد نشان داد که آنها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند، و این جنگ چه پیروزیهای درخشانی برای مسلمانان به بار آورد، با دیدن چنین صحنه ای چرا بعد از جنگ بدر، در مورد غنائم زبان به اعتراض می گشایند.

ضمناً از تعبیر فریقا من المؤمنین (جمعی از مؤمنان) روشن می شود که اولاً این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود.

و ثانیاً تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر (ﷺ) و اوامر او بودند.

آیه (7) و (8) و ترجمه

(واذ يعدكم الله احدى الطائفتين انها لكم وتودون أن غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله أن يحق الحق بكلمته ويقطع دابر الكافرين) (7)  
(ليحق الحق ويبطل البطل ولو كره المجرمون) (8)

ترجمه:

7- و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت).

8- تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراحت داشته باشند.

غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر

چون در آیات گذشته اشاره ای به جنگ بدر شد، قرآن مجید بحث را به جنگ بدر کشانده و فزاهای حساسی از آنرا که هر کدام یک دنیا آموزندگی در بر دارد در آیات مورد بحث و آیات آینده تشریح می کند، تا مسلمانان این حقایق را که در گذشته نزدیک تجربه کرده بودند برای همیشه به خاطر بسپارند و در همه عمر از آن الهام بگیرند.

برای روشن شدن تفسیر این آیات و آیات آینده قبلا باید فشرده ای از جریان این جهان اسلامی که نخستین درگیری مسلحانه مسلمانان با دشمنان

سرسخت و خون آشام بود، از نظر بگذرانیم، تا ریزه کاریها و اشاراتی که در این آیات هست کاملا روشن گردد.

طبق آنچه تاریخ نویسان و محدثان و مفسران آورده اند، غزوه بدر از اینجا آغاز شد که (ابوسفیان) بزرگ (مکه) در رأس یک کاروان نسبتا مهم تجارتي که از چهل نفر با 50 هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد از شام به سوی مدینه باز می گشت، پیامبر (ﷺ) به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند.

پیامبر و یارانش حق داشتند دست به چنین حمله ای بزنند زیرا اولاً با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه بسیاری از اموالشان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی به آنها وارد شد و آنها حق داشتند چنین خسارتی را جبران کنند، از این گذشته مردم مکه در طی 13 سال اقامت پیامبر (ﷺ) و مسلمین در آنجا کاملا نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه به مسلمانان فروگذار نخواهند کرد و حتی آماده کشتن شخص پیامبر (ﷺ) نیز شدند چنین دشمنی با هجرت پیامبر (ﷺ) به مدینه بیکار نخواهد نشست، و مسلماً نیروی خود را برای ضربه قاطعتری بسیج خواهد کرد، پس عقل و منطق ایجاب می کند که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره کردن سرمایه عظیم کاروان تجارتي آنها ضربه سختی بر آنان وارد سازند، و هم بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشتن در آینده قوی کنند، و این اقدامی است، که در همه برنامه های جنگی دنیا، در امروز و گذشته بوده و هست، و آنها که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبر (ﷺ) را به سوی قافله

در شکل یکنوع غارتگری منعکس سازند یا افراد بی اطلاعی هستند، که از ریشه های مسائل تاریخی اسلام بیخبرند، و یا مغرضانی که سعی دارند واقعیتها را دگرگون جلوه دهند.

به هر حال ابوسفیان از یکسو بوسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر (ﷺ) آگاه شد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجارة به سوی شام می رفت نیز مورد چنین تعرض احتمالی قرار گرفته بود، قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند، قاصد در حالی که طبق توصیه ابوسفیان بینی شتر خود را دریده و گوش آنرا بریده و خون به طرز هیجان انگیزی از شتر می ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده بود و وارونه سوار بر شتر نشسته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کند، وارد مکه شد، و فریاد برآورد: ای مردم پیروزمند کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی کنم به موقع برسید، زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده اند برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتند، در این موقع خواب عجیب و وحشتناکی که عاتکه فرزند عبدالمطلب و عمه پیامبر (ﷺ) دیده بود دهان به دهان می گشت و بر هیجان مردم می افزود.

جریان خواب این بود که او سه روز قبل در خواب دیده بود که شخصی فریاد می زند، مردم به سوی قتلگاه خود بشتابید و سپس این منادی بر فراز کوه (بوقیس) رفت و قطعه سنگ بزرگی را از بالا به حرکت در آورد، این قطعه سنگ متلاشی شد و هر قسمتی از آن به یکی از خانه های قریش اصابت کرد، و نیز از دره مکه سیلاب خون جاری شد.

هنگامی که وحشت زده از خواب بیدار شد و به برادرش عباس خبر داد، مردم در وحشت فرو رفتند، اما هنگامی که داستان این خواب به گوش ابوجهل رسید، گفت: این زن پیامبر دومی است که در فرزندان عبدالمطلب ظاهر شده، قسم به بت‌های لات و عزی که سه روز مهلت می‌دهیم اگر اثری از تعبیر خواب او ظاهر نشد، نامه‌ای را در میان خودمان امضا می‌کنیم که بنی‌هاشم دروغ‌گوترین طوائف عربند، ولی روز سوم که از این کار گذشت، همان روزی بود که فریاد قاصد ابوسفیان همه مکه را لرزان ساخت.

و از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند مردم به سرعت بسیج شدند و حدود 950 نفر مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با 700 شتر و 100 راس اسب به حرکت در آمدند، و فرماندهی لشکر به عهده ابوجهل بود.

از سوی دیگر ابوسفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر خود را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه گام بر می‌داشت.

پیامبر اسلام (ﷺ) با 313 نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می‌دادند به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش به او رسید.

در این هنگام با یاران خود مشورت کرد که آیا به تعقیب کاروان ابوسفیان و مصادره اموال کاروان بپردازد و یا برای مقابله با سپاه آماده شود جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می‌دادند که کاروان را تعقیب کنند، دلیل آنها هم این بود که ما به هنگام بیرون آمدن از مدینه به قصد مقابله با سپاه مکه نبودیم و آمادگی رزمی برای درگیری با آنها



نداریم در حالی که آنها با پیش بینی قطعی و آمادگی کافی برای جنگ، به سوی ما می آیند.

این دودلی و تردید در این گروه هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن تقریباً بیش از سه برابر نفرات مسلمانان و تجهیزات آنها چندین برابر تجهیزات مسلمانان است، ولی با همه این حرفها پیامبر (ﷺ) نظر گروه اول را پسندید، و دستور داد آماده حمله به سپاه دشمن شوند، هنگامی که دو سپاه با هم روبرو شدند، دشمن نتوانست باور کند که مسلمانان با آن نفرات و تجهیزات کم به میدان آمده اند بلکه فکر می کرد قسمت مهم سپاه اسلام در جایی مخفی شده اند تا به موقع حمله خود را به طور غافلگیرانه شروع کنند، لذا شخصی را برای تحقیق فرستادند، اما به زودی فهمیدند که جمعیت همانست که دیده بودند. از طرفی همانطور که گفتیم جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند، و اصرار داشتند که مبارزه با این گروه عظیم که هیچگونه موازنه ای با آنها ندارد صلاح نیست، ولی پیامبر (ﷺ) با این وعده الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت: خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان، و وعده خداوند تخلف ناپذیر است، بخدا سوگند گویا محل کشته شدن ابوجهل و عده ای از سران قریش را با چشم خود می بینم، سپس به مسلمانان دستور داد که در کنار چاه بدر فرود آیند (بدر در اصل نام مردی از قبیله جهینه بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعداً آن چاه و آن سرزمین به نام سرزمین بدر و چاه بدر نامیده شد).

در این گیرودار ابوسفیان توانست خود را با قافله از منطقه خطر رهائی بخشد، و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی مکه با عجله بشتابد، و به وسیله قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که خدا کاروان شما را رهائی

بخشید، من فکر می‌کنم مبارزه با محمد در این شرایط لزوم ندارد چون دشمنانی دارد که حساب او را خواهند رسید، ولی رئیس لشکر ابوجهل به این پیشنهاد تن در نداد، و به پنهان‌کاری بزرگ لات و عزی قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می‌کنیم بلکه تا داخل مدینه آنها را تعقیب خواهیم کرد و یا اسیرشان می‌کنیم و به مکه می‌آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد.

سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین بدر شد، و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر (ﷺ) آنها را گرفته و برای بازجویی به خدمت پیامبر (ﷺ) آوردند، حضرت از آنها پرسید شما کیستید؟ گفتند: غلامان قریشیم، فرمود: تعداد لشکر چند نفر است، گفتند اطلاعی از این موضوع نداریم فرمود هر روز چند شتر برای غذا می‌کشند، گفتند نه تا ده شتر، فرمود جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد جنگی).

محیط رعب آور و برآستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذارده بودند، خود را با حریفی روبروی می‌دیدند که باورشان نمی‌آمد، با آن شرایط قدم به میدان جنگ بگذارند.

پیامبر (ﷺ) که می‌دید یارانش ممکن است، از وحشت شب را به آرامی ن خوابند، و روز و فردا با جسم و روحی خسته در برابر دشمن قرار بگیرند، طبق یک وعده الهی به آنها فرمود: غم مخورید اگر نفراتان کم است، جمع عظیمی از فرشتگان آسمان به کمک شما خواهند شتافت و آنها را کاملاً دلداری داده به

پیروزی نهائی که وعده الهی بود مطمئن ساخت بطوری که آنها شب را به آرامی خوابیدند.

مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان بدر بود که از شنهای نرم که پاها در آن فرو می رفت پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد، و عجب اینکه این رگبار در سمت دشمن به طوری شدید بود که آنها را ناراحت ساخت.

خبر تازه ای که به وسیله گزارشگران مخفی که از لشکر اسلام شبانه به کنار اردوگاه دشمن آمده بودند، دریافت شد و به سرعت در میان مسلمانان انعکاس یافت این بود که آنها گزارش دادند، که لشکر قریش با آنهمه امکانات، سخت بیمناکند گوئی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است،

فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند. قبلا پیامبر (ﷺ) به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه ای باقی نماند و نماینده ای به میان آنها فرستاد که من دوست ندارم شما نخستین گروهی باشید که مورد حمله ما قرار می گیرید، بعضی از سران قریش مایل بودند این دستی را که به عنوان صلح به سوی آنها دراز شده بفشارند و صلح کنند، ولی باز ابوجهل مانع شد.

سرانجام آتش جنگ شعله ور گردید، حمزه عموی پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) که جوانترین افراد لشکر بودند و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگهای تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای در آوردند، روحیه دشمن باز ضعیفتر شد،

ابوجهل فرمان حمله عمومی صادر کرد، و قبلاً دستور داده بود آن دسته از اصحاب پیامبر (ﷺ) را که از مدینه اند به قتل برسانند و مهاجرین مکه را اسیر کنند و برای انجام یک سلسله از تبلیغات به مکه آورند، لحظات حساسی بود پیامبر (ﷺ) به مسلمانان دستور داده بود زیاد به انبوه جمعیت نگاه نکنند و تنها به حریفان خود بنگرند و دندانها را روی هم فشار دهند و سخن کمتر بگویند و از خداوند مدد بخواهند و از فرمان پیامبر (ﷺ) در همه حال سر نیچند و به پیروزی نهائی امیدوار باشند، پیامبر (ﷺ) دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: یا رب ان تهلك هذه العصابة، لم تعبد: اگر این گروه کشته شوند کسی ترا پرستش نخواهد کرد.

باد به شدت به سوی لشکر قریش می وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می کردند، استقامت و پایداری و دلاوریهای آنها قریش را در تنگنا قرار داده بود، در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابوجهل در میان آنها بود، کشته شدند و در میان خاک و خون غلطیدند و 70 نفر به دست مسلمانان اسیر گشتند ولی مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند، و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه مسلمانان با دشمن نیرومندشان با پیروزی غیر منتظرهای پایان گرفت.

#### تفسیر

اکنون که چگونگی غزوه بدر را به طور فشرده دانستیم به تفسیر آیات سوره باز می گردیم، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ بدر شده، و می گوید: به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت (واذ يعدکم الله احدی الطائفتین انهما لکم)

اما شما برای پرهیز از دردهای جنگ و تلفات و ناراحتیهای ناشی از آن دوست می داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر قریش (وتودون ان غیر ذات الشوکه تکون لکم).

در روایات آمده است که پیامبر (ﷺ) به آنها فرمود: احدی الطائفین لکم اما العیر و اما النفیر که عیر به معنی کاروان و نفیر به معنی لشکر است ولی همانطور که در آیه ملاحظه می کنید به جای لشکر، ذات الشوکه و به جای کاروان غیر ذات الشوکه تعبیر شده است.

این تعبیر، نکته لطیفی در بر دارد، زیرا شوکه که به معنی قدرت و شدت است در اصل از شوک به معنی خار گرفته شده، سپس به سر نیزه های سربازان و بعد از آن به هر گونه اسلحه، شوکه گفته شده، و از آنجا که سلاح نشانه قدرت و شدت است به هرگونه قدرت و شدت نیز، شوکه اطلاق می شود.

بنابراین ذات شوکه به معنی سربازان مسلح، و غیر ذات شوکه به معنی کاروان غیر مسلح است که اگر مردان مسلحی هم در آن بوده، مسلماً قابل ملاحظه نبوده اند.

یعنی گروهی از شما روی حس راحت طلبی یا علاقه به منافع مادی، ترجیح می دادند که با مال التجاره دشمن روبرو شوند، نه با سربازان مسلح، در حالی که پایان جنگ نشان داد، صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزیهای بزرگ آینده هموار گردد.

لذا به دنبال آن می گوید: خدا می خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند، و آئین اسلام را تقویت نماید و ریشه کافران را قطع کند (ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین)

بنابراین، این یک درس بزرگ عبرت برای همه شما مسلمانان بود که در حوادث مختلف، دورنگر و آینده ساز باشید، نه کوتاه بین و تنها به فکر امروز،

هر چند دورنگری و مال اندیشی مشکلات فراوانی در بر داشته باشد و کوتاه بینی توأم با آسایش و منافع مادی زودگذر، زیرا پیروزی نخست یک پیروزی ریشه دار و همه جانبه است، اما پیروزی دوم یک پیروزی سطحی و موقت است.

این تنها درسی برای مسلمانان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات و ناراحتیها و زحمات طاقت فرسا از برنامه های اصولی چشم پیوشند و بسراغ برنامه های غیر اصولی ولی ساده و کم زحمت نروند.

در آخرین آیه باز هم به طور آشکارتر پرده از روی مطلب بر می دارد که هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود که حق یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارتها و مظالم، تثبیت و جای گیر شود و باطل یعنی شرک و کفر و بی ایمانی و ظلم و فساد ابطال گردد و از میان برود، هر چند مشرکان مجرم و مجرمان مشرک مایل نباشند (لیحق الحق و يبطل الباطل ولو كره المجرمون).

آیا این آیه تاءکید همان مطلبی است که در آیه پیش گفته شد همانطور که در نظر ابتدائی به چشم می خورد؟ یا مطلب جدیدی را در بر دارد، بعضی از مفسران مانند (فخر رازی) در تفسیر (کبیر) و نویسنده (المنار) در تفسیرش چنین گفته اند که حق در آیه قبل اشاره به پیروزی مسلمانان در جنگ بدر بود، اما حق در آیه دوم اشاره به پیروزی اسلام و قرآن است که نتیجه پیروزی نظامی در جنگ بدر بود، و به این ترتیب، پیروزی نظامی در آن شرایط خاص مقدمه پیروزی هدف و مکتب بود.

این احتمال نیز هست که آیه قبل اشاره به اراده خدا (اراده تشریحی که در شکل فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) آشکار شد) بوده باشد، و آیه اخیر اشاره به نتیجه این حکم و فرمان (دقت کنید).

## آیه (9) تا (14) و ترجمه

(اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين) (9) (وما جعله الله إلا بشري ولتطمئن به قلوبكم وما النصر إلا من عند الله إن الله عزيز حكيم) (10) (اذ يغشيكم النعاس أمنة منه وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به ويذهب عنكم رجز الشيطان وليربط على قلوبكم ويثبت به الاقدام) (11) (اذ يوحى ربك إلى الملائكة اني معكم فثبتوا الذين امنوا سألني في قلوب الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم كل بنان) (12) (ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله ومن يشاقق الله ورسوله فإن الله شديد العقاب) (13) (ذلكم فذوقوه وأن للكافرين عذاب النار) (14)

ترجمه:

9- (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم.

10- ولی خداوند این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد وگرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست خداوند توانا و حکیم است.

11- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما را فرو گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهای شما را محکم و گامها را با آن ثابت دارد.

12- (به خاطر بیاورید) موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد من با شما هستم کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. بزودی در دلهای



کافران ترس و وحشت می افکنم ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید.

13- این به خاطر آنست که آنها با خدا و پیامبرش (ﷺ) دشمنی ورزی خدا و پیامبرش دشمنی کند (کیفر شدیدی می بیند) خداوند شدید العقاب است.

14- این (مجازات دنیا) را بچشید و برای کافران مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود.

### تفسیر

درسهای آموزنده در میدان بدر

این آیات به قسمتهای حساسی از جنگ بدر و نعمتهای گوناگونی که خداوند در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد اشاره می کند، تا حس اطاعت و شکرگزاری آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزیها و پیشرفتهای آینده در برابر آنها بگشاید.

نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود، به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید (و اذ تستغيثون ربكم).

در پاره ای از روایات آمده که پیامبر (ﷺ) نیز با مسلمانها در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و عرضه می داشت اللهم انجز لی ما وعدتني اللهم ان تهلك هذه العصابة لا تعبد فی الارض: خداوندا وعده ای را که به من داده ای تحقق بخش، پروردگارا اگر این گروه مؤمنان نابود شوند پرستش تو از زمین بر چیده خواهد شد، و

آنقدر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد.

در این هنگام خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند، کمک و یاری می کنم (فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين).

مردفین از ماده ارداف به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است، بنابراین مفهوم این کلمه این می شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند.

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور این است که این گروه هزار نفری گروههای متعدد دیگری را پشت سر داشتند و به این ترتیب با آیه 124 سوره آل عمران که می گوید پیامبر به مؤمنان می گفت: (آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند) تطبیق می نماید. ولی ظاهر این است که عدد فرشتگان در بدر یکهزار نفر بوده است، و مردفین صفت آن یکهزار نفر است، و آیه سوره آل عمران وعده ای بوده است به مسلمانان که حتی اگر لازم شود خداوند عدد بیشتری را به یاری شما می فرستد.

سپس برای اینکه کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنها است، می گوید خداوند این کار را فقط برای بشارت و اطمینان قلب شما قرار داد (وما جعله الله الا بشري و لتطمئن به قلوبكم)

وگرنه پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست و ما فوق همه این اسباب ظاهری و باطنی اراده و مشیت او است (وما النصر الا من عند الله)

زیرا خداوند آنچنان قادر و قوی است که هیچکس نمی تواند در برابر اراده و ایستادگی کند و آنچنان حکیم و دانا است که یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد (ان الله عزیز حکیم)

آیا فرشتگان جنگیدند؟

در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است، بعضی معتقدند که فرشتگان رسماً وارد صحنه نبرد شدند و با سلاحهای مخصوص به خود به لشکر دشمن حمله کردند و عده ای از آنها را به خاک افکندند، پاره ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده اند.

ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد نظر گروه دوم که می گویند: فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤمنان نازل شدند، به واقع نزدیکتر است.

زیرا اولاً: در آیه فوق خواندیم که می فرمود: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است که با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید، نه اینکه آنها اقدام به جنگ کرده باشند.

ثانیاً: اگر بنا شود فرشتگان، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند چه فضیلتی برای مجاهدین بدر باقی خواهد ماند که این همه در روایات از آنها سخن به میان آمده است.

ثالثاً: تعداد مقتولین بدر 70 نفر بودند که قسمت مهمی از آنها با شمشیر علی (علیکم السلام) به خاک افتادند و قسمت دیگری به دست جنگجویان اسلام که غالباً قاتلین آنها در تاریخ به نام ذکر شده اند، بنابراین چه باقی می ماند برای فرشتگان و چه کسی را آنها به خاک انداختند.

سپس دومین نعمت خود را به مؤمنان یادآور می‌شود و می‌گوید به خاطر  
بیاورید هنگامی را که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت  
روح و جسم شما از ناحیه خداوند گردید (اذ یغشیکم النعاس امنة منه)  
یعنی از ماده غشیان به معنی پوشاندن و احاطه کردن است، گوئی خواب  
همچون پرده‌ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند.

نعاس به ابتدای خواب و یا خواب کم و سبک و آرام بخش گفته می‌شود، و  
شاید اشاره به این است که در عین استراحت آنچنان خواب عمیقی بر شما  
مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده و بر شما شبیخون بزند.  
و به این ترتیب مسلمانان در آن شب پر اضطراب، از این نعمت بزرگی که  
فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد بهره گرفتند.

سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود، که آبی از  
آسمان برای شما فرو فرستاد (وینزل علیکم من السماء ماء)

تا بوسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد  
(لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان)

این پلیدی ممکن است وسوسه‌های شیطانی بوده و ممکن است پلیدی  
جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب و یا هر دو، و در هر حال این آب  
حیاتبخش که در گودالهای اطراف بدر جمع شده بود، در حالی که دشمن چاهها  
را در اختیار گرفته بود و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به  
آن داشتند همه این پلیدیها را شست و با خود برد.

به علاوه خدا می‌خواست با این نعمت دل‌های شما را محکم دارد (و لیربط  
علی قلوبکم) و نیز می‌خواست در آن شنزار که پای شما فرو می‌رفت، و  
لغزنده بود، به وسیله ریزش باران گام‌های شما را محکم کند (و یثبت به الاقدام  
(

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تثبیت اقدام تقویت روحیه و افزودن میزان پایمردی و استقامت آنها در پرتو این نعمت باشد و یا اشاره به هر دو قسمت بوده باشد.

دیگر از نعمتهای پروردگار بر مجاهدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت در این باره می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید (اذ یوحى ربك الى الملائكة انى معكم فثبتوا الذين آمنوا)

و به زودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم، (سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب)

و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان طبق نقل تواریخ آنچنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند، گاه پیش خود فکر می کردند اینها افراد عادی نیستند بعضی می گفتند مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یترب (مدینه) برایتان سوغات آورده اند.

شک نیست که این رعب افکنی در دل دشمن که از عوامل مؤثر پیروزی بود بدون حساب نبود، آن پایمردی مسلمانان، آن نماز جماعت و شعارهای گرم و داغشان، آن اظهار وفاداری مؤمنان راستین و سخنانی همچون سخنان سعد بن معاذ که به عنوان نمایندگی از طرف انصار به پیامبر (ﷺ) عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا ما به تو ایمان آورده ایم و به نبوت تو گواهی داده ایم که هر چه می گوئی از طرف خدا است، هر دستوری را می خواهی بده و از اموال ما هر چه می خواهی بگیر، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که در این دریا (اشاره به دریای احمر که در آن نزدیکی بود) فرو رویم فرو خواهیم

رفت، ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه روشنی چشم تو شود، آری اینگونه سخنان که به هر حال در میان دوست و دشمن پخش می شد به اضافه آنچه قبلا از استقامت مردان و زنان مسلمان در مکه دیده بودند، همگی دست به دست هم داد، و وحشت برای دشمنان آفرید.

باد شدیدی که به سوی جبهه دشمن می وزید و رگباری که بر آنها فرود آمد، و خاطره وحشتناک خواب عاتکه در مکه و مانند اینها عوامل دیگری برای وحشت و اضطراب آنها بودند.

سپس فرمانی را که در میدان بدر به وسیله پیامبر (ﷺ) به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می آورد، و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه های غیر کاری پرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید ضربه بر بالاتر از گردن، بر مغزها و سرهای آنها فرود آرید (فاضربوا فوق الاعناق)

و دست و پای آنها را از کار بیندازید (و ضربوا منهنم کل بنان)

بنان جمع بنانه به معنی سر انگشت دست یا پا و یا خود انگشتان است، و در آیه مورد بحث می تواند کنایه از دست و پا بوده باشد و یا به معنی اصلیش که انگشتان است، زیرا قطع شدن انگشتان و از کار افتادن آنها اگر در دست باشد قدرت حمل سلاح را از انسان می گیرد، و اگر در پا باشد، قدرت حرکت را. این احتمال نیز وجود دارد که اگر دشمن مهاجم پیاده باشد، هدف را سر او قرار دهید و اگر سواره باشد دست و پای او.

همانطور که در سابق هم اشاره کردیم بعضی این جمله را خطاب به فرشتگان می دانند ولی قرائن نشان می دهد که مخاطب در این جمله مسلمانان هستند، و اگر هم مخاطب فرشتگان باشند ممکن است هدف از ضربه زدن بر مغزها و

دست و پا ایجاد رعب و وحشت در آنها باشد آنچنانکه دست و پایشان در کار بلغزد، و سرها به زیر آید. (البته این تفسیر بر خلاف ظاهر عبارت است و باید به کمک قرائنی که سابقا درباره جنگ نکردن ملائکه گفتیم اثبات شود)

بعد از همه گفتگوها برای اینکه کسی این فرمانهای شدید و دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آئین جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می فرماید: اینها استحقاق چنین چیزی را دارند زیرا آنان از در عداوت و دشمنی و عصیان و گردنکشی در برابر خدا و پیامبرش در آمدند ( **ذَلِكَ بَانِهِمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** )

شاقوا از ماده شقاق در اصل به معنی شکاف و جدائی است و از آنجا که شخص مخالف و دشمن و عصیانگر، صف خود را جدا می کند به عمل او شقاق گفته می شود، و هر کس از در مخالفت و دشمنی با خدا و پیامبرش در آید، گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد، زیرا خداوند (همانگونه که رحمتش وسیع و بی انتها است) مجازاتش شدید و دردناک است ( **وَمَنْ يَشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** )

سپس برای تاءکید این موضوع می گوید این مجازات دنیا را بچشید مجازات ضربه های سخت در میدان جنگ و کشته شدن و اسارت و شکست و ناکامی و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید، زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است ( **ذَلِكَم فذوقوه وان للكافرين عذاب النار** )

آیه (15) تا (18) و ترجمه

(يَأْيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفَا فَلَا تُولُوهُمُ الْاَدْبَارَ) (15) (و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله و ماوئه جهنم و بئس المصير) (16) (فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم و ما رميت اذ رميت و لكن الله رمى و ليبلي المؤمن من بلاء حسنا ان الله سميع عليم) (17) (ذلکم و ان الله موهن کيد الکافرين) (18)

ترجمه:

15- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبرو شوید به آنها پشت نکنید.

16- و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و ماوای او جهنم و چه بد جایگاهی است.

17- این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنها را کشت و این تو نبود (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی بلکه خدا پاشید و خدا می خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا است.

18- سرنوشت مؤمنان و کافران همان بود که دیدید و خداوند نقشه های

کافران را

تفسیر

فرار از جهاد ممنوع!



همانگونه که در تفسیر آیات گذشته اشاره شد بازگو کردن داستان جنگ بدر و نعمتهای گوناگون خداوند بر مسلمانان نخستین در این جریان بخاطر آن است که از گذشته برای آینده درس بیاموزند لذا در آیات مورد بحث روی سخن را به مؤمنان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنها توصیه و تاءکید می کند و می گوید ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبرو شدید به آنها پشت می کنید و فرار اختیار ننمائید (یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار)

لقیتم از ماده لقاء به معنی اجتماع و روبرو شدن است ولی در بسیاری از موارد به معنی روبرو شدن در میدان جنگ آمده است.

زحف در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است آنچنان که پاها به سوی زمین کشیده شود، همانند حرکت کودک قبل از آنکه راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می کشد سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است زیرا از دور چنان به نظر می رسد که گوئی روی زمین می لغزند و به پیش می آیند. در آیه فوق بکار بردن کلمه زحف اشاره به این است که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان و شما در اقلیت قرار داشته باشید نباید از میدان مبارزه فرار کنید همانگونه که نفرات دشمن در میدان بدر چند برابر شما بود و پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید.

اصولا فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می شود منتهی با توجه به بعضی از آیات قرآن، آن را مشروط به این دانسته اند که جمعیت دشمن حداکثر دو برابر مسلمانان بوده باشد که بحث آن به خواست خداوند در همین سوره ذیل آیه 65 و 66 خواهد آمد.

به همین جهت در آیه بعد مجازات دردناک فرار کنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثنای آن شرح می دهد و می فرماید: کسانی که به هنگام مبارزه با

دشمن پشت به آنها کنند مگر در صورتی که هدف کناره گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی بوده باشد و یا بقصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله مجدد چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد شد (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله).

همانگونه که مشاهده می کنیم در این آیه دو صورت از مسئله فرار، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار دارد اما در باطن شکل مبارزه و جهاد.

نخست صورتی است که از آن تعبیر به متحرفا لقتال شده متحرف از ماده تحرف به معنای کناره گیری از وسط به اطراف و کناره هاست، و منظور از این جمله این است که جنگجویان به عنوان یک تاکتیک جنگی از برابر دشمن بگریزند و به کناری بروند که او را به دنبال خود بکشانند و ناگهان ضربه غافلگیرانه را بر پیکر او وارد سازند و یا به صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که جنگ گاهی حمله و گاهی عقب نشینی به عنوان حمله مجدد است و به قول عربها (الحرب کر و فر)

شکل دوم آن است که جنگجویی خود را در میدان تنها بیند و برای پیوستن به گروه جنگجویان عقب نشینی کند و پس از پیوستن به آنها حمله را آغاز نماید.

بهر حال دستور تحریم فرار از میدان نباید به شکل خشکی تفسیر شود که مانورها و تاکتیکهای جنگی را از میان ببرد همان مانورهای که سرچشمه بسیاری از پیروزیهاست.

و در پایان آیه می فرماید نه تنها فرار کنندگان گرفتار خشم خدا می شوند بلکه جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است (و ماویة جهنم و بس المصیر) جمله باء از ماده بواء به معنای مراجعت و منزل گرفتن آمده، ولی ریشه آن به

معنای صاف و مسطح کردن یک محل و مکان است و از آنجا که انسان به هنگام منزل گرفتن محل خود را صاف و مسطح می کند این کلمه به این معنا آمده است، همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می کند به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آنها مشمول غضب مستمر و مداوم پروردگار می شوند گوئی در خشم و غضب پروردگار منزل گرفته اند.

ماوی در اصل به معنای پناهگاه است و اینکه در آیه بالا می خوانیم ماوی فرار کنندگان از جهاد جهنم است اشاره به این است که آنها با فرار می خواهند پناهگاهی برای خود انتخاب کنند که از هلاکت مصون بمانند ولی بعکس پناهگاه آنها جهنم می شود نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بدبختی و شکست و محرومیت، پناه خواهند گرفت.

لذا در کتاب عیون الاخبار امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در پاسخ یکی از دوستانش که از فلسفه بسیاری از احکام سؤال می کند در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد می نویسد: خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل می گردد و نیز سبب می شود که آنها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند، بعلاوه سبب می شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان بدست آنها اسیر و مقتول گردند و سرانجام آئین خداوند عز و جل بر چیده شود

در میان امتیازات فراوانی که علی (علیه السلام) داشت و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می کند همین مسئله عدم فرار از میدان جهاد

است آنجا که می فرماید (انی لم افر من الزحف قط و لم یبارزنی احد الا سقیم الارض من دمه)!! (من هیچگاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با اینکه در طول عمرم در میدانهای زیاد شرکت جستیم) و هیچ کس در میدان جنگ با من روبرو نشد مگر اینکه زمین را از خونس سیراب کردم)

عجیب این است که جمعی از مفسران اهل تسنن اصرار بر این دارند که حکم آیه فوق مخصوص جنگ بدر بوده است و این تهدید و تشدید که در زمینه فرار از جهاد در آن بیان شده مربوط به جنگجویان بدر است، در حالی که نه تنها دلیلی در آیه بر اختصاص نیست بلکه مفهوم آیه یک مفهوم کلی درباره همه جنگجویان و همه مجاهدان است، قرائن دیگر در آیات و روایات نیز این موضوع را تائید می کند (البته این حکم اسلامی شرائطی دارد که در آیات آینده از همین سوره بیان خواهد شد)

سپس برای اینکه مسلمانان از پیروزی بدر مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکنند بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خدا و مدد های او گرم و روشن نگاه دارند می گوید:

(این شما نبودید که دشمنان را در میدان بدر کشتید بلکه خداوند آنها را به قتل رساند) (فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم)

(و تو ای پیامبر نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشیدی بلکه خدا پاشید) (و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی).

در روایات اسلامی و مفسران آمده است که در روز بدر پیامبر به علی فرمود: مستی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده، علی (علیه السلام) چنین کرد و پیامبر آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: (شاهت الوجوه): رویتان زشت و سیاه باد! و نوشته اند این کار اثر معجزه آسائی داشت و از آن گرد و

غبار و سنگ ریزه در چشم دشمنان فرو ریخت و وحشتی از آن به همه دست داد.

شک نیست که در ظاهر همه این کارها را پیامبر و مجاهدان بدر انجام دادند اما اینکه می گوید شما نبودید که این کار را کردید اشاره به این است که اولاً: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه ها بود از ناحیه خدا به شما بخشیده شد و شما به نیروی خدا داد در راه او گام برداشتید و ثانیاً: در میدان بدر حوادث معجزآسایی که سابقاً به آن اشاره کردیم تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد این تاءثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود.

در حقیقت آیه فوق اشاره لطیفی است به مکتب (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) نه اجبار است و نه واگذاری مطلق بلکه چیزی است در میان این دو است زیرا در عین اینکه نسبت کشتن دشمنان را به مسلمانان و نسبت پاشیدن خاک را به پیامبر می دهد در عین حال از آنها این نسبت را سلب می کند (دقت کنید).

بدون شک در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود، و هم کار خدا، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خدا بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود، بنابراین آنها که پنداشته اند آیه فوق دلیل بر مکتب جبر است پاسخشان در خود آیه نهفته شده است.

و نیز اینکه قائلین به وحدت وجود آیه را دستاویزی برای مکتب خود قرار داده اند پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است، زیرا اگر منظور بیان این باشد که خدا و خلق یکی هستند نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند این نفی و اثبات خود دلیل بر تعدد

مخلوق و خالق است و اگر فکر خود را از پیش داوریهای نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم خواهیم دید که آیه ارتباطی با هیچیک از مکتبهای انحرافی ندارد، بلکه تنها به مکتب واسطه و امر بین الامرین اشاره می کند آن هم بخاطر یک هدف تربیتی یعنی از میان بردن آثار غرور که معمولاً بعد از پیروزیها، دامنگیر افراد می شود.

در پایان آیه اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که: میدان بدر یک میدان آزمایش برای مسلمانان بود (و خدا می خواست مؤمنان را از سوی خود به وسیله این پیروزی بیازماید) (ولیل المؤمنین منه بلاء حسنا).

(بلاء) در اصل به معنای آزمایش کردن است منتهی گاهی بوسیله نعمتهاست که آن را بلاء حسن می گویند و گاهی بوسیله مصیبتها و مجازاتهاست که به آن (بلاء سیء) گفته می شود، چنانکه درباره بنی اسرائیل می خوانیم و بلوناهم بالحسنات و السيئات: (آنها را بوسیله نعمتها و مصائب آزمودیم) (اعراف 168). خدا می خواست در این نخستین برخورد مسلحانه مؤمنان با دشمنان نیرومند طعم پیروزی را به آنها بچشانند و نسبت به آینده امیدوار و دلگرم سازد، این موهبت الهی آزمونی برای همه آنها بود، ولی هرگز نباید آنها از این پیروزی نتیجه منفی بگیرند و گرفتار غرور شوند، دشمن را کوچک بشمرند، خودسازی و آمادگی را فراموش کنند، و از اتکای به لطف پروردگار غفلت نمایند.

لذا با این جمله آیه را تمام می کند که (خداوند هم شنواست و هم داناست) (ان الله سمیع علیم).

یعنی خدا صدای استغاثه پیامبر و مؤمنان را شنید و از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و باخبر بود، و به همین دلیل همگی را مشمول لطف قرار داد و بر دشمن پیروز ساخت، و در آینده نیز خدا بر طبق نیت و میزان اخلاص و اندازه

پایمردی و استقامت مسلمانان با آنها رفتار خواهد کرد، مؤمنان مخلص و مجاهد سرانجام پیروز می شوند و متظاهران ریاکار و سخنگویان بی عمل شکست خواهند خورد.

در آیه بعد برای تاءکید و تعمیم این موضوع می فرماید: (سرنوشت مؤمنان و کافران و عاقبت کارشان همان بود که شنیدید **ذلکم**).

سپس به عنوان ذکر علت می گوید خداوند نقشه های کافران را در برابر مؤمنان ضعیف و سست می کند تا نتوانند آسیبی به آنها و برنامه هایشان برسانند (**وان الله موهن کید الکافرین**).

## آیه (19) و ترجمه

(إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلِنُغْنِيَ عَنْكُمُ فِتْنَكُمُ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) (19)

ترجمه:

19- اگر شما خواهان فتح و پیروزی هستید به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خودداری کنید برای شما بهتر است و اگر باز گردید ما هم باز خواهیم گشت (اگر به مخالفت‌های خود ادامه دهید ما شما را گرفتار دشمن خواهیم کرد) و جمعیت شما هر چند زیاد باشند شما را بی نیاز (از یاری خدا) نخواهد کرد و خداوند با مؤمنان است.

### تفسیر

در اینکه روی سخن در آیه فوق به سوی چه اشخاصی است میان مفسران گفتگو است گروهی معتقدند مخاطب در این آیه مشرکانند زیرا آنها پیش از آنکه از مکه به سوی میدان بدر خارج شوند کنار خانه کعبه آمدند و روی غروری که داشتند و خود را بر حق می پنداشتند دست در پرده های خانه کعبه زدند و گفتند اللهم انصر اعلى الجندين و اهدى الفتتين و اكرم الحزبين (خدایا از میان این دو لشکر آن گروه که برتر و هدایت یافته تر و گرامی تر است پیروز گردان) و نیز نقل شده که ابوجهل در دعای خود گفت: (خداوندا آئین ما یک آئین کهن و قدیمی است اما آئین محمد تازه و خام است هر کدام از این دو آئین نزد تو محبوبتر است پیروانش را پیروز بگردان).



لذا بعد از پایان جنگ بدر آیه فوق نازل شد و به آنها چنین گفت: (اگر شما خواهان فتح و پیروزی و آئین حق هستید که آئین محمد (ﷺ) پیروز شد و حقانیت آن بر شما آشکار گردید) (ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح).  
(و اگر دست از آئین شرک و مخالفت فرمان خدا بردارید به سود شماست (وان تنتهوا فهو خير لكم).)

(و اگر به سوی جنگ با مسلمانان باز گردید ما هم بار دیگر به سوی شما باز می گردیم) یعنی مسلمانان را پیروز و شما را مغلوب خواهیم ساخت (وان تعودوا نعد).

و هرگز به فزونی جمعیت خود مغرور نشوید زیرا (جمعیت شما هر چند زیاد باشد موجب بی نیازی شما نخواهد بود). (ولن تغني عنكم فتكم شيئا ولو كثرت).

(و خداوند با مؤمنان است) (وان الله مع المؤمنين).

ولی چیزی که این تفسیر را از نظر دور می سازد این است که در آیات قبل و بعد همگی روی سخن با مؤمنان بوده و مفهوم آیات نشان می دهد که در میان آنها یک نوع پیوند معنوی وجود دارد بنابراین در این وسط در یک آیه تنها روی سخن به کفار بوده باشد بعید به نظر می رسد.

لذا گروهی از مفسران مخاطب را مؤمنان دانسته اند و بهترین راه تفسیر آیه طبق این نظر چنین است:

بعد از جنگ بدر چنانکه دیدیم میان بعضی از مسلمانان تازه کار و ضعیف الایمان بر سر تقسیم غنائم جنگی گفتگو واقع شد آیات نازل گردید و آنها را توییح کرد و غنائم را در بست در اختیار پیامبر گذارد، و او هم به طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد سپس برای تعلیم و تربیت مؤمنان، حوادث جنگ

بدر را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد.

این آیه نیز همان مطلب را دنبال می کند که اگر شما مسلمانان از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید خدا دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید. و اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر (ﷺ) خودداری کنید به سود شماست.

و اگر به همان روش اعتراض آمیز خود باز گردید ما هم باز می گردیم و شما را در چنگال دشمن تنها رها می سازیم. و جمعیت شما هر چند زیاد هم باشند بدون یاری خدا کاری از پیش نخواهند برد.

و خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می باشد. از آنجا که مخصوصاً آیات آینده نیز مسلمانان را در پاره ای از مخالفتها مورد ملامت قرار می دهد و در آیات گذشته نیز همین معنا را خواندیم و نیز از آنجا که پیوند میان این آیات یک پیوند معنوی آشکار است، تفسیر دوم قویتر به نظر می رسد.

آیه (20) تا (23) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ) (20)  
(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ) (21) (إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ  
عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبِكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (22) (وَلَوْ عَلَّمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَا  
سَمِعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مَعْرُضُونَ) (23)

ترجمه:

20- ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمائید در حالی که سخنان او را می شنوید.

21- و همانند کسانی نباشید که می گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند.

22- بدترین جنبندها نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند.

23- و اگر خداوند خیری در آنها می دانست (حرف حق را) به گوش آنها می رسانید ولی (با این حالی که دارند) اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی کرده و روگردان می شوند.

تفسیر

شنوندگان ناشنوا!

این آیات تعقیب بحثهای گذشته در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت کامل از پیامبر اسلام در جنگ و صلح و در همه برنامه هاست، لحن آیات نشان می دهد که بعضی از مؤمنان از وظیفه خود در این زمینه کوتاهی کرده بودند لذا در نخستین آیه می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش کنید) (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله)

و باز برای تاءکید اضافه می کند (هیچگاه از اطاعت فرمان او رویگردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواهایش را می شنوید) (ولا تولوا عنه و أنتم تسمعون).

شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤ منان و چه کافران ولی از آنجا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او، مؤ منان بودند روی سخن در اینجا با آنهاست.

در آیه بعد بار دیگر روی همین مسئله تکیه کرده، می گوید: (همانند کسانی نباشید که می گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند) (ولا تكونوا کالدین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون).

این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می دانند ولی عمل نمی کنند و می شنوند ولی ترتیب اثر نمی دهند و ظاهرا در صف مؤ منانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است، می گوید: آنها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گوئی اصلا کر هستند، زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است.

درباره اینکه این افراد که قرآن می گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید بهوش باشند که مثل آنها نشوند چه اشخاصی می باشند؟ بعضی احتمال داده اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از یهود می باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل، از این گروههای سه گانه، در مفهوم آیه وارد باشند.

از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از بزرگترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختیهاست بار دیگر در آیه بعد روی همین مسئله تکیه کرده و با بیان زیبای دیگری بحث را ادامه می دهد و می گوید: بدترین جنبنندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، و نه زبان گویا، و نه عقل و درک، کر و لال و بی عقلند (ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون).

از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج تکیه می کند و اصولاً هر موجود بی خاصیتی را معدوم، و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده، و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوشهای سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزهای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گوئی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل بکار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد!

در آیه بعد می گوید خداوند هیچگونه مضایقه در دعوت آنها به سوی حق ندارد (اگر آنها آمادگی می داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می دید حرف حق را به هر صورت بود بگوش آنها می رسانید) (ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم).

در پاره ای از روایات آمده است که جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمدند گفتند: اگر جد بزرگ ما قصی بن کلاب را از قبر زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد ما همگی تسلیم خواهیم شد! آیه فوق نازل شد و گفت اگر اینها همین سخن را از روی حقیقت می گفتند خداوند به طرز معجز آسائی این کار را برای آنها انجام می داد.

ولی آنها دروغ می گویند و بهانه می گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است.

(و اگر با این حال خداوند خواسته آنها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند و یا جدشان قصی بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند باز روگردان می شوند و اعراض می کنند) (ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون).

این جمله ها درباره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده اند و آیات روح پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند این چنین افراد شایستگی هدایت را بر اثر اعمالشان از دست داده اند و دیگر خدا و پیامبرش را با آنها کاری نیست.

این آیه جواب دندان شکنی است برای پیروان مکتب جبر، و نشان می دهد که سر چشمه همه سعادتها از خود انسان شروع می شود و خداوند هم بر طبق آمادگیها و شایستگیهای که مردم از خود نشان می دهند با آنها رفتار می کند.

#### نکته ها

در اینجا باید به دو نکته توجه کرد

1- گاهی بعضی از افراد تازه کار از آیه فوق یک قیاس منطقی درست می کنند و از آن نتیجه گیج کننده ای برای خود می گیرند و می گویند: قرآن در آیه بالا می گوید اگر خدا خیری در آنها بداند حق را به گوش آنها می رساند و اگر حق را بگوش آنها برساند سرپیچی می کنند، نتیجه این دو جمله این می شود که (اگر خداوند خیری در آنها ببیند سرپیچی می کنند)! و این نتیجه، نتیجه درستی نیست.

ولی اشتباه آنها در این است که جمله (حق را بگوش آنها می رساند) در قسمت اول سخن مفهومش این است که اگر آنها زمینه آماده ای داشته باشند حق را بگوش آنها می رساند.

ولی در قسمت دوم سخن مفهومش این است که اگر با فراهم نبودن زمینه چنین کاری را کند آنها سرپیچی می کنند.

بنابر این جمله فوق در دو معنی مختلف و جداگانه در آیه فوق بکار رفته است و با این حال نمی توان از آنها یک قیاس منطقی تشکیل داد (دقت کنید). این درست به آن می ماند که کسی بگوید من اگر می دانستم فلان کس دعوت مرا می پذیرد از او دعوت می کردم، ولی در حال حاضر وضع طوری است که اگر دعوت کنم نخواهد پذیرفت بنابر این دعوت نخواهم کرد.

2- شنیدن سخن حق مراحل دارد:

گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون اینکه در مفهوم آنها بیندیشد گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند.

چنانکه قرآن می گوید: (وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلکم تغلبون): (کافران گفتند گوش به این قرآن فرا ندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید) و کسی سخن حق را نشنود (فصلت 26).  
و گاه انسان حاضر به شنیدن الفاظ و سخنان هست ولی هیچگاه تصمیم به عمل ندارد همچون منافقانی که در آیه 16 سوره محمد (ﷺ) به آنها اشاره شده است آنجا که می گوید: و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ما ذا قال انفا: (بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می گویند این چه سخنی بود که محمد (ﷺ) می گفت).

و گاه وضع آنها طوری است که حس تشخیص نیک و بد از آنها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است.

قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید: آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا میدهد و هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد.  
و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن (بلا تشبیه همانند شنیدن آهنگهای موسیقی) احساسات نشان میدهند و سر و صدا و جمله هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می سازند، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوائی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند.



## آیه (24) تا (26) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) (24) (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (25) (وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَأَكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (26)

ترجمه:

24- ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و اینکه همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد.

25- و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.

26- و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آنچنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزیهای پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.

تفسیر

دعوت به سوی حیات و زندگی

در تعقیب آیات گذشته که مسلمانان را به علم و عمل و اطاعت و تسلیم دعوت می کرد در این آیات همان هدف از راه دیگری دنبال می شود.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را به هنگامی که شما را به چیزی می خواند که شما را زنده می کند) (یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم)

آیه فوق با صراحت می گوید که دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی بمعنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی، و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها.

این تعبیر کوتاهترین و جامعترین تعبیری است که درباره اسلام و آئین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست؟ و چه چیز می تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه ها و این را به ما می بخشد.

آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن، مرده بودند! که قرآن آنها را دعوت به حیات می کند؟!

پاسخ این سؤال این است که آری آنها فاقد حیات به معنی قرآنی بودند، زیرا می دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آنها اشاره کرده است.

گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنانکه می گوید: (اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها) (بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند.) (حدید آیه 17)

و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند (ان الذی احیایا لمحیی الموقی) خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند (فصلت 39)

و زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند او من کان میتا فاحییناه... (آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم همانند گمراهان است؟) (انعام 122)

و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند (یالیتنی قدمت لحياتی) (ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم). (سوره فجر آیه 24)

و زمانی به معنای علم و توانائی بی حد و انتهای می آید آن چنان که درباره خدا می گوئیم هو الحی الذی لا یموت او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد).

با توجه به آنچه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد.

و از این جا به خوبی معلوم می شود آنها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند چقدر در اشتباهند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسئولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد!

ضمنا این حقیقت نیز آشکار شد آنها که آیه فوق را تنها به جهاد یا ایمان یا قرآن یا بهشت تفسیر کرده اند و این امور را به عنوان تنها عامل حیات در آیه فوق معرفی کرده اند، در حقیقت مفهوم آیه را محدود ساخته اند زیرا مفهوم آیه همه اینها را در بر می گیرد و بالاتر از آنها را هر چیز، هر فکر، هر برنامه، و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند در آیه فوق مندرج است. سپس می گوید: (بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود، و اینکه همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد) (واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون).

شک نیست که منظور از قلب همانگونه که سابقا هم گفته ایم روح و عقل است و اما اینکه خدا چگونه میان انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است:

گاه گفته می شود: اشاره به شدت نزدیکی خداوند به بندگان است، آنچنان که گوئی در درون جان او و میان او و خودش قرار گرفته همانگونه که قرآن می گوید: (و نحن اقرب الیه من حبل الوریث) (ما از رگ گردن به انسان نزدیک تریم).

و گاه گفته می شود: (اشاره به آن است که گردش دلها و فکرها به دست خداست آن چنان که در دعا می خوانیم (یا مقلب القلوب و الابصار): (ای کسیکه گردش دلها و فکرها به دست تو است).

و گاه گفته می شود: منظور این است که اگر لطف خدا نبود هرگز انسان بحقانیت حق، و باطل بودن باطل، پی نمی برد.

و نیز گفته اند: منظور این است که مردم باید تا فرصت دارند در انجام طاعات و کار نیک تلاش کنند زیرا خداوند میان انسان و قلبش بوسیله مرگ حائل ایجاد می کند.

اما با یک نظر کلی می توان همه این تفسیرها را در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن اینکه خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین اینکه با موجودات این جهان یکی نیست از آنها هم جدا و بیگانه نمی باشد، مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و بهمین دلیل نه انسان چیزی را می تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از

غیر او تقاضا کند، چرا که او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان! ارتباط این جمله با جمله قبل از این نظر است که اگر پیامبر دعوت به سوی حیات می کند فرستاده کسی است که حیات و مرگ و هدایت و عقل همه به دست اوست.

لذا برای تاءکید این موضوع می گوید نه تنها امروز در محدوده قدرت او قرار دارید بلکه در سرای دیگر نیز به سوی او خواهید رفت اینجا و آنجا همه در برابر او قرار دارید.

سپس اشاره به عواقب شوم عدم پذیرش دعوت حیات بخش خدا و پیامبر می کند و می گوید: (از فتنهای بیرهزید که تنها دامن ستمکاران شما را نمی گیرد بلکه همه را فرا خواهد گرفت) (و اتقوا فتنه لا تصیب الذین ظلموا منکم خاصة).

(فتنه) در قرآن مجید در موارد متعددی بکار رفته گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلاء و مصیبت و عذاب آمده است این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسانهاست بکار برده شده است، و همچنین در مورد بلاها و مجازاتها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست بکار می رود.

در آیه مورد بحث (فتنه) به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند.

و در حقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها و ناامنیها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این خطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است:

افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می رود، من نمی توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه شناسیهای دیگران بر کنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست.

این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صدهزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلا پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند مسلما کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می

گیرد و هم وظیفه نشناسان را، و همانطور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است.

این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن اینکه: نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود.

چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر نقل شده که فرمود: (ان الله عز و جل لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بين ظهرائهم و هم قادرون على ان ينكروه فاذا فعلوا ذلك عذب الله الخاصة و العامة): (خداوند عز و جل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانائی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد.

از آنچه گفتیم روشن می شود که این حکم هم در زمینه مجازاتهای الهی در دنیا و آخرت صادق است، و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی.

در پایان آیه با زبان تهدید آمیز می گوید (بدانید خداوند مجازاتش شدید است) (واعلموا ان الله شديد العقاب).

مبادا لطف و رحمت خدا آنها را غافل کند و شدت مجازاتهای الهی را به دست فراموشی بسپارند و آشوبها و فتنه ها دامان آنها را بگیرد همانگونه که دامان جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آنها را به قهقرا کشانید.

یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های (استعمار) و (صهیونیسم) و (الحاد) و مادیگری و مفسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و اینها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملا بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد.

بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته و بگذشته تاریخشان باز می گرداند و به آنها حالی می کند که در چه پایه ای بودید و اکنون در چه مرحله ای قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آنها آموخت به خوبی درک کنند.

می گوید: (بخاطر بیاورید آن زمان را که شما گروهی کوچک و ناتوان بودید و در چنگال دشمنان گرفتار، و آنها می خواستند شما را به ضعف و ناتوانی بکشانند) (واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض).

(آنچنان که می ترسیدند مشرکان و مخالفان شما را به سرعت بربایند)

(تخافون ان یتخطفکم الناس).

این تعبیر، تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گوئی همانند یک جسم کوچک در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آنها را برباید و این اشاره به وضع مسلمانان در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به



مسلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرتهای بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

(ولی خداوند شما را پناه داد) (فاواکم).

(و با یاری خود شما را تقویت کرد) (وایدکم بنصره).

(و از روزی های پاکیزه شما را بهره مند ساخت) (ورزقکم من الطیبات

).

(شاید شکر نعمت او را به جا آرید) (لعلکم تشکرون).

آیه (27) و (28) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ)  
(27) (واعلموا أنما أموالكم وأولادكم فتنة وأن الله عنده أجر عظيم) (28)

ترجمه:

27- ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید.

28- و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است.

شأن نزول:

درباره نزول آیات فوق روایاتی نقل شده، از جمله امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین روایت کرده اند که پیامبر دستور داد یهود (بنی قریظه) (طائفه ای از یهود مدینه) را محاصره کنند این محاصره بیست و یک شب ادامه یافت لذا ناچار شدند پیشنهاد صلحی همانند صلحی که برادرانشان از طائفه (بنی نضیر) (گروه دیگری از یهود مدینه) کرده بودند بکنند به این ترتیب که از سرزمین مدینه کوچ کرده و به سوی شام بروند، پیامبر از این پیشنهاد امتناع کرد (شاید به این جهت که صداقتشان در این پیشنهاد مشکوک بود) و فرمود تنها باید حکمیت (سعد بن معاذ) را بپذیرید آنها تقاضا کردند که پیامبر (ابو لبابه) را (که یکی از یاران پیامبر در مدینه بود) نزد آنها بفرستد و (ابو لبابه) با آنها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آنها بود.

پیامبر این پیشنهاد را قبول کرد، و ابولبابه را نزد آنها فرستاد آنها با (ابولبابه) مشورت کردند که آیا صلاح است (حکمیت سعد بن معاذ) را بپذیرند؟ ابولبابه

اشاره به گلوی خود کرد یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد، تن به این پیشنهاد ندهید، پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر خبر داد.

ابولبابه می گوید هنوز گام بر نداشته بودم متوجه شدم که من به خدا و پیامبر خیانت کردم آیه های فوق درباره او نازل شد.

در این هنگام (ابولبابه) سخت پریشان گشت به طوری که خود را با طنابی به یکی از ستون های مسجد پیامبر بست و گفت به خدا سوگند نه غذا میخورم و نه آب می نوشم تا مرگ من فرا رسد، مگر اینکه خداوند توبه مرا بپذیرد. هفت شبانه روز گذشت نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی هوش به روی زمین افتاد خداوند توبه او را پذیرفت، این خبر وسیله مؤمنان به اطلاع او رسید ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی کنم تا پیامبر بیاید و مرا بگشاید.

پیامبر آمد و او را گشود ابو لبابه گفت برای تکمیل توبه خود خانه ام را که در آن مرتکب گناه شده ام رها خواهم ساخت و از تمام اموالم صرف نظر می کنم، پیامبر فرمود کافی است که یک سوم از اموالت را در راه خدا صدقه بدهی. همین مضمون در کتب اهل تسنن نیز درباره شائن نزول آیه آمده است ولی از آنجا که آیات گذشته مربوط به حادثه بدر بود بعضی بعید دانسته اند این آیه درباره داستان یهود و بنی قریظه باشد، زیرا این جریان مدتها بعد واقع شد و لذا گفته اند منظور از روایات فوق این است که داستان ابولبابه یکی از مصادیق آیه می تواند باشد نه اینکه در این موقع نازل گردیده باشد و این تعبیر در مورد شائن نزول آیات سابقه دارد.

مثلا در بعضی از کتب، از پاره ای از صحابه نقل شده که فلان آیه در مورد قتل عثمان نازل گردیده در حالی که می دانیم قتل عثمان سالیان دراز بعد از وفات پیامبر بود.

این احتمال نیز هست که آیه در حادثه (بنی قریظه) نازل شده باشد اما چون تناسب با آیات بدر داشته به فرمان پیامبر به آنها ملحق شده است.

### تفسیر

#### خیانت و سرچشمه آن

در نخستین آیه خداوند روی سخن را به مؤمنان کرده و می گوید (ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید) **(یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول)**.

خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را به اختیار دیگران بگذارند، و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند، و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بيفکنند، لذا از (ابن عباس) نقل شده که هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است.

سپس می گوید در (امانات خود نیز خیانت نکنید) **(ولا تخونوا اماناتکم)**. (خیانت) در اصل به معنای خود داری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد (امانت) است.

امانت گرچه معمولا به امانتهای مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را در بر می گیرد، لذا در حدیث وارد شده که (المجالس بالامانة): (گفتگوهای که در جلسه خصوصی می شود امانت است).

و در حدیث دیگری می خوانیم: (اذا حدث الرجل بحديث ثم التفت فهو امانة): هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنید یا نه) این سخن امانت است).

روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، فرزندان آنها امانت هستند، و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود.

بعضی گفته اند امانت خدا آئین اوست و امانت پیامبر سنت اوست و امانت مؤمنان اموال و اسرار آنها می باشد ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود.

بهر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشتترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنانکه در حدیث از پیامبر نقل شده: (آیه المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان، و ان صام و صلى و زعم انه مسلم): (نشانه منافق سه چیز است:

هنگام سخن دروغ می گوید، و بهنگامی که وعده می دهد تخلف می کند و بهنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند).

اصولا ترک خیانت در امانت از وظائف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد.

در پایان آیه می گوید: ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید (و انتم تعلمون) البته اعمالی همچون اعمال ابو لبابه مصداق جهل و اشتباه نیست، بلکه عشق و علاقه به مال و فرزند و حفظ منافع شخصی گاهی در یک لحظه

حساس چشم و گوش انسان را می بندد و مرتکب خیانت به خدا و پیامبر می شود این در حقیقت خیانت آگاهانه است. ولی مهم این است که انسان زود همچون (ابولبابه) بیدار شود و گذشته را جبران کند.

در آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد که مواظب باشند علاقه به امور مادی و منافع زودگذر شخصی پرده بر چشم و گوش آنها نیفکند و مرتکب خیانت‌هایی که سرنوشت جامعه آنها را به خطر می افکند نشوند می گوید: (بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش و امتحان شما هستند) **(واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه)**.

(فتنه) همانطور که سابقا هم اشاره کردیم در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهمترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیت، و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است.

چگونگی به دست آوردن اموال، و چگونگی خرج کردن آنها، و طرز نگاهداری آن، و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان های آزمایش بشر است بسیاری کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب، و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سخت گیرند و وفا دارند، اما به هنگامی که پای یک مسئله مالی به میان می آید، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی، و مسائل انسانی، و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می شود.

در مورد فرزندان، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پایبند به امور دینی و مسائل انسانی و اخلاقی هستند می بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گوئی پردهای بر افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش

می کنند، عشق به فرزند سبب می شود که حرام را حلال، و حلال را حرام بشمرند و برای تامین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

باید اگر یک روز لغزشی از ما سر زد (ابولبابه) وار در مقام جبران لغزش برآئیم و حتی اموالی که سبب چنین لغزشی شده است در این راه قربانی کنیم. و در پایان آیه به آنها که از این دو میدان امتحان پیروز بیرون می آیند بشارت می دهد که: (یاداش بزرگ نزد پروردگار است) (وان الله عنده اجر عظیم).

هر قدر عشق به فرزند بزرگ جلوه کند، و هر اندازه اموالی که مورد نظر است زیاد و مهم و جالب باشد، باز اجر و پاداش پروردگار از آنها برتر و عالی تر و بزرگ تر است.

در اینجا سؤالاتی است از قبیل اینکه چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند؟ و اینکه چرا آزمایش خدا عمومی است و حتی پیامبران را شامل می شود؟ و اینکه مواد آزمایش الهی و راه پیروزی در آنها چیست؟ که پاسخ همه این سؤالات را در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 384 تا صفحه 390 بیان کرده ایم.

آیه (29) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (29)

ترجمه:

29 ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدائی حق از باطل قرار می دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد.

تفسیر

ایمان و روشنی بینی

در آیات گذشته یک سلسله دستورات حیات بخش که ضامن سعادت مادی و معنوی بود بیان شد ولی بکار بستن آنها جز در سایه تقوا میسر نیست، لذا در این آیه اشاره به اهمیت تقوا و آثار آن در سرنوشت انسان می کند، در این آیه چهار نتیجه و ثمره برای تقوی و پرهیزکاری بیان شده است.

نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می بخشد که بتوانید حق را از باطل به خوبی تشخیص دهید (یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا).

(فرقان) صیغه مبالغه از ماده (فرق) است و در اینجا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند.



این جمله کوتاه و پر معنا یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن اینکه در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزیها می رود همیشه پرتگاهها و بیراهه هائی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و شناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند در این راه مهمترین مسأله، شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان بخش، و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است، اگر به راستی انسان این حقائق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است.

مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند، و بیراهه را شاهراه.

در اینجا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده.

آیه فوق می گوید: این دید و درک ثمره درخت تقوی است اما چگونه تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوسهای سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد. توضیح اینکه: (اولاً) نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هائی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشقهای افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد، و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند

بنگرد، اما اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است:

به گفته شاعر

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد  
و یا به گفته شاعر دیگری:

حقیقت سرائی است آراسته هوی که هر جا که برخاست گرد نبیند  
و هوس گرد برخاسته نبینی نظر گرچه بیناست مرد

و ثانیاً می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت، روی این حساب همه علم و دانشها از علم و دانش او سر چشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس به او نزدیک تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت.

و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب، اگر این آئینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد، اما هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پر فروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را روشن می سازد.

لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هائی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست، آنها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته

بود بخوبی می شناختند و چهره‌های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده می دیدند!

این اثر عجیب تقوی در شناخت واقعی و دید و درک انسانها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است، در سوره بقره آیه 282 (اتقوا الله و يعلمکم الله):

(تقوی پیشه کنید و خداوند شما تعلیم می دهد)

و در حدیث معروف آمده است (المؤمن ينظر بنور الله): انسان با ایمان با نور خدا می بیند) و در (نهج البلاغه) در کلمات قصار می خوانیم (اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع): (زمین خوردن عقلها غالبا به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می اندازد و پرتگاه ها و لغزشگاهها را نمی بیند.

ثالثا از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است، زیرا مثلا جوامعی که بر محور هوی و هوس می گردد و دستگاه های تبلیغاتی آنها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوسها گام بر می دارد، روزنامه ها مروج فساد می شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می گردند، و تلویزیونها در خدمت هوی و هوسند، بدیهی است در چنین جامعه ای تمیز حق از باطل، و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است، بنابر این آن بی تقوایی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است.

و یا فی المثل در خانواده‌های که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می یابند و از همان طفولیت به فساد و بی بندوباری خو می گیرند در آینده که بزرگ می شوند تشخیص نیکی ها از بدیها برای آنها مشکل می شود، اصولا بکار افتادن نیروها و انرژیها و هدر رفتن این سرمایه ها در راه گناه

موجب می شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پائین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.

بنابر این به خوبی می بینیم که هر بی تقوایی سر چشمه یک نوع نا آگاهی و یا سوء تشخیص است، بهمین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نا بسامانیها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب فرو می برد اینها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد.

و با توجه به اینکه تقوا منحصر به تقوای عملی نیست، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می شود این حقیقت آشکارتر خواهد شد، تقوای فکری در برابر بی بندوباری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسائلی اظهار عقیده نکنیم، آنها که تقوای فکری را بکار می بندند بدون شک بسیار آسانتر از بی بندوباران به نتایج صحیح می رسند ولی آنها که در انتخاب مدارک و طرز استدلالی ببینند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است.

اما مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده بسیارند کسانی که خیال می کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند، و در مسائل اجتماعی به انزوا در آید و دست به سیاه و سفید نزند، و در برابر هر مسئلهای سکوت اختیار کند، اینگونه تفسیرهای غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد چنین تقوایی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدائی حق از باطل!

اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداشهای چهارگانه آنها می پردازیم.

قرآن می گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که (خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می دارد) **(و یكفر عنكم سيئاتكم)**

به علاوه (شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد) **(و یغفر لكم)**

و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا خداوند فضل و بخشش عظیم دارد) **(والله ذو الفضل العظيم).**

این چهار اثر، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آنها را به خدا نسبت بدهیم زیرا کرارا در این تفسیر گفته ایم که هر موجودی هر اثری دارد به خواست خداست و لذا هم می توان آن اثر را به خدا نسبت داد و هم به آن موجود.

در اینکه میان (تکفیر سیئات) و (غفران) چه تفاوتی است بعضی از مفسران معتقدند که اولی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهائی از مجازات در آخرت است.

ولی احتمال دیگری در اینجا وجود دارد که (تکفیر سیئات) اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می رود، ولی (غفران) اشاره به مسأله عفو و بخشش خداوند و رهائی از مجازات است.

آیه (30) و ترجمه

(وإذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك ويمكرون ويمكر الله والله خير المكرين) (30)

ترجمه:

30 (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند (و تدبیر می کردند) و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است.

شأن نزول:

مفسران و محدثان، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر (ﷺ) از مکه به مدینه شد، این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن اینکه خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر (ﷺ) را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید، جریان حادثه طبق نقل (درالمنثور) چنین است:

گروهی از قریش و اشراف مکه از قبائل مختلف جمع شدند تا در (دارالندوة) (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کنند، و درباره خطری که از ناحیه پیامبر (ﷺ) آنها را تهدید می کرد بیندیشند.

(می گویند) در اثناء راه پیر مرد خوش ظاهری به آنها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند کیستی؟ گفت پیر مردی از اهل نجد هستم چون از تصمیم شما با خبر شدم

خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیر خواهی خود را از شما دریغ ندارم گفتند بسیار خوب داخل شو! او هم همراه آنها به دار الندوة وارد شد.

یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آئین و عظمت شما را در هم پیچد).

یکی پیشنهاد کرد او را حبس کنید تا در زندان جان بدهد...

پیر مرد نجدی این نظر را رد کرد و گفت بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزاد کنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسیتری کنید.

دیگری گفت او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، زیرا همینکه از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است.

پیر مرد نجدی گفت به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او را در دلها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما باز می گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند! جمعیت گفتند به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید.

(ابوجهل) که تا آن وقت ساکت بود به سخن در آمد و گفت: من عقیده ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی دانم! گفتند چه عقیده ای؟ گفت از هر قبیله ای جوانی شجاع و شمشیر زن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند، و هنگامی که به این صورت او را بقتل برسانید خونس در همه قبائل پخش می شود، و باور

نمی‌کنم طائفه بنی هاشم بتوانند با همه طوائف قریش بجنگند و مسلما در این صورت به خونبها راضی می‌شوند، و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد. پیر مرد نجدی (با خوشحالی) گفت به خدا راءى صحیح همین است که این جوانمرد گفت من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته شد) و آنها با این تصمیم پراکنده شدند.

جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دستور داد که شب را در بستر خویش ن خوابد. پیامبر شبانه به سوی غار (ثور) حرکت کرد و سفارش نمود علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود). هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در بستر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، صدا زدند پس محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کجاست؟ فرمود نمی دانم آنها به دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار اما (با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است به یکدیگر گفتند اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت و به این ترتیب باز گشتند).

پیامبر سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابانهای مکه را جستجو کردند و خسته و مایوس باز گشتند او به سوی مدینه حرکت کرد).

#### تفسیر

#### سر آغاز هجرت

بعضی معتقدند که این آیه و پنج آیه بعد از آن، در مکه نازل شده است چون اشاره به جریان هجرت (پیامبر) می‌کند، ولی طرز بیان آیه گواهی می‌دهد که



بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگوئی حادثه گذشته است، بنابر این آیه اگر چه اشاره به جریان هجرت دارد ولی مسلماً در مدینه نازل شده و بازگو کننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است نخست می گوید:

(بخاطر بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه می کشیدند که تو را یا به زندان بیفکنند و یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند) (واذ یمکربک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک).

کلمه (مکر) همانگونه که قبلاً نیز گفته ایم در لغت عرب به معنی تدبیر و چاره اندیشی و طرح نقشه است نه به معنی معروفی که در فارسی امروز دارد، همانطور که (حیله) نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است. ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش بکار می رود.

سپس اضافه می کند: (آنها نقشه می کشند و چاره می اندیشند، و خداوند هم چاره جوئی و تدبیر می کند و او بهترین چاره جویان و مدبران است) (و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین).

اگر در حادثه هجرت پیامبر (ﷺ) درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آنها حد اکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند، و حتی پس از آنکه پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار بخاطر تعصب مذهبی و یا بدست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک چند تار عنکبوت همه این طرحها را نقش بر آب کرد، و با توجه به اینکه مسئله هجرت سر آغاز مرحله

نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند بوسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد! این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسائل استفاده می کرده گاهی از وزش باد، و زمانی از انبوه پشه ها، و گاهی از پرنده کوچک ابابیل، و او مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که توسل به این سه موضوع: (زندان)، (تبعید)، و (کشتار) منحصر به مشرکان مکه در برابر پیامبر نبود بلکه همیشه جباران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن نفوذ آنها در میان توده های رنجدیده اجتماع به یکی از این سه موضوع توسل می جستند، ولی همانگونه که اقدام مشرکان مکه در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازه های در اسلام شد اینگونه سختگیرها در موارد دیگر نیز معمولاً نتیجه معکوس بخشیده است.

## آیه (31) تا (35) و ترجمه

(وإذا تتلى عليهم آيتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا إن هذا إلا أسطير  
الاولين) (31) (وإذا قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا  
حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم) (32) (وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم  
وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون) (33) (وما لهم ألا يعذبهم الله وهم  
يصدون عن المسجد الحرام وما كانوا أولياءه إن أولياؤه إلا المتقون ولكن أكثرهم  
لا يعلمون) (34) (وما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاء وتصدية فذوقوا  
العذاب بما كنتم تكفرون) (35)

ترجمه:

31- و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند شنیدیم (چیز  
مهمی نیست!) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم اینها افسانه های پیشینیان  
است (ولی دروغ

می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند).

32- و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و  
از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی  
برای ما بفرست.

33- ولی خداوند، تا تو در میان آنها هستی آنها را مجازات نخواهد کرد، و  
(نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

34- چرا خدا آنها را مجازات نکند با اینکه از (عبادت موحدان در کنار)  
مسجد الحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند، سرپرست آن  
فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آنها نمی دانند.

35- نماز آنها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه (خدا) چیزی جز (صوت کشیدن) و (کف زدن) نبود، پس بچشد عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان!

تفسیر

بیهوده گویان

در آیه گذشته نمونه‌های از منطق عملی (مشرکان) خرافی مکه بیان شد، در آیات مورد بحث نمونه ای از منطق فکری آنها منعکس شده است تا روشن شود که آنها نه دارای سلامت فکر بودند و نه درستی عمل، بلکه همه برنامه هایشان بی اساس و ابلهانه بود!

در آیه نخست می گوید: (هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده شود می گویند آن را شنیدیم (اما چیز مهمی نیست) اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم!)  
(و اذا تتلى عليهم اياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا).

(اینها که محتوای مهمی ندارد، همان افسانه های پیشینیان است!) (ان هذا الا اساطير الاولین).

این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده، و از آن عاجز گشته بودند، آنها به خوبی می دانستند که توانائی بر معارضه با قرآن ندارند، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند این آیات مهم نیست ما هم مثل آن را می توانیم بیاوریم اما هیچگاه نیاوردند، این یکی از منطقه ای نادرستشان بود که با ادعاهای تو خالی و بی اساس مانند همه جباران تاریخ سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند.

در آیه بعد منطق عجیب دیگری را بازگو می کند و می گوید: ((به خاطر بیاور) هنگامی را که (دست به دعا بر می داشتند و) می گفتند خداوندا اگر این

(آئین و این قرآن) حق است و از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آور!) (واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء).

(یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار کن) (اوائتتا بعذاب الیم). این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می پنداشتند که آئین اسلام صددرصد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقانیت آن را می دهد چنین تفرینی به خود نمی کند، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آئین محمد (ﷺ) به کلی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گوئی خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گوئی تو نیز چنین کن! در مجمع البیان از امام صادق (ع) چنین نقل شده: (یس از آنکه پیامبر (ﷺ) علی (ع) را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: (من كنت مولاه فعلي مولاه) این مسئله در همه جا منتشر شد، نعمان بن حارث قهری (که از منافقان بود) خدمت پیامبر (ﷺ) آمد و گفت: به ما گفتی شهادت به توحید و نفی بتها بدهیم، و گواهی به رسالت تو بدهیم، و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوة دادی، همه را پذیرفتیم، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابی طالب (ع) است!) را خلیفه کردی و گفتی (من كنت مولاه فعلي مولاه) آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست؟

پیامبر فرمود: به خدائی که جز او معبودی نیست از ناحیه خداست، نعمان برگشت در حالی که می گفت (اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء): خداوندا اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد.

این حدیث منافات با آن ندارد که آیه پیش از داستان غدیر نازل شده باشد، زیرا شائن نزول آیه جریان نعمان نبوده بلکه نعمان در نفرین خود از آیه‌ای که قبلاً نازل شده بود، اقتباس کرد و این نظیر آن است که ما در دعای خود از قرآن اقتباس می کنیم و می گوئیم (ربنا آتنا فی الدنيا حسنة) و فی الاخرة حسنة (شرح بیشتر درباره حدیث فوق و مدارک فراوانی که از کتب اهل سنت برای آن داریم در ذیل آیه (سئل سائل بعذاب) واقع در آغاز سوره (معارج) به خواست خداوند بزرگ خواهد آمد).

در آیات گذشته دو ایراد از ناحیه مخالفان به پیامبر (ﷺ) شد که یکی از آنها باطل بودنش واضح بوده، لذا قرآن به پاسخ آن پرداخته، و آن اینکه گفتند: ما اگر بخواهیم می توانیم مثل قرآن را بیاوریم مسلماً این یک ادعای کاذب و تو خالی بود و اگر می توانستند حتما آورده بودند، بنابر این نیازی به پاسخ نداشته است.

ایراد دوم آنها این بود که اگر این آیات حق است و از طرف خدا است پس ما را مجازات کند و بلا بر ما فرود آرد قرآن در سومین آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می دهد:

(هیچگاه خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آنها هستی (و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم).

در حقیقت وجود پر برکت تو که (رحمة للعالمین) هستی مانع از آن است که بر این گناهکاران بلا نازل گردد، و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسائل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

سپس اضافه می کند همچنین خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند (و از او تقاضای عفو نمایند) (وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون).

در تفسیر این جمله مفسران احتمالاتی داده اند بعضی گفته اند منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله آیه قبل از گفتار خود پشیمان شده اند و عرضه داشته اند: غفرانک ربنا: (خدایا ما را بر این گفتار ببخش) و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته اند این جمله اشاره به باقیمانده مؤمنان در مکه است زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در مکه باقی ماندند و وجود آنها که یرتوی از وجود پیامبر بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم یک جمله شرطیه را دارد یعنی اگر آنها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آرند و استغفار کنند مجازات الهی از آنها برداشته خواهد شد.

در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست، یعنی ممکن است آیه اشاره به همه اینها باشد.

در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلی درباره همه مردم است لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی (علیه السلام) و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی (علیه السلام) ابن عباس نقل شده

می خوانیم کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الاخر فتمسکوا به و قراء هذه الایة: در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود یکی از آنها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد.

هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوئید سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.

از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است.

اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچگونه مصونیتی در برابر مجازاتهای دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آنهاست نخواهند داشت، این مجازاتها در شکل حوادث دردناک طبیعی، و یا جنگهای خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند، همانگونه که انواع مختلف آن را تا کنون دیده یا شنیده ایم.

در دعای کمیل که از حضرت علی (ع) نقل شده می خوانیم اللهم اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء: (خداوندا گناهی را که مایه نزول بلاها می شود بر من ببخش این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله (خدایا مرا ببخش) یا (اللهم اغفر لی) نیست، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

در آیه بعد می گوید اینها استحقاق عذاب الهی را دارند: (چرا خداوند آنها را عذاب نکند و حال آنکه مانع از رفتن مؤمنان به مسجد الحرام می شوند)



(و ما لهم الا يعذبهم الله و هم يصدون عن المسجد الحرام).

و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمتها و شکنجه‌ها روبرو می شدند، و یا اشاره به ممانعت‌هایی است که بعد از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند.

عجیب اینکه این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند ولی قرآن اضافه می کند آنها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند (و ما كانوا اولیاءه).

هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند، تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیز کار باشند (ان اولیاءه الا المتقون).

(ولی غالب آنها از این واقعیت بی خبرند) (ولکن اکثرهم لا یعلمون).

گر چه این حکم درباره مسجد الحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همه کانونهای دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود متولیان و متصدیان آنها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعالترین مردم باشند که این کانونها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتی افراد کتیف و وابسته و خود فروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به (دکه تجارتي) و مرکز تخدیر افکار و بیگانگی از حق سازند، و به عقیده ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانونهای مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت.

عجیبتر اینکه آنها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه خود، نعره زدنها و کف زدنها در اطراف خانه خدا، نام نماز می گذاشتند، لذا

قرآن اضافه می کند: (نماز آنها در کنار خانه خدا کعبه چیزی جز صوت کشیدن و کف زدن نبود) (وما كان صلاتهم عند البيت الا مكاء وتصديّة).

در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند، و صوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند، و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس!) و مشغول نماز می شد دو نفر از طائفه (بنی سهم) در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی (صیحه) می کشید و دیگری کف می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند.

در تعقیب این جمله می گوید اکنون که همه کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم آور است مستحق مجازاتید (پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان) (فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون).

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمتهائی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دستهای خود می دهند، و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نامهای دیگر در خانقاهها و غیر خانقاهها انجام می گیرد.

در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری از اعمال جاهلی است.

در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن اینکه در آیه سوم مورد بحث نفی مجازات و عذاب از آنها (البته با دو شرط) شده است ولی در آیه چهارم اثبات عذاب گردیده، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟

پاسخ این است که آیه اول اشاره به مجازاتهای دنیوی است، و آیه دوم ممکن است اشاره به مجازاتهای جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه آن برای آنها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند دامن آنها را خواهد گرفت.

آیه (36) و (37) و ترجمه

(إن الذين كفروا ينفقون أموالهم ليصدوا عن سبيل الله فسينفقونها ثم تكون عليهم حسرة ثم يغلبون والذين كفروا إلى جهنم يحشرون) (36) (لیمیز الله الخبيث من الطيب و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم أولئك هم الخسرون) (37)

ترجمه:

36- آنها که کافر شدند اموالشان را برای بازداشتن مردم از راه خدا انفاق می کنند، آنها این اموال را (که برای بدست آوردن آن زحمت کشیده اند در این راه) انفاق می نمایند اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد.

و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.

37- (اینها همه) به خاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکها را روی هم بگذارد و متراکم سازد و یکجا در دوزخ قرار دهد و اینها هستند زیانکاران.

شأن نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم و بسیاری دیگر از تفاسیر چنین آمده است که آیه فوق در مورد جنگ بدر و کمک های مالی مردم مکه نازل شده است، زیرا هنگامی که مشرکان مکه به وسیله قاصد ابوسفیان از جریان آگاه شدند اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست خوردند و کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایه حسرت و اندوهشان شد.

البته در آیه نخست اشاره به سایر کمک های آنها در مبارزاتشان بر ضد اسلام نیز هست و مسأله به طور کلی مطرح شده است.

بعضی نیز گفته اند که آیه درباره کمک های ابوسفیان برای استخدام دو هزار مزدور در جنگ احد نازل شده است ولی از آنجا که آیات در ردیف آیات مربوط به جنگ بدر قرار گرفته شاءن نزول اول صحیحتر به نظر می رسد.

### تفسیر

شأن نزول آیه هر چه باشد مفهوم آیه یک مفهوم جامع است که تمام کمک های مالی دشمنان حق و عدالت را برای پیشرفت مقاصد شومشان در بر می گیرد.

نخست می گوید: کافران و دشمنان حق اموالشان را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند (ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله) اما این صرف اموال هیچ گاه پیروزی برای آنها نمی آفریند (به زودی این اموال را انفاق می کنند اما سرانجام مایه حسرت و اندوهشان خواهد بود (فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة)).

(سپس مغلوب طرفداران حق می شوند) (ثم یغلبون).

نه تنها در زندگی این جهان گرفتار حسرت و شکست می شوند بلکه در سرای دیگر این (کافران دسته جمعی به سوی دوزخ می روند) (والذین کفروا الی جهنم یحشرون).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1- از این آیه استفاده می شود که آنها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده

اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند، و این یکی از مجازاتهای آنها در دنیا است.

مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است، زیرا افراد زر خرید و مزدور و آنها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد با ایمانی که به خاطر هدف مقدسی می جنگند بایستند.

حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولتهای نیرومند که سربازانشان را با پول و وسائل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملت‌های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوائی مغلوب شدند.

علاوه بر این دو مجازات دنیا، مجازات سومی نیز در جهان دیگر در پیش دارند که همان گرفتاری آتش خشم و غضب الهی است.

2- آنچه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار، و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری، و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و بازداشتن انسانها از راه حق به اشکال مختلفی مصرف می کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی، و زمانی در شکل کمک های ظاهرا انسانی، مانند ساختن بیمارستانها و درمانگاهها، و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن، اما ماهیت و هدف نهائی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان بدر صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند، و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند!

3 بعضی از مفسران گفته اند که این آیه یکی از نشانه های صدق دعوت پیامبر است، زیرا از حوادث بعد که شکست دشمنان اسلام است خبر می دهد،

اگر چه آنها برای پیروزی اموال زیادی مصرف کردند ولی اگر ما آیه را یک اخبار غیبی مربوطه به حوادث آینده هم ندانیم حداقل نشانه محتوی دقیق و حساب شده قرآن درباره مبارزه حق و باطل است و عظمت قرآن و تعلیمات اسلام را روشن می سازد.

پس از آنکه در آیه گذشته سه نتیجه شوم انفاقهای مالی دشمنان حق بازگو شد در آیه بعد می فرماید: این حسرت و شکست و بدبختی (برای آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک در این جهان و جهان دیگر جدا سازد) **(لیمیز الله الخبیث من الطیب)**.

این یک سنت الهی است که برای همیشه (پاک) و (ناپاک) (مخلص) و (ریاکار) (مجاهد راستین) و (دروغین) (کارهای الهی) و (شیطانی) برنامه های انسانی و ضد انسانی ناشناخته نمی مانند، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد، و حق جلوه خود را نشان خواهد داد، و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین بدر از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند.

سپس اضافه می کند: خداوند ناپاکها را به یکدیگر ضمیمه می کند و همه را متراکم می سازد، و در جهنم قرار می دهد **(و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم)**.

خبیث و ناپاک از هر گروه و در هر شکل و لباس سرانجام شکل واحدی خواهند داشت، و پایان کار همه آنها زیان و خسران خواهد بود چنانکه قرآن می گوید آنها زیانکارانند **(اولئک هم الخاسرون)**.

## آیه (38) تا (40) و ترجمه

(قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف وإن يعودوا فقد مضت سنت الاولين) (38) (وقتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله فإن انتهوا فإن الله بما يعملون بصير) (39) (وإن تولوا فاعلموا أن الله مولئكم نعم المولى ونعم النصير) (40)

ترجمه:

38- بکسانیکه کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند (و ایمان آورند) گذشته آنها بخشوده خواهد شد و اگر به اعمال سابق باز گردند سنت خداوند در گذشتگان درباره آنها جاری می شود.

39- و با آنها پیکار کنید تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد و اگر آنها (از راه شرک و فساد باز گردند و از اعمال نادرست) خودداری کنند (خداوند آنها را می پذیرد) خدا به آنچه انجام می دهند بیناست.

40- و اگر سرپیچی کنند بدانید (ضرری به شما نمی زند) خداوند سرپرست شماست، او بهترین سرپرست و بهترین یاور است.

### تفسیر

تفسیر می دانیم روش قرآن این است که بشارت و انذار را با هم تواءم می کند یعنی همانگونه که دشمنان حق را تهدید به مجازاتهای سخت و دردناک می نماید، راه بازگشت را نیز به روی آنها باز می گذارد.

آیه نخست از آیات مورد بحث همین روش را تعقیب می کند، و به پیامبر دستور می دهد: (به افرادی که کافر شده اند بگو: اگر از مخالفت و لجاجت و



طغیان و سرکشی باز ایستند و به سوی آئین حق باز گردند گذشته آنها بخشوده خواهد شد) (قل للذین کفروا ان ینتھوا یغفر لهم ما قد سلف).

از این آیه استفاده می شود که با قبول اسلام گذشته هر چه باشد مورد عفو قرار می گیرد و این همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان یک قانون کلی آمده است گاهی به عبارت (الاسلام یجب ما قبله): (اسلام ما قبل خود را می پوشاند) و یا به تعبیر دیگر که از طرق اهل سنت از پیامبر نقل شده (ان الاسلام یهدم ما کان قبله، و ان الهجرة تهدم ما کان قبلها و ان الحج یهدم ما کان قبله) (اسلام آنچه را که قبل از آن است از میان می برد، و هجرت کردن نیز قبل خود را از میان می برد، و حج خانه خدا ما قبل خود را محو می کند). منظور این است اعمال و کارهای خلاف و حتی ترک فرائض و واجبات که قبل از اسلام انجام گرفته به خاطر پذیرش اسلام از میان خواهد رفت و این قانون عطف به گذشته نمی شود لذا در کتب فقه اسلامی می خوانیم بر شخصی که مسلمان می شود حتی قضاء عبادات گذشته لازم نیست.

سپس اضافه می کند اما اگر از روش نادرست خود باز نایستند (و به اعمال سابق باز گردند سنت خداوند در پیشینیان درباره آنها انجام می شود) (وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین).

منظور از این سنت همان سرنوشتی است که دشمنان حق در برابر انبیاء، و حتی خود مشرکان مکه در برابر پیامبر در جنگ بدر به آن گرفتار شدند، در سوره غافر آیه 51 می خوانیم (انا لنصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد): (ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روز رستاخیز که گواهان بر می خیزند یاری می کنیم) همچنین در سوره اسراء آیه 77 پس از ذکر در هم پیچیده شدن زندگی دشمنان اسلام می خوانیم: (سنة من

قد ارسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحويلاً): (این سنت ما درباره پیامبران پیشین است و این سنت هرگز دگرگون نمی شود).

از آنجا که در آیه قبل دشمنان را برای بازگشت به سوی حق دعوت کرده بود و این دعوت ممکن بود این فکر را برای مسلمانان ایجاد کند که دیگر دوران جهاد پایان یافته و هیچ راهی جز انعطاف و نرمش در پیش نیست، برای رفع این اشتباه اضافه می کند: (با این دشمنان سرسخت مبارزه کنید و پیکار را همچنان ادامه دهید تا فتنه برچیده شود و دین یکپارچه برای خدا باشد) (و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله).

(فتنه) همانگونه که در تفسیر آیه 193 سوره بقره گفته ایم مفهوم وسیعی دارد که هر گونه اعمال فشار را شامل می شود، لذا گاهی در قرآن کلمه فتنه به معنی شرک و بت پرستی که انواع محدودیتها و فشارها را برای جامعه در بر دارد گفته شده، همچنین به فشارهایی که از ناحیه دشمنان برای جلوگیری از گسترش دعوت اسلام و به منظور خفه کردن ندای حق طلبان و حتی باز گرداندن مؤمنان به سوی کفر به عمل می آید (فتنه) اطلاق شده است.

در آیه فوق بعضی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی کوشش های دشمنان برای سلب آزادی فکری و اجتماعی از مسلمانان گرفته اند، ولی حق این است که مفهوم آیه مفهوم وسیعی است که هم (شرک) را شامل می شود و (به قرینه جمله و يكون الدين كله لله) و هم سایر فشارهایی که از طرف دشمنان به مسلمانان وارد می شد.

هدف جهاد و یک بشارت

آیه فوق به دو قسمت از اهداف مقدس جهاد اسلامی اشاره می کند:

1- بر چیدن بساط بت پرستی و از میان بردن بتکده ها، زیرا همان طور که در بحث اهداف جهاد گفته ایم آزادی دینی مخصوص کسانی است که از یکی از ادیان آسمانی پیروی کنند، و در برابر آنها اعمال فشار برای تغییر عقیده صحیح نیست، ولی بت پرستی نه دین است و نه مکتب بلکه خرافه است و انحراف، و حکومت اسلامی باید نخست از طریق تبلیغ و اگر ممکن نشد از طریق توسل به زور بساط بت پرستی را از همه جا برچیند و بتخانه ها را ویران کند.

2- به دست آوردن آزادی بیان و تبلیغ و نشر اسلام، در این قسمت نیز اسلام اجازه می دهد که اگر کسانی با اعمال خود جلو آزادی عمل مسلمانان را در نشر و تبلیغ و دعوت به اسلام بگیرند آنها حق دارند متوسل به جهاد آزادی بخش شوند و راه را برای تبلیغ منطقی بگشایند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد دوم صفحه 15 تا 18 مراجعه فرمائید).

در تفسیرهای اهل سنت مانند تفسیر آلوسی (تفسیر روح البیان) و تفاسیر مختلف شیعه از امام صادق (ع) چنین نقل شده که فرمود: لم یجیء تاءویل هذه الایة و لو قام قائمنا بعد سیری من یدرکه ما یکون من تاءویل هذه الایة و لیبلغن دین محمد ما بلغ اللیل حتی لا یکون مشرک علی ظهر الارض:

(تأویل و تفسیر نهائی این آیه هنوز فرا نرسیده است، و هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که زمان او را درک کنند تاءویل این آیه را خواهند دید، به خدا سوگند که در آن موقع دین محمد (صلی الله علیه و آله) به تمام نقاطی که شب پوشش آرام بخش خود را بر آن می افکند خواهد رسید تا در سراسر روی زمین مشرک و بت پرستی باقی نماند.

نویسنده تفسیر المنار روی تعصب خاصی که در مسئله قیام حضرت مهدی (علیه السلام) دارد این حدیث را انکار کرده است و این بخاطر پیشداوری غلطی است که او در زمینه مسئله قیام حضرت مهدی دارد عجیب این است که او طبق تصریحات تفسیرش تمایل خاصی به مکتب وهابیه دارد، در حالی که وهابیان سختگیر نیز با صراحت تمام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را امر مسلم و روایات آن را متواتر می دانند که اسناد و مدارک آن در ذیل آیه 33 سوره توبه (در همین جلد) خواهد آمد و نیز به نقطه اصلی اشتباه مفسر مزبور و پاسخ آن اشاره خواهیم کرد، و مطالب مشروحتری در کتاب مصلح بزرگ جهانی نیز آورده ایم و اگر پاره ای از روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نادرست و یا مشتمل بر خرافاتی باشد سبب نمی شود که اینهمه روایات صحیح و متواتر را نادیده بگیریم.

در ذیل آیه بار دیگر در برابر شدت عمل دست دوستی و محبت را به سوی آنها دراز می کند و می گوید (اگر از راه و روش خود دست بر دارند خداوند به آنچه عمل می کنند آگاه است و با لطف و مرحمت خاص خویش با آنان رفتار خواهد کرد) (فان انتهوا فان الله بما يعملون بصیر).

(اما اگر باز به سرپیچی خود ادامه دهند و در برابر دعوت حق تسلیم نشوند بدانید پیروزی برای شما و شکست در انتظار آنهاست، زیرا خداوند مولی و سرپرست شماست (و ان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم).  
(او بهترین مولی و رهبر و بهترین یار و یاور است) (نعم المولی و نعم النصیر).

## آیه (41) و ترجمه

(واعلموا أنما غنمتم من شيء فإن لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتمی والمسکین وابن السبیل إن کنتم أمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قذیر) (41)

ترجمه:

41- و بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدائی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید، و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر

خمس یک دستور مهم اسلامی

در آغاز این سوره دیدیم که پاره ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه کن ساختن ماده اختلاف غنائم را در بست در اختیار پیامبر گذاشت تا هر گونه صلاح می داند آن را مصرف کند و پیامبر آنها را در میان جنگجویان به طور مساوی تقسیم کرد. این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است به تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این گفته شد، زیرا در چند آیه قبل اشارات مختلفی به موضوع جهاد گردید و از آنجا که جهاد غالباً با مسئله غنائم آمیخته است تناسب با ذکر حکم غنائم دارد (بلکه چنانکه خواهیم گفت قرآن در اینجا حکم را از مسأله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است).

در آغاز آیه می فرماید: بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می باشد (واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).

و برای تاءکید اضافه می کند: (که اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل، روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده اید باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید (ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان)).

در اینجا توجه به این نکته لازم است: با اینکه روی سخن در این آیه به مؤمنان است، زیرا پیرامون غنائم جهاد اسلامی بحث می کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤمن است، ولی با این حال می گوید: اگر ایمان به خدا و پیامبر آورده اید اشاره به اینکه نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل به خاطر اهداف دیگری انجام گیرد، مؤمن کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصا دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه های الهی قائل نگردد. و در پایان آیه اشاره به قدرت نامحدود الهی کرده می گوید و خدا بر همه چیز قادر است (والله علی کل شیء قدير).

یعنی با اینکه در میدان بدر از هر نظر شما در اقلیت قرار داشتید و دشمن ظاهرا از هر نظر برتری چشمگیری داشت خداوند قادر توانا آنها را شکست داد و شما را یاری کرد تا پیروز شدید.

نکته ها:

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت.

### 1- روز جدائی حق از باطل

نام روز جنگ (بدر) در این آیه روز جدائی حق از باطل (یوم الفرقان) و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده، اشاره به اینکه اولاً روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه های حقانیت پیامبر (ﷺ) ظاهر گشت، زیرا قبلاً وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهراً هیچ نشانه ای از آن وجود نداشت، و چنان عوامل مختلف غیر منتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی شد بر تصادف حمل کرد، بنابراین صدق آیاتی که بر این پیامبر (ﷺ) در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است.

(ثانیا) درگیری بدر (یوم التقی الجمعان) در واقع یک نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند اما همین درگیری و پیروزی سالها آنها را جلو برد، و اسم و آوازه آنها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید، و همه را به اندیشه در آئین جدید و قدرت حیرت انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود، و ضمناً در آن روز که روز وا نفسا برای امت کوچک اسلام بود مؤمنان راستین اسلام از مدعیان کاذب شناخته شدند، پس این روز از هر نظر روز جدائی حق از باطل بود.

### 2- در آغاز سوره گفتیم میان آیه انفال و این آیه تضادی وجود ندارد و

لزومی ندارد که یکی را ناسخ دیگری بدانیم، زیرا به مقتضای آیه انفال غنائم جنگی نیز متعلق به پیامبر است.

ولی پیامبر چهار پنجم آن را به جنگجویان می بخشد و یک پنجم آن را برای مصارفی که در آیه تعیین شده نگاه می دارد (برای توضیح بیشتر به بحث ما در ذیل آیه نخست همین سوره مراجعه کنید).

### 3- منظور از ذی القربی چیست؟

خویشاوندان نیست و نه همه خویشاوندان پیامبر (ﷺ) بلکه امامان اهل بیت هستند دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق اهل بیت پیامبر (ﷺ) نقل شده است. و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد.

بنابراین آنها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می دانند در برابر این سؤال قرار می گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر (ﷺ) قائل شده است، در حالی که می دانیم اسلام ما فوق نژاد و قوم و قبیله است.

ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت بدانیم با توجه به اینکه آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند علت دادن این یک سهم از خمس به آنها روشن می گردد، به تعبیر دیگر (سهم خدا) و (سهم پیامبر) و (سهم ذی القربی) هر سه سهم متعلق به (رهبر حکومت اسلامی) است، او زندگی ساده خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود، یعنی در حقیقت در نیازهای جامعه و مردم.

بعضی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده (المنار) چون (ذی القربی) را همه خویشاوندان دانسته است، برای پاسخ اشکال فوق به دست و پا افتاده و برای حکومت اسلامی پیامبر تشریفات قائل شده و او را موظف دانسته که قوم و قبیله خویش را بوسیله اموال گرد خود نگاه دارد!، روشن است که چنین منطقی



به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیلگی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحثهای آینده خواهد آمد)

4- منظور از (یتیمان) و (مسکینان) و (واماندگان در راه) تنها ایتام و

مساکین

و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می باشند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی شود، دلیل ما بر این تقیید روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل بیت وارد شده و می دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی شرائط و قیود آن بوسیله سنت بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد.

به علاوه با توجه به آنکه زکوة بر نیازمندان بنی هاشم به طور مسلم حرام است باید احتیاجات آنها از طریق دیگری تاءمین گردد و این خود قرینه می شود بر اینکه منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی هاشم است لذا، در احادیث می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) می فرموده خداوند هنگامی که زکوة را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرار داد بنابراین زکوة بر ما حرام است و خمس حلال

5- آیا غنائم منحصر به غنائم جنگی است؟

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می گردد، این است که لفظ (غنیمت) که در آیه آمده است تنها شامل غنائم جنگی می شود یا هر گونه در آمدی را در بر می گیرد؟!.

در صورت اول آیه تنها خمس غنائم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمتهای دیگری در سنت بیان شود.

مثلا در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحا آمده است، و همچنین به نمازهای طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده، ولی از نماز آیات که مورد

اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکری به میان نیامده است، و هیچکس را نمی یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده نباید به آن عمل کرد، و یا اینکه چون در قرآن به بعضی از غسلها اشاره شده و سخن از دیگر غسلها به میان نیامده است باید از آن صرف نظر کرد، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی پذیرد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موقوف به سنت نماید و نظیر این مسئله در فقه اسلام بسیار زیاد است.

ولی با این حال باید ببینیم که غنیمت در لغت و در نظر عرف چه معنی می دهد؟!

آیا راستی منحصر به غنائم جنگی است و یا هر گونه در آمدی را شامل می شود؟

آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می آید، نیفتاده است، بلکه هر در

آمدی را شامل می شود، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و ادبای عرب است اشاره می کنیم:

در کتاب (لسان العرب) جلد دوازدهم می خوانیم (والغنم الفوز بالشیء من غیر مشقة... و الغنم، الغنیمه و المغنم الفبیء... و فی الحدیث الرهن لمن رهنه له غنمه و علیه غرمه، غنمه زیاده و نمائه و فاضل قیمتته... و غنم الشیء فاز به...: غنم یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت، و غنم و غنیمت و مغنم به معنی فبیء است (فبیء را نیز در لغت به معنی چیزهائی که بدون زحمت به انسان می رسد ذکر کرده اند...))

و در حدیث وارد شده که گروگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته، غنیمت و منافعش برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست و نیز غنم به معنی زیادی و نمو و اضافه قیمت است، و فلان چیز را به غنیمت گرفت یعنی به او دسترسی پیدا کرد.)

و در کتاب (تاج العروس) جلد نهم می خوانیم (و الغنم الفوز بالشیء بلا مشقة): (غنیمت آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد).

در کتاب (قاموس) نیز غنیمت بهمان معنی فوق ذکر شده است.

و در کتاب (مفردات راغب) می خوانیم غنیمت از ریشه (غنم) به معنی (گوسفند) گرفته شده و سپس می گوید (ثم استعملوا فی کل مظفور به من جهة العدی و غیره) یعنی: (سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می آورد به کار رفته است) حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنائم جنگی ذکر کرده اند انکار نمی کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هر گونه خیری که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می شود.

در استعمالات معمولی نیز غنیمت در برابر غرامت ذکر می شود، همان طور که معنی غرامت معنی وسیعی است و هرگونه غرامت را شامل می شود غنیمت نیز معنی وسیعی دارد و به هرگونه در آمد قابل ملاحظه ای گفته می شود این کلمه در (نهج البلاغه) در موارد زیادی به همین معنی آمده است، در خطبه 76 می خوانیم (اغتنم المهمل): (فرصتها و مهلتها را غنیمت بشمارید).

و در خطبه 120 می فرماید (من اخذها لحق و غنم): (کسی که به آئین خدا عمل کند به سر منزل مقصود می رسد و بهره می برد)

در نامه 53 به مالک اشتر می فرماید: (و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغنمنا کلهم): در برابر مردم مصر همچون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنها را غنیمت و درآمدی برای خود فرض کنی).

و در نامه 45 به عثمان بن حنیف می فرماید: (فو الله ما کنزت من دنیاکم تبراً و لادخرت من غنائمها و فرا): (به خدا سوگند از دنیای شما طلائی نیاندوختم و از غنائم و درآمدهای آن اندوخته ای فراهم نکردم).

و در کلمات قصار، در جمله 331 می فرماید ان الله جعل الطاعة غنیمة الاکیاس: (خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است).

و در نامه 41 می خوانیم (و اغتنم من استقرضک فی حال غناک): (هر کس در حال بی نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار).

و نظیر این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می دهد (غنیمت) منحصر به غنائم جنگی نیست.

و اما مفسران:

بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته اند صریحاً اعتراف کرده اند که غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و شامل غنائم جنگی و غیر آن و

به طور کلی هر چیزی را که انسان به دون مشقت فراوانی به آن دست یابد می شود حتی آنها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنن مخصوص غنائم جنگی دانسته اند باز معترفند که در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده اند.

(قرطبی) مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر خود، ذیل آیه چنین می نویسد (غنیمت در لغت خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می آورند)... و بدانکه اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (و اعلموا انما غنمتم) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می رسد، ولی باید توجه داشت که این قید همانطور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است.

فخر رازی در تفسیر خود تصریح می کند که: (الغنم الفوز بالشیء) (غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد) و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می گوید: (معنی شرعی غنیمت (به عقیده فقهای اهل تسنن) همان غنائم جنگی است).

و نیز در تفسیر المنار غنیمت را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص به غنائم جنگی نداده اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق را به خاطر قید شرعی مقید به غنائم جنگی کرد.

در تفسیر (روح المعانی) نوشته آلوسی مفسر معروف سنی نیز چنین آمده است که: (غنم در اصل به معنی هر گونه سود و منفعت است).

در تفسیر (مجمع البیان) نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می گوید: (قال اصحابنا ان الخمس واجب فی کل فائدة تحصل للانسان من المكاسب و ارباح التجارات، و فی الكنوز و

المعادن و الغوص و غیر ذلک مما هو مذکور فی الکتب و یمکن ان یستدل علی ذالک بهذه الایة فان فی عرف اللغة یطلق علی جمیع ذالک اسم الغنم و الغنیمة ) علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است اعم از اینکه از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن، و یا آنکه با غوص از دریا خارج کنند، و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است، و می توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد، زیرا در عرف لغت به تمام اینها (غنیمت) گفته می شود.

شگفت آور این که بعضی از مغرضان که گویا برای سمپاشی در افکار عمومی ماءموریت خاصی دارند در کتابی که در زمینه خمس نوشته اند دست به تحریف رسوائی در عبارت تفسیر مجمع البیان زده، قسمت اول گفتار او را که متضمن تفسیر غنیمت به غنائم جنگی است ذکر کرده ولی توضیحی را که درباره عمومیت معنی لغوی و معنی آیه در آخر بیان کرده است، به کلی نادیده گرفته و یک مطلب دروغین به این مفسر بزرگ اسلامی نسبت داده اند، مثل اینکه فکر می کرده اند تفسیر مجمع البیان تنها در دست خود آنها است و دیگری آن را مطالعه نخواهد کرد، و عجیب این است که این خیانت را تنها در این مورد مرتکب نشده، بلکه در موارد دیگر نیز آنچه به سود بوده گرفته، و آنچه به زیان بوده است نادیده گرفته اند.

در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هر گونه فایده ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می افتد و مورد نزول آیه گرچه غنائم جنگی است ولی می دانیم که هیچ گاه مورد عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی زند.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می شود که:

آیه غنیمت معنی وسیعی دارد و هرگونه درآمد و سود و منفعتی را شامل می شود زیرا معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست.

تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنن روی آن تکیه کرده اند این است که آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد.

در حالی که می دانیم شائن نزولها و سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی زنند

و به عبارت روشنتر هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنی کلی و عمومی باشد و در عین حال مورد نزول آیه غنائم جنگی که یکی از موارد این حکم کلی است بوده باشد و اینگونه احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم کلی است و مصداق جزئی است:

مثلا در آیه 7 سوره حشر می خوانیم (ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا): (هر چه پیامبر برای شما می آورد بپذیرید و هر چه از آن نهی می کند خودداری کنید).

این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمانهای پیامبر (ﷺ) بیان می کند در حالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد (و اصطلاحا به آن (فییء) گفته می شود).

و نیز در آیه 233 سوره بقره یک قانون کلی به صورت (لا تکلف نفس الا وسعها): (هیچ کس بیش از آنچه قدرت دارد تکلیف نمی شود) بیان شده در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانائی خود به آنها اجرت بدهد، ولی آیا ورود آیه در چنین

مورد خاصی می تواند جلو عمومیت این قانون (عدم تکلیف به ما لا یتطاق) را بگیرد؟!

خلاصه اینکه: آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آنها غنائم جنگی است خمس آن را بپردازید مخصوصا (ما) موصوله و (شیبی) که دو کلمه عام و بدون هیچ گونه قید و شرطند این موضوع را تاءبید می کنند.

6- آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟

بعضی چنین تصور می کنند، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر (ﷺ) دارد،

یک نوع امتیاز نژادی محسوب می شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می خورد، و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن، سازگار نیست.

پاسخ

کسانی که چنین فکر می کنند شرائط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملا بررسی نکرده اند زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرائط نهفته شده است.

توضیح اینکه (اولا) نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرآ باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال، و نه بیشتر، بنابراین تنها کسانی از آن می توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده اند، و بیمارند، و یا کودک یتیم و یا کسان دیگری که به علتی در بن بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند.



بنابراین کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوة) می توانند درآمدی که زندگی آنها را بگرداند داشته باشند هرگز نمی توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می گویند سادات می توانند خمس بگیرند، هر چند ناودان خانه آنها طلا باشد، گفتار عوامانه ای بیش نیست، و هیچ گونه پایه ای ندارد.

ثانیا: مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند، و بجای آن می توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند.  
ثالثا: اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود.  
همانطور که اگر سهم سادات کفایت آنها را ندهد باید از بیت المال و یا سهم زکات به آنها داد.

با توجه به جهات سه گانه فوق روشن می شود که در حقیقت هیچگونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است.  
نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند ولی از خمس محرومند، و نیازمندان سادات تنها می توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از زکات را ندارند.

در حقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد، صندوق خمس و صندوق زکات و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی یک سال. (دقت کنید)  
ولی کسانی که دقت در این شرائط و خصوصیات نکرده اند چنین می پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه ای برخوردارند.

تنها سئوالی که پیش می آید این است که اگر هیچگونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره ای دارد؟

پاسخ این سؤال را نیز با توجه به یک مطلب می توان دریافت، و آن اینکه میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیاتهای است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود لذا مصارف آن عموماً در همین قسمت می باشد، ولی خمس از مالیاتهای است که مربوط به حکومت اسلامی است، یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تاءمین می شود.

بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دور نگهداشتن خویشاوندان پیامبر (ﷺ) از این قسمت است تا بهانه ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تاءمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش بینی شده که آنها از بودجه حکومت اسلامی بهره مند گردند، نه از بودجه عمومی، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر اینکه هیچ گونه سوءظنی تولید نشود می باشد.

جالب اینکه به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است: در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم: (جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأمور جمع آوری زکات چهار پایان کنند و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم پیامبر (ﷺ) فرمود: ای (بنی عبدالمطلب)

زکات نه برای من حلال است، و نه برای شما ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند راضی شدیم).

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که بنی هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می دیدند، و پیامبر در مقابل آن به آنها وعده شفاعت داد! در (صحیح مسلم) که از معروف ترین کتب اهل تسنن است حدیثی می خوانیم که خلاصه اش این است: عباس و ربیعة ابن حارث خدمت پیامبر رسیدند، و تقاضا کردند که فرزندان آنها یعنی (عبد المطلب ابن ربیعة) و (فضل بن عباس) که دو جوان بودند ماء مور جمع آوری زکات شوند، و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر (ﷺ) از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسائل ازدواج آنها فراهم گردد، و از محل خمس مهریه همسران آنها پرداخته شود.

از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن شد که خمس نه تنها امتیازی برای سادات محسوب نمی شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است.

## 7 منظور از سهم خدا چیست؟

ذکر سهمی برای خدا به عنوان (الله) به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسئله خمس و تاءکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است، یعنی همانگونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را

سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر و امام را نیز بهمان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده، وگرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می داند صرف می گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد.

## آیه (42) تا (44) و ترجمه

(إذ أنتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى والركب أسفل منكم ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعد ولكن ليقضى الله أمرا كان مفعولا ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وإن الله لسميع عليم) (42) (إذ يريكهم الله في منامك قليلا ولو أرتكهم كثيرا لفشلتم ولتنزعتم في الآمر ولكن الله سلم إنه عليم بذات الصدور) (43) (وإذ يريكهم إذ التقيتم في أعينكم قليلا و يقللكم في أعينهم ليقضى الله أمرا كان مفعولا وإلى الله ترجع الأمور) (44)

ترجمه:

42- در آن هنگام شما در طرف پائین بودید و آنها در طرف بالا (و از این نظر دشمن بر شما برتری داشت و کاروان (قریش) پائینتر از شما بود (و دسترسی به آنها ممکن نبود، و ظاهرا وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می گذاشتند (که در میدان نبرد حاضر شوید) در انجام وعده خود اختلاف می کردید، ولی (همه این مقدمات) برای آن بود که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند از روی اتمام حجت باشد، و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد و خداوند شنوا و دانا است.

43 در آن موقع خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد مسلمان سست می شدید و (درباره شروع به جنگ بآنها) کارتان به اختلاف می کشید، ولی خداوند (شما را از همه اینها) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه درون سینه هاست دانا است.

44- و در آن هنگام که با هم (در میدان نبرد) روبرو شدید آنها را به چشم شما کم نشان می داد، و شما را (نیز) به چشم آنها کم می نمود تا خداوند کاری

را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد، (شما نترسید و اقدام به جنگ کنید آنها هم وحشت نکنند و حاضر به جنگ شوند و سرانجام شکست بخورند) و همه کارها به خداوند باز می گردد.

#### تفسیر

کاری که می بایست انجام گیرد

قرآن بار دیگر در آیات به تناسب سخنی که از (يوم الفرقان) (روز جنگ بدر) در آیه قبل آمده بود و پیروزی‌هایی که در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان شد جزئیات دیگری از این جنگ را به خاطر مسلمانان می آورد تا به اهمیت این نعمت پیروزی واقف تر شوند.

نخست می گوید: آن روز شما در طرف پائین و نزدیک مدینه قرار داشتید و آنها در طرف بالا و دورتر (اذ انتم بالعدوة الدنيا و هم بالعدوة القصوى). (عدوة) از ماده (عدو) (بر وزن سرو) در اصل به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز عدو گفته می شود، زیرا از حد وسط به یک جانب تجاوز کرده است، و در آیه مورد بحث به همین معنی طرف و جانب آمده است.

(دنیا) از ماده (دنو) (بر وزن علو) به معنی پائین تر و نزدیکتر می آید و نقطه مقابل آن (اقصى) (و قصوى) به معنی دورتر است.

در این میدان مسلمانان در سمت شمالی که نزدیکتر به مدینه است قرار داشتند، و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است، این احتمال نیز وجود دارد که محلی را که مسلمانان به حکم ناچاری برای مبارزه با دشمن انتخاب کرده بودند پائین تر و محل دشمن مرتفع تر بوده و این یک امتیاز برای دشمن محسوب می شد.

سپس می گوید: (کاروانی را که شما در تعقیب آن بودید (کاروان تجارتی قریش و ابو سفیان) در نقطه پائین تری قرار داشت) (والرکب اسفل منکم).

زیرا همانگونه که سابقا گفتیم هنگامی که ابوسفیان از حرکت مسلمانان آگاه شد مسیر کاروان را عوض کرد و از بیراهه از حاشیه دریای احمر با سرعت خود را به مکه نزدیک ساخت، و اگر مسلمانان مسیر کاروان را گم نمی کردند ممکن بود، به تعقیب کاروان بپردازند و از درگیری با لشکر دشمن که سرانجام باعث آن فتح و پیروزی عظیم شد خودداری کنند.

از همه اینها گذشته تعداد نفرات و امکانات جنگی مسلمانان در مقابل دشمن از هر نظر کمتر و ضعیف تر بود و در سطح پائینتری قرار داشتند و دشمن در سطح بالاتر لذا قرآن اضافه می کند شرایط چنان بود که اگر از قبل آگاهی داشتید و می خواستید در این زمینه با یکدیگر وعده و قرار دادی بگذارید حتما گرفتار اختلاف در این میعاد می شدید (ولو تواعدتم لاختلتم فی الميعاد).

زیرا بسیاری از شما تحت تاءثیر وضع ظاهری و موقعیت ضعیف خود در مقابل دشمن قرار می گرفتید و با چنین جنگی اصولا مخالفت می کردید.

ولی خداوند شما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد (تا کاری را که می بایست انجام گیرد تحقق بخشد) (ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا).

تا در پرتو این پیروزی غیر منتظره و معجز آسا حق از باطل شناخته شود (و آن ها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار) (لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة).

منظور از (حیات) و (هلاکت) در اینجا همان (هدایت) و (گمراهی) است، زیرا روز بدر که نام دیگرش یوم الفرقان است به روشنی تقویت مسلمانان را با

یاری خداوند به همه نشان داد و ثابت کرد که این گروه با خدا راهی دارند و حق با آنهاست.

و در پایان می گوید (خداوند شنوا و داناست) (وان الله لسمیع علیم).  
فریاد استغاثه شما را شنید و از نیاتتان با خبر بود و به همین دلیل شما را یاری کرد تا بر دشمن پیروز شدید.

تمام قرائن نشان می دهد که لااقل عده ای از مسلمانان اگر از چگونگی قدرت و سپاه دشمن با خبر بودند تن به این درگیری نمی دادند، هر چند گروه دیگری از مؤمنان مخلص در برابر همه حوادث تسلیم اراده پیامبر (ﷺ) بودند، به همین دلیل خداوند جریان هائی پیش آورد که هر دو گروه خواه نا خواه در برابر دشمن قرار گیرند و تن به این پیکار سرنوشت ساز در دهند.

از جمله اینکه پیامبر (ﷺ) قبلا صحنه ای از نبرد را در خواب دید که تعداد کمی از دشمنان در مقابل مسلمانان حاضر شده اند و این اشاره و بشارتی به پیروزی بود عین این خواب را برای مسلمانان نقل کرد و موجب تقویت روحیه و اراده آنها در پیشروی کردن به سوی میدان بدر گردید.

البته پیامبر (ﷺ) این خواب را درست دیده بود، زیرا نیرو و نفرات دشمن اگر چه در ظاهر بسیار زیادتر بود، ولی در باطن اندک و ضعیف و ناتوان بودند، و می دانیم خوابها معمولا جنبه اشاره و تعبیر دارند، و در یک خواب صحیح چهره باطنی مسئله خودنمایی می کند.

این خواب را پیامبر (ﷺ) برای مسلمانان شرح داد، ولی بالاخره این سؤال در اعماق ذهنها شاید باقیمانده بود که چگونه پیامبر (ﷺ) در خواب چهره ظاهری آنها را ندید و برای مسلمانان شرح نداد؟.



دومین آیه مورد بحث اشاره به فلسفه این موضوع و نعمتی که خداوند از این طریق به مسلمانان ارزانی داشت می کند و می گوید:

(در آن زمان خداوند در خواب عدد دشمنان را به تو کم نشان داد و اگر آنها را زیاد نشان می داد مسلما به سستی می گزیدید) (اذ یریکهم الله فی منامک قليلا ولو اریکهم کثیرا لفشلتم).

و نه تنها سست می شدید بلکه (کارتان به اختلاف می کشید و گروهی موافق رفتن به میدان و گروهی مخالف می شدید) (ولتنازعتم فی الامر).

ولی خداوند شما را از این سستی و اختلاف کلمه و تنازع و آشفتگی با این خوابی که چهره باطنی را نشان می داد نه ظاهری را، رهائی بخشید و سالم نگهداشت) (ولکن الله سلم).

چرا که خداوند از روحیه و باطن همه شما آگاه بود و او از آنچه در درون سینه هاست با خبر است (انه علیم بذات الصدور).

در آیه بعد مرحله دیگری از مراحل جنگ بدر را یادآور می شود که با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد، در این مرحله مسلمانان در پرتو بیانات گرم پیامبر (ﷺ)، و توجه بوعده های الهی، و مشاهده حوادثی از قبیل باران به موقع، برای رفع تشنگی، و سفت شدن شنهای روان در میدان نبرد، روحیه تازه ای پیدا کردند و به پیروزی نهائی امیدوار و دلگرم گشتند آن چنان که انبوه لشکر دشمن در نظر آنها کوچک شد و کم جلوه کرد، لذا می گوید: (و در آن هنگام خداوند آنها را به هنگام آغاز نبرد در نظر شما کم جلوه داد) (واذ یریکم وهم اذ التقیم فی اعینکم قليلا).

ولی دشمن چون از روحیه و این موقعیت مسلمانان آگاه نبود بهمین دلیل بظاهر جمعیت نگاه می کرد و ناچیز در نظرش جلوه می نمود، حتی کمتر از

آنچه بودند لذا می گوید (و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد) (و يقللکم فی أعینهم).

به اندازه ای که از ابوجهل نقل شده که می گفت (انما اصحاب محمد اكلة جزور)! (یاران محمد فقط به اندازه یک خوراک شترند)، کنایه از کمی فوق العاده آنها و یا اشاره به این بود که از یک صبح تا به شام کار آنها را یک سره خواهند کرد، زیرا در اخبار جنگ بدر آمده که سپاه قریش هر روز حدود ده شتر ذبح می کردند و خوراک یک روزه لشکر یک هزار نفری آنها بود.

به هر حال این دو موضوع اثر عمیقی در پیروزی مسلمانان داشت، زیرا از یک سو عدد دشمن در نظر آنها کم جلوه می کرد، تا از اقدام به جنگ ترس واهمه ای به خود راه ندهند، و از سوی دیگر نفرات مسلمانان در نظر دشمن کم جلوه می نمود تا از اقدام به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند، به علاوه نیروی زیادتری در این راه کسب نکنند و بر آمادگی جنگی خود بر گمان اینکه ارتش اسلام اهمیتی ندارد نیفزایند.

لذا قرآن به دنبال جمله های فوق می گوید (همه اینها به خاطر آن بود که خداوند موضوعی را که در هر حال میبایست تحقق یابد انجام دهد) (لیقضی- الله امرا کان مفعولا).

نه تنها این جنگ طبق آنچه خداوند می خواست پایان گرفت، (همه کارها و همه چیز در این عالم به فرمان و خواست او بر می گردد) و اراده او در همه چیز نفوذ دارد (والی الله ترجع الامور).

در آیه 13 سوره آل عمران که اشاره به مرحله سومی از نبرد روز بدر شده است می خوانیم که دشمنان پس از شروع جنگ و مشاهده ضربات کوبنده سپاه اسلام که مانند صاعقه بر سر آنها فرود می آمد بوحشت افتادند، و این بار

احساس کردند که ارتش اسلام زیاد شده است حتی دو برابر آنچه بودند و به این ترتیب روحیه آنان متزلزل گشت و به شکستشان کمک نمود.

از آنچه گفتیم روشن می شود که تضادی نه میان آیات فوق وجود دارد، و نه میان آنها با آیه سیزدهم سوره آل عمران، زیرا هر کدام از این آیات اشاره به یک مرحله از جنگ است.

مرحله اول مرحله قبل از حضور در میدان نبرد بود که در خواب عدد آنها به پیامبر کم نشان داده شد، و مرحله دوم به هنگام ورود در سرزمین بدر بود که مسلمانان از عدد زیاد لشکر دشمن آگاه و بعضی به ترس و وحشت افتادند مرحله سوم هنگام آغاز مبارزه بود که به لطف پروردگار و با مشاهده مقدمات امید بخش عدد دشمن در نظرشان کم جلوه کرد (دقت کنید).

## آیه (45) تا (47) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)  
(45) (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزِعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ  
اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) (46) (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ  
النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) (47)

ترجمه:

45- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) روبرو می شوید ثابت قدم باشید و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.  
46- و اطاعت (فرمان) خدا و پیامبرش نمائید و نزاع (و کشمکش) نکنید تا سست نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمائید که خداوند با استقامت کنندگان است.  
47- و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هوا پرستی و غرور و خودنمایی کردن در برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

### تفسیر

شش دستور دیگر در زمینه جهاد!

مفسران نوشته اند که ابو سفیان هنگامی که با تردستی خاصی کاروان تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد کسی را قریش که عازم میدان بدر بود فرستاد که دیگر نیازی به مبارزه شما نیست باز گردید، ولی ابوجهل که غرور و تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرد که ما هرگز باز نمی گردیم

تا اینکه به سرزمین بدر برویم (و بدر قبل از این جریان یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال یک بازار تجارتي در آن تشکیل می شد) و سه روز در آنجا خواهیم ماند، و شترانی ذبح می کنیم و غذای مفصلی راه می اندازیم و شراب می نوشیم و خوانندگان برای ما می خوانند و می نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوت ما تثبیت گردد.

اما سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جامهای مرگ نوشیدند، و در عوض (خوانندگان) (نوحه گران) بر عزای آنها نشستند! آیات فوق هم اشارهای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می کند، و هم به دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد یک سلسله دستورهای دیگر به آنها می دهد.

رویهرفته در آیات فوق شش دستور مهم به مسلمانان داده شده است:

1- نخست می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا).

یعنی یکی از نشانه های بارز ایمان ثابت قدم در همه زمینه ها مخصوصا در پیکار با دشمنان حق است.

2- خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید (واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون).

شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست، بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی پایان و رحمت و سיעش بودن است، این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می کند و در پرتو آن احساس می نماید که در میدان مبارزه تنها نیست، تکیه گاه نیرومندی دارد که هیچ

قدرتی در برابر آن مقاومت نمی کند، و اگر هم کشته شود به بزرگترین سعادت، یعنی سعادت شهادت رسیده است و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود، خلاصه یاد خدا به او نیرو و آرامش و قوت و قدرت و پایداری می بخشد.

به علاوه یاد و عشق خدا، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون می راند و توجه به خدا آنها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می شود از خاطر می برد، چنانکه (امام سجاد) زین العابدین (علیه السلام) در دعای معروف صحیفه که برای (مرزبانان اسلام) و مدافعان سرحدات مسلمین خوانده به پیشگاه خدا چنین عرض می کند: و انسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة و امح عن قلوبهم خطرات المال الفتون و اجعل الجنة نصب اعینهم:

(پروردگارا! در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن، و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آنها دور ساز، و بهشت را در برابر چشمان فکر آنها قرار ده).

3- یکی دیگر از مهمترین برنامه های مبارزه توجه به مسئله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام نمی گرفت جنگ بدر به شکست کامل مسلمانان منتهی می شد، لذا در آیه بعد می گوید: (و اطیعوا الله و رسوله).

4- و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید (ولا تنازعوا).

(زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است) (فتفشلوا).

(و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوت و هیبت و عظمت شماست) (و تذهب ریحکم).

(ریح) به معنی باد است و اینکه می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتیها به سوی منزل مقصود بوده است، و در آن زمان که تنها نیروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق العاده اهمیت داشت.

به علاوه وزش باد به پرچم ها نشانه بر پا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است می باشد و تعبیر فوق کنایه ای از این معنی است.

5- سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می دهد و می گوید: (استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است)

(واصبروا ان الله مع الصابرين).

تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه های روانی و باطنی را شامل می شود.

6- در آخرین آیه مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرور آمیز و بی محتوا و سر و صداهای تو خالی و بی معنی باز می دارد، و با اشاره به جریان کار ابو سفیان و طرز افکار او و یارانش می فرماید: (مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هوا پرستی و خودنمائی خارج شدند، نباشید) (و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و رثاء الناس).

(همانها که هدفشان جلوگیری مردم از راه خدا بود) (و یصدون عن سبیل

الله).

هم هدفشان نامقدس بود و هم وسائل رسیدنشان به این هدف، و دیدیم که سرانجام با آنهمه نیرو و ساز و برگ جنگی در هم کوبیده شدند و به جای عیش و طرب گروهی در خاک و خون غلطیدند و گروهی در عزای آنها اشک ریختند.

(و خداوند به کارهایی که اینگونه افراد انجام می دهند محیط است و از اعمالشان باخبر) (والله بما يعملون محیط).



## آیه (48) تا (51) و ترجمه

(وإذ زين لهم الشيطان أعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس وإني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال إني بريء منكم إني أرى ما لا ترون إني أخاف الله والله شديد العقاب) (48) (إذ يقول المنفقون والذين في قلوبهم مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله فإن الله عزيز حكيم) (49) (ولوترى إذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وأدبرهم وذوقوا عذاب الحريق) (50) (ذلك بما قدمت أيديكم وأن الله ليس بظلم للعبيد) (51)

ترجمه:

48- و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان اعمال آنها (مشرکان) را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس از مردم بر شما پیروز نمی گردد و من همسایه (و پناه دهنده) شمایم، اما هنگامی که دو گروه (جنگجویان و حمایت فرشتگان از مومنان) را دید به عقب بازگشت و گفت من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم و خداوند شدید العقاب است!.

49- به هنگامی که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می گردد) خداوند عزیز و حکیم است.

50- و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) جان آنها را می

گیرند و

و پشت آنها می زنند و (می گویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها تاسف خواهی خورد).

51- این در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده اید و خداوند نسبت به بندگانش هرگز ستم روا نمی دارد.

### تفسیر

مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی

باز در این آیات صحنه دیگری از جنگ بدر به تناسب آیاتی که قبلا در این زمینه گذشت و یا به تناسب آیه اخیر که سخن از اعمال شیطانی مشرکان در جنگ بدر میگفت ترسیم شده است.

همانگونه که مردان حق در مسیری که در پیش دارند مورد تایید پروردگار و فرشتگان او هستند باطلگرایان و بداندیشان در زیر چتر وسوسه های شیطانی و اغوای شیاطین خواهند بود.

در بعضی از آیات گذشته چگونگی حمایت فرشتگان از جنگجویان بدر با تفسیرش گذشت، در اینجا در اولین آیه مورد بحث سخن از حمایت نافرجام شیطان نسبت به مشرکان به میان آمده است.

نخست می گوید: (و در آن روز شیطان اعمال آنها را در برابرشان آرایش و زینت داد) تا به کرده های خود خوشبین و دلگرم و امیدوار باشند (و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم).

تزئین و آرایش شیطان این چنین است که از طریق تحریک شهوات و هوسها و صفات زشت و ناپسند انسان چهره عملش را در نظرش آنچنان جلوه می دهد که سخت مجذوب آن می شود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست داشتنی فکر می کند.

(و به آنها چنین فهماند که با داشتن اینهمه نفرات و ساز و برگ جنگی هیچ کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد) شد و شما ارتشی شکست ناپذیرید

(وقال لا غالب لكم اليوم من الناس).

به علاوه من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم و همچون یک همسایه وفادار و دلسوز به موقع لزوم از هیچگونه حمایتی دریغ ندارم (وانی جار لكم).

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که منظور از کلمه (جار) همسایه نیست بلکه کسی است که امان و پناه می دهد، زیرا عادت عرب بر این بود که افراد و طوائف نیرومند در موقع لزوم به دوستان خود پناهندگی می دادند، و در این موقع با تمام امکانات خویش از وی دفاع می نمودند، (شیطان) به دوستان مشرک خود پناهندگی و امان نامه داد.

(اما به هنگامی که دو لشکر با هم در آویختند و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند و نیروی ایمان و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب باز گشت و صدا زد من از شما یعنی مشرکان بیزارم) (فلما ترأت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بری ء منکم).

و برای این عقب گرد وحشتناک خویش دو دلیل آورد: نخست اینکه:

(گفت من چیزی می بینم که شما نمی بینید) (انی اری ما لا ترون).

من به خوبی آثار پیروزی را در این چهره های خشمگین مسلمانان با ایمان می نگرم، و آثار حمایت الهی و امدادهای غیبی و یاری فرشتگان را در آنها مشاهده می کنم، اصولاً آنجا که پای مددهای خاص پروردگار و نیروهای غیبی او به میان آید من عقب نشینی خواهم کرد.

دیگر اینکه (من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می ترسم) و

آن را به خود نزدیک می بینم (انی اخاف الله).

مجازات خداوند هم چیز ساده ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد

بلکه کيفر او شديد و سخت است ) (والله شديد العقاب).

آيا شيطان از طريق وسوسه يا از طريق تشکل ظاهر شد؟

در اينکه نفوذ شيطان در دل مشرکان و طرح اين گفتگوها با آنها در صحنه جنگ بدر به چه صورت بوده در ميان مفسران پيشين و امروز گفتگو است، و رويهمرفته دو عقیده وجود دارد.

1- جمعی معتقدند که اين کار از طريق وسوسه های باطنی صورت گرفته است، او با وسوسه های خویش و استفاده از صفات منفي و زشت شيطانی مشرکان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آنها چنين وانمود کرد که نیروی شکست ناپذیری در اختيار دارند، و یک نوع پناهگاه و اتکاء باطنی در آنها توليد کرد.

اما پس از مجاهده سرسختانه مسلمانان و حوادث اعجاز آمیزی که سبب پیروزی آنها گردید آثار اين وسوسه ها از دل آنان بر چیده شد، و احساس کردند که شکست در برابر آنها قرار گرفته و هيچ تکیه گاهی برای آنها نیست بلکه کيفر و مجازات سختی از طرف خدا در انتظار آنهاست.

2- جمع دیگری که معتقدند که شيطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید، در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده می خوانيم: قریش به هنگامی که تصميم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت از حمله طائفه بنی کنانه بیمناک بودند، زیرا قبلا نیز با هم خصومت داشتند، در اين موقع ابلیس در چهره (سراقة بن مالک) که از سرشناسهای قبيله بنی کنانه بود به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد.

اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده، فرار کرد، لشکر نیز به دنبال ضربت های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به مکه باز گشتند گفتند سراقه بن مالک سبب فرار قریش شد، این سخن به گوش سراقه رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم، و به هنگامی که نشانه های مختلف وضع او را در میدان بدر به او یادآوری کردند همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی حتما نبوده و او از مکه حرکت نکرده، به این ترتیب معلوم شد که آن شخص سراقه بن مالک نبوده است.

دلیل طرفداران تفسیر اول این است که ابلیس نمی تواند در شکل انسانی ظاهر گردد در حالی که طرفداران تفسیر دوم می گویند دلیلی بر محال بودن این موضوع در دست نیست، به خصوص که نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر (ﷺ) و آمدن پیر مردی در شکل مردم نجد در دار الندوة نیز نقل کرده اند، به علاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهائی که در آیه فوق گذشت با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است.

ولی در هر حال آیه فوق نشان می دهد که مخصوصا در برنامه های گروهی، و جمعی، در صورتی که در مسیر حق یا باطل باشد یک سلسله امدادها و نیروهای الهی و یا نیروهای شیطانی فعالیت می کنند و آنها در هر چهرهای خودنمایی می کنند و پویندگان راه خدا باید مراقب این موضوع باشند.

در آیه بعد اشاره به روحیه جمعی از طرفداران لشکر شرک و بت پرستی در صحنه بدر می کند و می گوید: در آن هنگام منافقان و آنهایی که در دل آنها بیماری بود می گفتند: (این مسلمانان به آئین خود مغرور شده اند و با این گروه

کم و اسلحه ناچیز بگمان پیروزی، و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان، در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می شود گام نهاده اند!

(اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض غرھو لاء دینهم).

ولی آنها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از این حقیقت آگاهی ندارند که (هر کس بر خدا توکل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد خداوند او را یاری خواهد کرد، چه اینکه خداوند قادری است که هیچ کس در مقابل او یارای مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد) (و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم).

در اینکه منظور از (منافقان) و (الذین فی قلوبهم مرض) چه کسانی بوده اند مفسران گفتگوی بسیاری کرده اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد، زیرا قرآن مجید درباره منافقان که شرح حال آنها در آغاز سوره بقره آمده است می گوید (فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا). (در دل های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آنها می افزاید). (بقره آیه 10). و این گروه یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می کردند اما در باطن با آنها نبودند، و یا آنها که در مکه صفوف مشرکان پیوسته، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند در تعجب فرو رفتند و گفتند این جمعیت مسلمانان فریب دین و آئین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آنها خبر می دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می سازد، آیه بعد صحنه مرگ کفار و پایان زندگی شومشان را مجسم می کند، نخست روی سخن

را به پیامبر کرده می گوید: (اگر وضع عبرت انگیز کفار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می زدند و به آنها می گفتند عذاب سوزنده را بچشید، مشاهده می کردی، از سرنوشت رقت بار آنان آگاه می شدی)

(ولو ترى اذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحريق).

گرچه (تری) فعل مضارع است ولی با وجود (لو) معنی ماضی می بخشد، بنابر این آیه فوق اشاره بوضع گذشته کافران و مرگ دردناک آنان است، بهمین جهت جمعی از مفسران اشاره به مرگ آنها در میدان بدر بدست فرشتگان می دانند و بعضی از روایات تاءیید نشده نیز در این زمینه نقل کرده اند، ولی همانگونه که سابقا اشاره کردیم قرائنی در دست است که فرشتگان در میدان بدر مستقیما در جنگ دخالت نکردند، بنابر این آیه فوق اشاره به فرشتگان مرگ، و لحظه قبض روح و مجازات دردناکی است که در این لحظه بر دشمنان حق و گنهکاران بی ایمان وارد می سازند.

(عذاب الحریق) اشاره به مجازات روز قیامت است، زیرا در آیات دیگر قرآن مانند آیه 9 و 22 سوره حج، و 10 بروج نیز به همین معنی آمده است.

سپس می گوید به آنها گفته می شود: این مجازات دردناک که هم اکنون می چشید به خاطر اموری است که دستهایتان پیش از شما فراهم ساخته و به این جهان فرستاده است (ذلك بما قدمت ایدیکم).

تعبیر به (دست) به خاطر آن است که انسان غالب اعمال خویش را به کمک دست انجام می دهد و گر نه آیه فوق همه اعمال بدنی و روحی را شامل می گردد.

و در آخر آیه اضافه می کند خداوند هیچ گاه ظلم و ستم به بندگانش روا نمی دارد و هر گونه مجازات و کیفری در این جهان و جهان دیگر دامن آنها را بگیرد از ناحیه خود آنها است (وان الله لیس بظلام للعبید).

واژه (ظلام) صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است، علت انتخاب این واژه را در اینجا و مانند آن و هم چنین بحثهای دیگری پیرامون ظلم در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 195 بیان کردیم.



آیه (52) تا (54) و ترجمه

(كذأب آل فرعون و الذین من قبلهم كفروا بآیت الله فأخذهم الله بذنوبهم  
إن الله قوی شدید العقاب) (52) (ذلك بأن الله لم يك مغیرا نعمة أنعمها علی قوم  
حتى یغیروا ما بأفسهم و أن الله سمیع علیم) (53) (كذأب آل فرعون و الذین  
من قبلهم كذبوا بآیت ربهم فأهلكهم بذنوبهم و أغرقنا آل فرعون و كل كانوا  
ظلمین) (54)

ترجمه:

52- (حال این گروه مشرکان) همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی است  
که پیش از آنها بودند، آنها آیات خدا را انکار کردند خداوند هم آنان را به  
گناهانشان کیفر داد، خداوند قوی و کیفرش شدید است.

53 این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر  
نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و داناست.

54 این (درست) به حال فرعونیان و کسانی که پیش از آنها بودند می ماند  
که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را  
هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم و همه این گروهها ظالم (و ستمگر)  
بودند.

تفسیر

یک سنت تغییرناپذیر!

در این آیات به یک (سنت همی شگی الهی) درباره اقوام و ملتها اشاره شده  
تا این تصور پیش نیاید که آنچه درباره سرنوشت مشرکان میدان بدر و سرانجام  
شوم آنها گذشت یک حکم استثنائی و اختصاصی بوده است، بلکه این اعمال از

هر کس در گذشته سر زده، و یا در آینده سر زند، چنان نتایجی بیار خواهد آورد.

نخست می گوید: (چگونگی حال مشرکان قریش همانند دودمان فرعون و آنها که پیش از او بودند می باشد) (كذاب آل فرعون و الذین من قبلهم) (همانها که آیات خدا را انکار کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت) (كفروا بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم).

(زیرا خداوند قوی و با قدرت است و کیفر او نیز سخت و شدید است) (ان الله قوی شدید العقاب).

بنابر این تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قویتر همچون فرعونیان، و اقوام ضعیفتر را نیز در بر می گیرد.

سپس این موضوع را با ذکر ریشه اساسی مسأله، روشنتر می سازد و می گوید: (اینها همه به خاطر آن است که خداوند هر نعمت و موهبتی را به قوم و ملتی ببخشد هیچگاه آنرا دگرگون نمی سازد مگر اینکه خود آن جمعیت دگرگون شوند و تغییر یابند) (ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم).

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگیها و لیاقتها به مردم می رسد در ابتدا خدا نعمتهای مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، چنانچه نعمتهای الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند، و شکر آنرا که همان استفاده صحیح است بجا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد

اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد در این هنگام نعمتها را می گیرد و یا آنرا تبدیل به بلا و مصیبت می کند، بنابر این دگرگونیها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است.

در تعقیب این هدف بار دیگر قرآن اشاره به حال قدرتمندانی همانند فرعونیان و گروهی دیگر از اقوام پیشین می کند و می گوید: (وضع حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمتها و گرفتاری در چنگال کيفرهای سخت، همچون وضع و حالت فرعونیان و اقوام پیشین بود) (کدأب آل فرعون والذین من قبلهم).

(آنها نیز آیات پروردگارشان را که به منظور هدایت و تقویت و سعادت آنان نازل شده بود تکذیب کرده و زیر پا گذاشتند) (کذبوا بایات ربهم).  
(ما هم به خاطر گناهانشان هلاکشان کردیم) (فاهلکناهم بذنوبهم).  
(و فرعونیان را در میان امواج غرق ساختیم) (واغرقنا آل فرعون).  
(و تمام این اقوام و افرادشان ظالم و ستمگر بودند هم نسبت به خویشتن و هم نسبت به دیگران) (وکل کانوا ظالمین).

پاسخ به یک سوال

در اینجا پرسشی پیش می آید که چرا در این فاصله کوتاه آیه (کدأب آل فرعون...) با مختصر تفاوتی تکرار شده است؟

در جواب این سؤال به این نکته باید توجه داشت که گر چه تکرار و تاءکید در مسائل حساس و حیاتی یکی از اصول بلاغت است و در گفته های فصیحان و بلیغان همواره دیده می شود، ولی در آیات فوق تفاوت مهمی نیز وجود دارد که عبارت را از صورت تکرار خارج می سازد.

و آن این که آیه نخست اشاره به مجازاتهای الهی در مقابل انکار آیات حق می کند، و سپس حال آنها را در این قسمت به فرعونیان و اقوام پیشین تشبیه می نماید.

ولی در آیه دوم اشاره به دگرگونیهای نعمتهای دنیا و از میان رفتن مواهب الهی یعنی پیروزیها، امنیتها، قدرتها، و سایر افتخارات شده، سپس حالشان به حال فرعونیان و اقوام گذشته تشبیه گردیده.

در حقیقت در یک مورد سخن در سلب نعمتها و مجازاتهای ناشی از آن است و در مورد دیگر بحث از تغییر نعمتها و دگرگونیهای آن. در این آیات به دو نکته مهم اشاره شده که از هر نظر شایان توجه است.

نکته ها

#### 1- عوامل حیات و مرگ ملت ها

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پائینترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالیتترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند بدون اینکه کمترین اندیشه ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنائی حیات و مرگ ملتها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند.

بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آنها نسبت می دهند و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر به مفهوم تحریف یافته اش و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.

همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی (دردها) و (درمانها) و عوامل پیروزی و شکست گذارده، و می گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمینها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است!

ملتهائی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری بهم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند، و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی خبری به جای آگاهی و تردید، و دودلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن پروری و خودخواهی به جای فداکاری، و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله (ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم) برترین قانون حیات انسانها را بیان می کند، و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیلترین و روشنترین مکتب هاست، حتی به آنها که در عصر اتم، و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخهای

تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می پندارند اعلام می کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید آنهم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده اید!

راه دور نرویم تاریخ اسلام، و یا صحیحتر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزیهای درخشانی در آغاز کار و شکستهای تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیرو آفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود، و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرائید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آنهمه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسائل ابتدائی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فرا گرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدائی غذائی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند!

سرزمین فلسطین آنها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیونها کشته و مجروح در طی دویست سال! نتوانستند آنرا از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست

دادند! در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماهها و سالها چانه بزنند چانه ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد؟!.

آیا این وعده الهی که می فرماید (و کان حقا علينا نصر المؤمنین): (یاری مؤمنان بر عهده ماست) (روم 47) تخلف پذیرفته؟.

و یا اینکه می گوید (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین): (عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است) (مناققون 8) منسوخ گشته؟!.

و یا اینکه می گوید: (ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون): (در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست) (انبیاء 105) دگرگون شده است؟.

آیا خداوند العیاذ بالله از انجام وعدههای خود عاجز است؟ و یا وعدههای خویش را به دست فراموشی سپرده؟ و یا تغییر داده؟!... اگر چنین نیست پس چرا آنهمه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟!.

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤالها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن اینکه سری به اعماق قلبتان بزنید، و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید دگرگوניהا از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شماست که شایستگیها و لیاقتها را از میان بردید و به چنین روز غمانگیزی افتادید!

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوئیم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد، و سخن از آن بیهوده است.

بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آئید، پایه های ایمان را محکم کنید، اندیشه ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیتهایتان را به یاد آرید، دستها را به یکدیگر بفشارید، بپاخیزید و و فریاد

کشید، و بخروشید، و بجوشید قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها بکار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد، و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالتر تجدید خواهد شد.

بیائید عوض شوید: دانشمندانان بگویند و بنویسند، جنگجویانان پیکار کنند تجار و زحمتکشانتان تلاش کنند، جوانانان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی بیاندوزند، تا خون تازه‌ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آنچنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمیدهد تمام زمینها را با التماس بشما برگرداند!

ولی اینها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باور کردنش مشکل، و عمل کردن به آن مشکلتر است، ولی بهر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسئله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد ولی نباید فراموش کرد که ملت‌های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار در برابر خشم و اراده آهنین ملت‌ها در هم کوبیده می شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری یک سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی است که در انتظار بندگان با ایمان و پرجوش و با اخلاص است، ولی آنها را هم بیحساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم.



نخست اینکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده (ما انعم الله علی عبد بنعمة فسلبها ایاة حتی یدنب ذنبا یدنب ذنبا یدنب ذنبا یدنب ذنبا یدنب ذنبا): (خداوند هیچ نعمتی که به بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود).

در حدیث دیگری از آن امام (علیه السلام) می خوانیم: (خداوند پیامبری را مامور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در یرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده اند مگر اینکه من هم آنها را از آنچه دوست می دارند به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده ام، و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده اند من هم آنها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده ام).

## 2- جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع!

موضوع مهم دیگری که از آیات فوق به روشنی استفاده می شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر (جبر تاریخ) و (جبر زمان) و (محیط) نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می شود.

بنابر این آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می شوند، و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرائز تغییر ناپذیر و اصل وراثت می داند، و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرائط تولید می

داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می سازد.

انسان با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می سازد درد او از خود اوست و دوی او بدست خودش، تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد!

آیه (55) تا (59) و ترجمه

(إن شر الدواب عند الله الذين كفروا فهم لا يؤمنون) (55) (الذين عهدت منهم ثم ينفضون عهدهم في كل مرة وهم لا يتقون) (56) (فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم يذكرون) (57) (وإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم على سواء إن الله لا يحب الخائنين) (58) (ولا يحسن الذين كفروا سبقوا إنهم لا يعجزون) (59)

ترجمه:

55 بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی آورند.

56- کسانی که با آنها پیمان بستنی سپس هر بار عهد خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

57- اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابای آنچنان به آنها حمله کن که جمعیت‌هایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند).

58- و هر گاه (با ظهور نشانه هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته حمله غافلگیرانه کنند) به طور عادلانه به آنها اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست نمی‌دارد.

59- و آنها که راه کفر پیش گرفتند تصور نکنند (با این اعمال) پیروز می شوند (و از قلمرو کیفر ما بیرون می روند) آنها هرگز ما را عاجز نگو

## تفسیر

شدت عمل در برابر پیمان شکنان در این آیات به گروه دیگری از دشمنان اسلام که در طول تاریخ پر ماجرای پیامبر (ﷺ) ضربات سختی بر مسلمین وارد کردند و سرانجام نتیجه دردناک آنرا چشیدند اشاره می کند.

این گروه همان یهود مدینه بودند که مکرر با پیامبر (ﷺ) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند.

این آیات روش محکمی را که پیامبر با این گروه پیمان شکن باید در پیش گیرد بیان می کند، روشی که مایه عبرت دیگران و رفع خطر این گروه گردد. نخست آنها را بیارزشتترین موجودات زنده این جهان معرفی کرده می گوید: بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و همچنان به آن ادامه میدهند و به هیچ رو ایمان نمی آورند (ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون).

تعبیر به الذین کفروا شاید اشاره به این باشد که بسیاری از یهود مدینه قبل از ظهور پیامبر اسلام طبق آنچه در کتب خود دیده بودند نسبت به وی اظهار علاقه و ایمان می کردند، بلکه مبلغ او بودند و مردم را برای ظهورش آماده می ساختند، ولی پس از ظهورش چون منافع مادی خویش را در خطر دیدند به کفر گرائیدند و آنچنان در این راه سرسختی نشان دادند که هیچ امیدی به ایمان آنها نبود، آنچنان که قرآن می گوید فهم لا یؤمنون.

سپس می گوید اینها همان کسانی بودند که با آنها عهد و پیمان بستنی که لا اقل بی طرفی را رعایت کنند و در صدد آزار مسلمانان و کمک به دشمنان اسلام نباشند، ولی آنها هر بار پیمان خود را می شکستند (الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة).

نه از خدا شرم می کردند و نه از مخالفت فرمان او پرهیز داشتند و نه از زیر پا گذاردن اصول انسانی پروا مینمودند (و هم لا یتقون).

تعبیر به ینقضون و لا یتقون که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این می باشد که آنها کرارا پیمان خود را با پیامبر (ﷺ) شکستند. در آیه بعد طرز برخورد با این گروه پیمان شکن و بی ایمان و لجوج را چنین بیان می کند که: اگر آنها را در میدان جنگ بیایی و اسلحه به دست گیرند و در برابر تو بایستند آنچنان آنها را در هم بکوب که جمعیت هائی که در پشت سر آنها قرار دارند عبرت گیرند و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند (فاما تتقنهم فی الحرب فشردهم من خلفهم).

تتقنهم از ماده ثقف (بر وزن سقف) به معنی درک کردن چیزی از روی دقت و با سرعت است، اشاره به اینکه باید از موضع گیری های آنها به سرعت و با دقت آگاه شوی و پیش از آنکه ترا در یک جنگ غافلگیرانه گرفتار کنند مانند صاعقه بر سر آنها فرود آئی!

و شرد از ماده تشرید به معنی پراکنده ساختن تواءم با اضطراب است، یعنی آنچنان به آنها حمله کن که گروه های دیگر از دشمنان و پیمان شکنان متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند.

این دستور به خاطر آن است که دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده عبرت گیرند، و از دست زدن به جنگ خود داری کنند، و همچنین آنها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خود داری کنند و شاید همگی متذکر شوند (لعلهم یدکرون).

و اگر آنها در برابر تو در میدان حاضر نشدند ولی قرائن و نشانه هائی از آنها ظاهر شده است که در صدد پیمان شکنی هستند و بیم آن میرود که دست به

خیانت بزنند و پیمان خود را بدون اعلام قبلی یکجانبه نقض کنند، تو پیشدستی کن، و به آنها اعلام نما که پیمانشان لغو شده است (و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ اليهم على سواء).

مبادا بدون اعلام الغاء پیمانشان به آنها حمله کنی زیرا خداوند خائنان و کسانی که در پیمان خویش راه خیانت در پیش می گیرند دوست نمیدارد (ان الله لا يحب الخائنين) گرچه در آیه فوق به پیامبر اجازه داده شده که در زمینه ترس از خیانت و پیمان شکنی دشمن پیمان آنها را لغو کند ولی روشن است که این ترس بدون دلیل نخواهد بود حتما در زمینهای است که آنها مرتکب اعمالی می شوند که نشان میدهد در فکر پیمان شکنی و زدوبند با دشمن و حمله غافلگیرانه هستند، این مقدار از قرائن و علائم اجازه میدهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پیمان آنها را لغو شده اعلام کند.

جمله فانبذ اليهم از ماده انباز بمعنی افکندن و یا بمعنی اعلام کردن است، یعنی پیمان آنها را بسوی آنها بیفکن و الغا کن و لغو آن را اعلام نما.

تعبیر به علی سواء یا بمعنی این است که همانگونه که آنها پیمان خویش را عملاً لغو کرده اند تو هم از طرف خودت الغا کن، این یک حکم عادلانه و متساوی است، و یا اینکه بمعنی اعلام کردن به یک روش واضح و بی پیرایه و خالی از هر گونه خدعه و نیرنگ است.

به هر حال آیه فوق در عین اینکه به مسلمانان هشدار میدهد سعی کنند که مورد حمله پیمان شکنان قرار نگیرند رعایت اصول انسانی را در حفظ تعهدات و یا الغای پیمانها به آنها گوشزد می کند.

در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به این گروه پیمان شکن کرده به آنها هشدار میدهد و می گوید: مبادا آنها که راه کفر پیش گرفته اند تصور کنند با

اعمال خیانت آمیز خود پیروز شده اند و از قلمرو قدرت و کیفر ما بیرون  
رفته‌اند (ولا یحسبن الذین کفروا سبقوا).

آنها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد و از محیط قدرت ما بیرون نخواهند رفت  
(انهم لا یعجزون).

## آیه (60) تا (64) و ترجمه

(و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرين من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم و ما تنفقوا من شئ في سبيل الله يوف إليكم و أنتم لا تظلمون) (60) (و إن جنحوا للسلم فاجنح لها و توكل على الله إنه هو السميع العليم) (61) (و إن يريدوا أن يمدعوك فإن حسبك الله هو الذي أيدك بنصره و بالمؤمنين) (62) (و ألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الارض جميعا ما ألفت بين قلوبهم و لكن الله ألف بينهم إنه عزيز حكيم) (63) (يا أيها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين) (64)

ترجمه:

60- در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائی دارید از نیرو آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا می شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید.

به شما باز گردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

61- و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست.

62- و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است او همان کسی است که تو را با یاری خود و مومنان تقویت کرد.



63- و در میان دلهای آنها الفت ایجاد نمود، اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می کردی که در میدان دلهای آنها الفت بیفکنی نمیتوانستی ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد او توانا و حکیم است.

64- ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو

#### تفسیر

افزایش قدرت جنگی و هدف آن به تناسب دستورات گذشته در زمینه جهاد اسلامی، در نخستین آیه مورد بحث به یک اصل حیاتی که در هر عصر و زمان باید مورد توجه مسلمانان باشد اشاره می کند، و آن لزوم آمادگی رزمی کافی در برابر دشمنان است.

نخست می گوید و در برابر دشمنان هر قدر توانائی دارید از نیرو و قدرت آماده سازید (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة).

یعنی در انتظار نمانید تا دشمن به شما حمله کند و آنگاه آماده مقابله شوید، بلکه از پیش باید به حد کافی آمادگی در برابر هجومهای احتمالی دشمن داشته باشید.

سپس اضافه می کند: و همچنین به اندازه کافی اسبهای ورزیده برای میدان جهاد فراهم سازید (ومن رباط الخیل).

رباط به معنی بستن و پیوند دادن است، و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطه‌های برای نگهداری و محافظت به کار رفته، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت به طور کلی آمده است، و مرابطه به معنی محافظت مرزها و همچنین به معنی مراقبت از هر چیز دیگر می آید، و به محل بستن و نگاهداری حیوانات رباط گفته می شود و بهمین تناسب کاروانسرا را عرب رباط می گوید.

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت: 1 در جمله کوتاه فوق یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان، و مجد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده است، و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می کند.

کلمه قوه چه کلمه کوچک و پر معنایی است، نه تنها وسائل جنگی و سلاحهای مدرن هر عصری را در بر می گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرتهائی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می شود، اعم از نیروهای مادی و معنوی.

آنها که گمان می کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاحهای جنگی دارد، سخت در اشتباهند، زیرا ما در همین میدانهای جنگ عصر خود ملتھائی را دیدیم که با نفرات و اسلحه کمتر در برابر ملتھای نیرومندتر و با سلاحی پیشرفتهتر پیروز شدند، مانند ملت مسلمان الجزائر در برابر دولت نیرومند فرانسه!

بنابر این علاوه بر اینکه باید از پیشرفتهترین سلاحهای هر زمان به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی بهرهگیری کرد، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوه و نیروی مهمتری است پرداخت.

از قدرتهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، که آنها نیز در مفهوم قوه مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد.

جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه قوه تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می کند، مثلاً در بعضی از روایات می خوانیم که پیامبر (ﷺ) فرمود منظور از قوه تیر است.

و در روایت دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده می خوانیم که منظور از آن هر گونه اسلحه است.

و باز در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده می خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است.

و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب من لا یحضر آمده می خوانیم: منه الخضاب السواد: یکی از مصداقهای قوه در آیه موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است! یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جواتتری میدهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است، و این نشان میدهد که چه اندازه مفهوم قوه در آیه فوق وسیع است.

بنابر این آنها که تنها پارهای از روایات را دیده اند و کلمه قوه را به یک مصداق، محدود ساخته اند گرفتار اشتباه عجیبی شده اند.

ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده اند، نه از فراهم ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله دشمن در میان آنها خبری هست، و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی، و عجب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت سر انداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان میدانیم، و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام میافکنیم و می گوئیم اگر اسلام آئین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمانها عقب افتاده ایم؟!.

به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (واعدوا لهم ما استطعتم من قوه) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیر عالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان، در زندگی خود آن را بکار بندند، برای جبران عقبماندگیشان کافی است.

سیره عملی پیامبر (ﷺ) و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان میدهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه، و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچکی و بزرگی را از نظر دور نمیداشتند.

معروف است که در ایام جنگ حنین به پیامبر (ﷺ) خبر دادند که سلاح تازه مؤثری در یمن اختراع شده است، پیامبر (ﷺ) فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند!

در حوادث جنگ احد می خوانیم که پیامبر (ﷺ) در مقابل شعار بت پرستان اعلی هبل، اعلی هبل سربلند باد بت بزرگ هبل..

. شعار کوبندهتر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند الله اعلی و اجل: خدا برتر و بالاتر از همه چیز است، و در برابر شعار ان لنا العزی و لا عزی لکم: بت بزرگ عزی برای ماست و شما عزی ندارید بگویند: الله مولانا و لا مولا لکم: خداوند ولی و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما تکیه گاهی ندارید. این نشان میدهد که پیامبر (ﷺ) و مسلمانان حتی از تاثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند، و بهترین آنرا برای خود انتخاب می کردند.

دستور مهم فقهی اسلام در زمینه مسابقه تیراندازی و اسب سواری که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده، و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است.

2- نکته مهم دیگری که از آیه فوق استفاده می شود رمز جهانی و جاویدانی بودن آئین اسلام است، زیرا مفاهیم و محتویات این آئین آن چنان گسترده است

که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی گراید، جمله و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة هزار سال پیش مفهوم زندهای داشت، و امروز هم چنین است، و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع قوة نهفته است چون جمله ما استطعتم عام و کلمه قوة که به صورت نکره آمده است عمومیت آنرا تقویت کرده و هر گونه نیروئی را شامل می شود.

3 در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه چرا بعد از ذکر کلمه قوة که مفهومی چنین گسترده دارد مسئله اسبهای ورزیده جنگی مطرح شده است؟.

پاسخ این سؤال با یک جمله روشن می شود و آن اینکه آیه فوق در عین اینکه یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده، دستور خاصی هم برای عصر پیامبر (ﷺ)، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است، در حقیقت این مفهوم کلی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است، زیرا اسب اگر چه در میدانهای جنگ امروز با وجود تانکها و زرهپوشها و هواپیماها و هلیکوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می شد.

هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می کند و می گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را بانواع سلاحهای مخرب و ویرانگر درو کنید، و آبادیها و زمینها را به ویرانی بکشانید هدف این نیست که سرزمینها و اموال دیگران را تصاحب کنید، و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید، بلکه هدف این است که با این وسائل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید (ترهبون به عدوا الله و عدوكم).

زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حساب و منطق و اصول انسانی نیست، آنها چیزی جز منطق زور نمیفهمند!

اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آنها می شود، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی بوحشت میافتند و سر جای خود مینشینند.

هم اکنون که تفسیر این آیه را مینویسیم قسمت مهمی از سرزمینهای اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگر در زیر چکمه های سربازان اسرائیل است، هجوم ناجوانمردانهای که اخیرا به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند، و صدها نفر را بکشتن دادند، و آبادیها را به ویرانه های وحشتناکی مبدل ساختند، بر این ماجرای غمانگیز فصل تازه‌ای افزود.

در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور درست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران هم صدا شده اند، قطعنامه های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمینها مامور می کند، ولی این ملت چند ملیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست، چرا که زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهایی کرده اند، تنها منطقی که میتواند جوابگوی آنها باشد منطق و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة..

. ترهبون به عدو الله و عدوكم.

می باشد، گوئی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می گوید آنچه‌ان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمینهای غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند.

جالب توجه اینکه کلمه عدو الله را با عدو کم قرین ساخته اشاره به اینکه در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است، آنها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایمان و توحید و برنامه های انسانی دارد، باید در این زمینه ها هدف حملات یا دفاع شما باشند.

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر فی سبیل الله و یا جهاد فی سبیل الله است که نشان می دهد جهاد و دفاع اسلامی نه بشکل کشورگشائی سلاطین پیشین، و نه توسعه طلبی استعمارگران و امپریالیستهای امروز، و نه به صورت غارتگری قبائل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا، و در راه خدا، و در مسیر احیای حق و عدالت است.

سپس اضافه می کند، علاوه بر این دشمنانی که می شناسید دشمنان دیگری نیز دارید که آنها را نمی شناسید و با افزایش آمادگی جنگی شما آنها نیز می ترسند و بر سر جای خود می نشینند (و آخرین من دونهم لا تعلمونهم). در اینجا به دو نکته باید توجه کرد: 1 گرچه مفسران درباره این گروه احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی آن را اشاره به گروهی از یهود مدینه دانسته اند که عداوت خود را مخفی می داشتند، و بعضی دیگر آنرا اشاره به دشمنان آینده مسلمانان همچون امپراطوری روم و دربار ساسانیان که در آن روز مسلمانان احتمال در گیری با آنها را نمی دادند، دانسته اند، ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد آن است که منظور منافقانند زیرا آنها در میان صفوف مسلمین به طور ناشناخته وجود داشتند و در صورت آمادگی کامل سپاه اسلام آنان نیز به وحشت می افتادند و دست و پای خود را جمع می کردند.

شاهد این موضوع آیه 101 سوره توبه است که می گوید و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم: بعضی از اهل مدینه در نفاق و دورویی جسور و سرکش هستند تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم. این احتمال نیز وجود دارد که تمام گروههای دشمنان ناشناخته اسلام اعم از منافقان و غیر آنها در مفهوم آیه جمع باشند.

2- آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن اینکه تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سر حد مبارزه آنها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوة را نیز باید در نظر بگیرند و حد اکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته ای را در نظر می داشتند هیچگاه گرفتار حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی شدند.

و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می کند و آن اینکه تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی، و وسائل مختلف دفاعی، نیاز به سرمایه مالی دارد، لذا به مسلمانان دستور می دهد که باید با همکاری عموم این سرمایه را فراهم سازند، و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا دادهاید و هرگز گم نخواهد شد و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد (وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم).

و تمام آنها و بیشتر از آن به شما می رسد و هیچگونه ستمی بر شما وارد نمی گردد (وانتم لا تظلمون).

این پاداش، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و عظمت آن به شما می رسد، زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه های مالی او نیز بخطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست



خواهد داد، بنابر این ثروتهائی که در این راه صرف می شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عائد انفاق کنندگان خواهد شد. و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست با این حال نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت بلکه بالاترین سود و بهره را خواهید برد. جالب توجه اینکه در جمله بالا کلمه شیء که مفهوم وسیعی دارد بکار رفته، یعنی هر گونه چیزی اعم از جان و مال و قدرت فکری یا نیروی منطقی و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن انفاق کنید از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شما می دهد. در تفسیر جمله و انتم لا تظلمون این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که جمله عطف به جمله ترهبون باشد یعنی اگر نیروی کافی برای مقابله با دشمنان فراهم سازید آنها از حمله به شما وحشت می کنند و توانائی بر ظلم و ستم کردن به شما نخواهند داشت بنابر این ظلم و ستمی بر شما واقع نمی شود. هدف و ارکان جهاد اسلامی نکته دیگری که از آیه فوق استفاده می شود و پاسخگوی بسیاری از سوالات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است آیه به روشنی می گوید هدف این نیست که انسانها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید، بلکه همانطور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند، و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن شر دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود. آیا مخالفان یک چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده در ذهن خود ترسیم کرده اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می کنند، گاهی می گویند اسلام آئین شمشیر است، و گاهی می گویند اسلام برای تحمیل عقیده متوسل به

اسلحه شده است، و گاهی پیامبر اسلام را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می کنند! به عقیده ما جواب همه اینگونه ایرادها آن است که به قرآن باز گردند و در هدف نهائی این برنامه بیندیشند تا همه چیز بر آنها روشن شود. آمادگی برای صلح با اینکه آیه گذشته به قدر کافی هدف جهاد اسلامی را مشخص می ساخت ولی آیه بعد که پیرامون صلح با دشمن بحث می کند این حقیقت را روشن تر می سازد، می گوید اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب زن و تمایل نشان ده (و ان جنحوا للسلام فاجنح لها). این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد که اگر آنها به سوی صلح پر و بال بگشایند تو هم به سوی آن پر و بال بگشای، زیرا جنحوا از ماده جنوح به معنی تمایل آمده و به پر پرندگان نیز جناح گفته می شود زیرا هر یک از بالهای آنها به یک طرف متمایل است بنابراین در تفسیر آیه هم از ریشه لغت می توان استفاده کرد و هم از مفهوم ثانوی آن. و از آنجا که به هنگام امضای پیمان صلح غالباً افراد گرفتار تردیدها و دو دلیها می شوند به پیامبر دستور می دهد در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده و چنانچه شرائط آن منطقی و عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر و بر خدا توکل کن زیرا خداوند هم گفتگوهای شما را می شنود و هم از نیات شما آگاه است (و توکل علی الله انه هو السميع العليم). ولی با این حال به پیامبر و مسلمانان هشدار می دهد که ممکن است در پیشنهادهای صلح خدعه و نیرنگی در کار باشد و صلح را مقدمهای برای ضربه غافلگیرانه ای قرار دهند یا هدفشان تاءخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد اما از این موضوع نیز نگرانی به خود راه مده زیرا خداوند کفایت کار تو را می کند و در همه حال پشتیبان تو است (و ان یریدوا ان یخدعوك فان حسبك الله)

سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است زیرا اوست که تو را با یاری خود و بوسیله مؤمنان پاکدل تقویت کرد (هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین). بارها خطرات بزرگی برای تو فراهم ساختند و نقشه های خطرناکی طرح کردند که از طریق عادی غلبه بر آن ممکن نبود اما او تو را در برابر همه اینها حفظ کرد. به علاوه این مؤمنان مخلصی که گرد تو را گرفته اند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند قبلاً مردمی از هم پراکنده و با یکدیگر دشمن بودند خداوند نور هدایت بر آنها پاشید و در میان دلهای آنها الفت ایجاد کرد (و الف بین قلوبهم). سالیان دراز در میان طایفه اوس و خزرج در مدینه جنگ و خونریزی بود و سینه های آنها مالا مال کینه و عداوت، آنچنان که هیچ کس باور نمی کرد روزی آنها دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند و در یک صف قرار گیرند ولی خداوند قادر متعال این کار را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد، نه تنها اوس و خزرج که از طایفه انصار بودند چنین کشمکش را داشتند یاران مهاجر پیامبر که از مکه آمده بودند نیز پیش از اسلام با هم الفت دوستی نداشتند و چه بسا سینه هایشان از کینه های یکدیگر پر بود اما خداوند همه آن کینه ها را شست و از میان برد بطوری که از سیصد و سیزده نفر رزمندگان بدر که حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند ارتشی کوچک اما یک پارچه و نیرومند، متحد و متفق بوجود آمد که دشمن قوی پنجه خود را، در هم شکستند. سپس اضافه می کند فراهم ساختن این الفت و پیوند دلهای از طرق مادی و عادی امکانپذیر نبود اگر تمام آنچه را در روی زمین خرج می کردی هیچ گاه نمی توانستی در میان دلهایشان الفت ایجاد کنی (لو انفقنا ما فی الارض جميعا ما الفت بین قلوبهم). ولی این خدا بود که در میان آنها بوسیله ایمان الفت ایجاد کرد (ولکن الله الف بینهم). آنها که بوضع روحیه

افراد لجوج و کینه توز مخصوصا اقوام بی خبری همچون مردم عصر جاهلیت آشنا هستند می دانند اینگونه کینه ها و عداوتها را نه بوسیله مال و ثروت می شود شستشو کرد نه با جاه و مقام، تنها راه فرو نشاندن آن انتقام است همان انتقامی که به صورت زنجیره ئی تکرار خواهد شد و در هر بار چهره زشت آن هولناک تر و دامنه آن وسیعتر خواهد گردید، تنها چیزی که میتواند آن کینه های راسخ و ریشه دار را از میان ببرد ایجاد یک نوع انقلاب و دگرگونی در افکار و اندیشه ها و جانها است، آنچنان انقلابی که شخصیتها را دگرگون سازد و طرز تفکرها را عوض کند و در سطحی بسیار بالاتر از آنچه بودند قرار گیرند به طوری که اعمال گذشته در نظرشان پست و ناچیز و ابلهانه جلوه کند و به دنبال آن دست به یک خانه تکانی در اعماق وجود خود بزنند و زباله های کینه و قساوت و انتقامجوئی و تعصبات قبیلهای و مانده آن را بیرون بریزند و این کاری است که از پول و ثروت هرگز ساخته نیست بلکه تنها در سایه ایمان و توحید واقعی امکانپذیر است. و در پایان آیه اضافه می کند خداوند عزیز و حکیم است (انه عزیز حکیم). عزت او ایجاب می کند که هیچ کس را یارای مقاومت در مقابل او نباشد و حکمتش سبب می شود که همه کارهایش روی حساب باشد و لذا برنامه حساب شدهای دلهای پراکنده را متحد ساخت و در اختیار پیامبرش گذاشت تا نور هدایت اسلام را بوسیله آنها در همه جهان پخش کند. در اینجا به دو نکته باید توجه کرد: 1 بعضی از مفسران آیه فوق را تنها اشاره به اختلافات اوس و خزرج که از انصار بودند دانستهاند ولی با توجه به این که مهاجران و انصار هر دو در یک صف به یاری پیغمبر بر خواستند روشن می شود که مفهوم آیه یک مفهوم وسیع است شاید آنها چنین فکر کرده اند که تنها اختلاف در میان اوس و خزرج بود در حالی که هزار گونه اختلاف و

شکاف اجتماعی میان طبقه فقیر و غنی بوده و آقا کوچک و بزرگ این قبیله و آن قبیله وجود داشت شکافهایی که در سایه اسلام پر شد و آثار آن بر طرف گشت آنچنان که قرآن در جای دیگر می گوید (واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالق بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا) این نعمت بزرگ خدا را به خاطر داشته باشید که شما با هم دشمن بودید او در میان دل‌هایتان الفت ایجاد کرد و در پرتو نعمتش برادر یک دگر شدید (آل عمران 103). 2 این قانون تنها مربوط به مسلمانان نخستین نبوده امروز هم که اسلام سایه خود را بر سر هشتصد میلیون مسلمان جهان گسترده و از نژادهای مختلف و اقوام کاملا متفاوت و گروههای اجتماعی متنوع پیروانی دارد هیچ حلقه اتصالی نمی تواند آنها را بهم متحد و مربوط سازد (جز حلقه اتصال ایمان و توحید) اموال، ثروتها و تشویقهای مادی و کنگرها و کنفرانسها به تنهایی کاری از آنها ساخته نیست باید همان شعلهای در دلها افروخته شود که در قلوب مسلمانان نخستین بود و نصرت و پیروزی نیز تنها از همین راه اخوت اسلامی میسر است. در آخرین آیه مورد بحث برای تقویت روحیه پاک پیامبر (ﷺ) روی سخن را به او کرده می گوید: ای پیامبر خداوند و این مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی هستند و با کمک آنها میتوانی به هدف خود نائل شوی (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین). بعضی از مفسران نقل کرده اند که این آیه هنگامی نازل شد که طائفه یهود بنی قریظه و بنی نضیر به پیامبر (ﷺ) گفتند ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و ترا یاری خواهیم کرد) آیه بالا نازل شد و به پیامبر (ﷺ) هشدار داد که به آنها اعتماد و تکیه نکند، بلکه تکیه گاه خود را تنها خدا و مؤمنان قرار دهد.

حافظ (ابونعیم) که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب فضائل الصحابه به اسناد خود نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و منظور از مؤ منین علی (علیه السلام) است.

کرارا گفته ایم که اینگونه تفسیرها و شائن نزولها آیه را منحصر و محدود نمی کند بلکه منظور این است شخصی مانند علی (علیه السلام) که در صف اول مؤ منان قرار دارد نخستین تکیه گاه پیامبر بعد از خدا از میان مسلمین است هر چند که دیگر مؤ منان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند.

آیه (65) و (66) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَبْرُونَ  
يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا  
يَفْقَهُونَ) (65) (النَّ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ  
مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ  
اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) (66)

ترجمه:

65- ای پیامبر! مومنان را تحریک به جنگ (با دشمن) کن، هر گاه بیست  
نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند  
بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند  
که نمی فهمند!

66- هم اکنون خداوند از شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود  
دارد بنابراین هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروز  
می شوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد  
و خدا با صابران است.

تفسیر

منتظر برابری قوا نباشید!

در این دو آیه نیز دستورات نظامی و احکام جهاد اسلامی تعقیب می شود.  
در نخستین آیه به رسول اکرم دستور می دهد که (ای پیامبر! مسلمانان را  
تحریص و تشویق به جهاد با دشمن کن) (یا ایها النبی حرض المؤمنین علی  
القتال).

جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشته باشند باز قبل از شروع به جنگ باید آنها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح شارژ کرد، و این در برنامه تمام ارتش های آگاه جهان گنجانیده شده است که فرماندهان و افسران سپاه قبل از حرکت به سوی میدان جنگ و یا در میدان قبل از آغاز حمله با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می کنند و از خطر شکست بر حذر می دارند.

منتها دامنه این تشویق و تحریص در مکتب های مادی و مشابه آن محدود است، ولی در مکتبهای آسمانی بسیار گسترده تر است، توجه به فرمان پروردگار، و تاثیر ایمان به خدا، و یادآوری مقام شهدای راه حق، فضیلت و پاداش های بی حسابی که در انتظار آنها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشمن در صحنه جهاد وجود دارد، بهترین وسیله برای تشویق و تحریک روح سلحشوری و استقامت و پایداری در سربازان می باشد، در جنگهای اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آنچنان سربازان مجاهد را آماده می ساخت که سر از پا نمی شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می شدند.

در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هر چه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می سازد.

و به دنبال آن دستور دومی می دهد و می گوید: (اگر از شما بیست نفر سرباز با استقامت باشد بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کافران غلبه می کند) **(ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الف من الذین کفروا)**.



گر چه تعبیر آیه به صورت اخبار از غلبه یک نفر برده نفر است، ولی به قرینه آیه بعد که می گوید (الان خفف الله عنکم): (هم اکنون خدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد)... (روشن می شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده، و به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است.

سپس اشاره به علت این حکم کرده و می گوید (این بخاطر آن است که دشمنان بی ایمان شما جمعیتی هستند که نمی فهمند) (بانهم قوم لا یفقهون). این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان (آگاهی) و (پیروزی) یا (عدم آگاهی) و (شکست) وجود دارد؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار نزدیک و محکم است چه اینکه مؤمنان، راه خود را به خوبی می شناسند، هدف آفرینش و وجود خود را درک می کنند، و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند آنها می دانند برای چه می جنگند؟ و برای (که) پیکار می کنند و در راه (چه هدف مقدسی) فداکاری می نمایند، و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با (کیست)؟.

این مسیر روشن و این آگاهی، به آنان صبر و استقامت و پایداری می بخشد. اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان، درست نمی دانند برای چه می جنگند؟ و برای چه کسی مبارزه می کنند؟ و اگر در این راه کشته شدند خون آنها را چه کسی جبران خواهد کرد؟ تنها روی یک عادت و تقلید کورکورانه و یا تعصب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و نا آگاهی از

هدف و ندانستن پایان کار و نتیجه مبارزه، اعصاب آنها را سست می کند، و توان و استقامتشان را می گیرد، و از آنها موجودی ضعیف می سازد.

اما به دنبال دستور سنگین فوق، خداوند آن را چند درجه تخفیف می دهد و می گوید هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست در میان شما افرادی ضعیف و سست هستند) (الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا).

سپس می گوید: (در این حال اگر از شما صد نفر سرباز با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می شوند) (فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا ماتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله).

ولی در هر حال فراموش نکنید که (خداوند با صابران است) (والله مع الصابرين).

#### نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1- آیا آیه نخست منسوخ شده؟

همانطور که مشاهده کردیم آیه نخست، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشگر دشمن ده برابر آنها باشد از مقابله با آنها سرباز نزنند، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است.

این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اول را بوسیله آیه دوم منسوخ بدانند، و یا آیه اول را بر یک حکم مستحب و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند، یعنی اگر تعداد دشمنان حداکثر دو برابر تعداد مسلمانان باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب نشینی نکنند، اما اگر بیش از دو برابر باشد تا

ده برابر می توانند از جهاد خودداری کنند، اما بهتر آن است که باز هم دست از جهاد بر ندارند.

ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که اختلاف ظاهری که بین دو آیه دیده می شود نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب، بلکه هر یک از این دو حکم مورد معینی دارد: به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می کند.

بنابراین دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرایط متفاوت است، و به این ترتیب نسخی در اینجا وجود ندارد و اگر می بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجه داشته باشیم که (نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که تخصیص را هم شامل می شود).

## 2- افسانه موازنه قوا

آیات فوق به هر صورت این حکم مسلم را در بر دارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند بلکه گاهی با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند، و جالب اینکه در بیشتر میدانهای جنگی اسلام تعادل قوا به سود دشمن بهم خورده بود و مسلمین غالباً در اقلیت بوده اند، نه تنها در جنگهایی که در زمان پیامبر (ﷺ) اتفاق افتاد، مانند بدر و احد و احزاب، و یا جنگهایی مثل موته که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حداقل عددی که از نفرات دشمن نوشته اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود، بلکه در

جنگهایی که بعد از پیامبر (ﷺ) رخ داد این تفاوت به نحو حیرت انگیزی وجود داشت، مثلاً تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه ساسانی پنجاه هزار نفر، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصد هزار نفر نوشته اند.

در واقعه (یرموک) که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده اند لشگری را که هرقل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد!!  
و عجیبتر این که نوشته اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می شد.

شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است، ولی چه چیز سبب می شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمانها جبران گردد؟

پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یکجا می گوید: (عشرون صابرون) (بیست نفر با استقامت) (و مائة صابرة) (یکصد نفر با استقامت).

یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است سبب می شد که هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند.

و در جای دیگر می گوید (یانهم قوم لا یفقهون) یعنی عدم آگاهی آنها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان، کمبود نفرات را جبران می کند.

و در جای دیگر تعبیر به (اذن الله) می کند، یعنی امدادهای الهی و کمک های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان با ایمان و پر استقامت است.

امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند، اما عجب این است که در بسیاری از میدانهای جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند، ولی باز هم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس مسلمین نخستین گام بر می دارند.

اینها بخاطر آن است که آگاهی کافی متأسفانه در مسلمانان امروز نیست، روح استقامت را به خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده اند، حمایتهای الهی نیز بخاطر آلودگی به گناه از آنها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده اند!

ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرا رسد که مفهوم آیات فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلت بار کنونی پایان دهند.

3- جالب توجه اینکه در آیه اول که سخن از نسبت یک و ده است برای مثال (عشرون) یعنی بیست نفر، و (ماتین) یعنی دویست نفر انتخاب شده، اما در آیه دوم که سخن از نسبت دو برابر است، مثال یکصد نفر در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر انتخاب شده.

این تفاوت مثال گویا به خاطر بیان این حقیقت است که افراد قوی الاراده و با ایمان حتی می توانند از بیست نفر یک لشکر بسازند در حالی که افراد ضعیف از چنین عدد کمی نمی توانند یک لشکر تهیه کنند بلکه باید از چندین برابر آن لشکر فراهم سازند.

## آیه (67) تا (71) و ترجمه

(ما كان لنبي اءن يكون له اءسرى حتى يثخن فى الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم) (67) (لولا كتب من الله سبق لمسكم فيما اءخذتم عذاب عظيم) (68) (فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا و اتقوا الله إن الله غفور رحيم) (69) (يا أيها النبى قل لمن فى أیدیكم من الا سرى إن یعلم الله فى قلوبكم خیرا یؤتکم خیرا مما أخذ منکم و یغفر لکم و الله غفور رحیم) (70) (وإن یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم و الله علیم حکیم) (71)

ترجمه:

67- هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملا بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است.

68- اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی که (از اسیران) گرفتید به شما می رسید.

69- اکنون از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا بپرهیزید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

70- ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند خیری در دلهای شما بداند (و نیات نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می دهد، و شما را می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

71- اما اگر بخواهند با تو خیانت کنند (موضوع تازه ای نیست) آنها پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند و خداوند (شما را) بر آنها پیروز کرد و خداوند دانا و حکیم است.

#### تفسیر

#### اسیران جنگی

در آیات گذشته قسمت‌های مهمی از احکام جهاد و درگیری با دشمنان بیان شد، در آیات مورد بحث با ذکر قسمتی از احکام اسرای جنگی این بحث تکمیل می‌شود، زیرا جنگها معمولاً با مسأله گرفتن اسیر تواءمند، و طرز رفتار با اسرای جنگی از نظر جنبه‌های انسانی و هم چنین هدفهای جهاد فوق العاده اهمیت دارد.

نخستین مطلب مهمی را که در این زمینه بیان می‌کند، این است که می‌گوید: (هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی داشته باشد، تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند و ضربه‌های کاری و اطمینان بخش بر پیکر دشمن وارد سازد) (ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یشخن فی الارض).

(یشخن) از ماده (ثخن) بر وزن (شکن) در اصل به معنی ضخامت و غلظت و سنگینی آمده است، سپس به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و قوت و قدرت و شدت اطلاق شده.

گروهی از مفسران (حتی یشخن فی الارض) را به معنی مبالغه و شدت در کشتار دشمن گرفته‌اند و می‌گویند معنی این جمله این است که گرفتن اسیران جنگی باید بعد از کشتار فراوان دشمن باشد، ولی با توجه به کلمه (فی الارض) (در زمین) و با توجه به ریشه این لغت که به معنی شدت و غلظت است، روشن

می شود که معنی اصلی جمله چنین نیست، بلکه منظور اصلی تفوق کامل بر دشمن و نشان دادن قوت و قدرت و محکم کردن سیطره خود بر منطقه است. ولی از آنجا که گاهی در هم کوبیدن و کشتار دشمن سبب تحکیم موقعیت مسلمانان می شود یکی از مصادیق این جمله در شرایط خاصی کشتار دشمن می تواند بوده باشد، نه مفهوم اصلی جمله!

به هر حال آیه مورد بحث مسلمانان را توجه به یک نکته حساس جنگی می دهد، و آن اینکه هیچگاه مسلمانان پیش از شکست کامل دشمن نباید به فکر گرفتن اسیر باشند، زیرا چنانکه از پاره ای از روایات استفاده می شود، بعضی از مسلمانان تازه کار در میدان (بدر) سعی داشتند دشمن را تا ممکن است اسیر کنند، برای اینکه طبق معمول جنگهای آن روز؛ پس از خاتمه جنگ، مبلغ قابل ملاحظه ای به نام (فدیه) یا (فداء) می گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می کردند.

این کار ممکن است بعضی از مواقع کار خوبی محسوب شود، ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن کار خطرناکی است، زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دستهای آنها و انتقال آنان به یک محل مناسب در بسیاری از اوقات جنگجویان را از اصل هدف جنگ باز می دارد، و چه بسا به دشمن زخم خورده امکان می دهد که حملات خود را تشدید و جنگجویان را در هم بکوبند، همان گونه که در حادثه جنگ احد توجه به جمع آوری غنائم گروهی از مسلمانان را به خود مشغول ساخت، و دشمن از فرصت استفاده کرد و ضربه نهائی خود را بر آنها وارد کرد!

بنابراین گرفتن اسیر تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی



در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیاندازد. اما به محض حصول اطمینان از این موضوع، هدف انسانی ایجاب می کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند.

این دو نکته مهم (نظامی) و انسانی در آیه فوق در عبارت کوتاهی بیان شده است.

سپس آن گروه را که بر خلاف این دستور رفتار کردند مورد ملامت قرار داده و می گوید: (شما تنها به فکر جنبه های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در حالیکه خداوند سرای جاویدان و سعادت همی شگی را برای شما می خواهد (تریدون عرض الدنيا والله یرید الاخرة)).

(عرض) به معنی (امور ناپایدار) است و از آنجا که سرمایه های مادی این جهان پایدار نمی مانند (عرض الدنيا) به آنها گفته شده.

البته همانطور که گفتیم توجه به جنبه های مادی اسیران جنگی و غفلت از اهداف نهائی یعنی پیروزی بر دشمن نه تنها به سعادت و پاداش اخروی لطمه می زند، بلکه از نظر زندگی این جهان و سربلندی و عزت و آرامش نیز زیان بخش است، در حقیقت این اهداف نهائی از امور پایدار این جهان محسوب می شود، و به تعبیر دیگر نباید به خاطر منافع آنی و زودگذر، منافع مستمر آینده را به خطر افکند!

و در پایان آیه می فرماید دستور فوق در واقع آمیخته ای از عزت و پیروزی و حکمت و تدبیر است، چون از ناحیه خداوند صادر شده و خداوند عزیز و حکیم است (والله عزیز حکیم).

در آیه بعد بار دیگر به ملامت و توبیخ کسانی که برای تاءمین منافع زودگذر مادی مصالح مهم اجتماعی را به خطر افکندند، پرداخته، می گوید: (اگر فرمان

سابق خدا نبود عذاب و کیفر بزرگی به خاطر اسیرانی که گرفتید به شما می رسید) (لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم)

درباره جمله (لولا کتاب من الله سبق) مفسران، احتمالات گوناگون داده اند، ولی آنچه مناسبتر با تفسیر مجموع آیه است، این است که: (اگر نه این بود که خداوند از پیش مقرر داشته است که تا حکمی را به وسیله پیامبرش برای بندگان بیان نکرده آنها را مجازات نکند، شما را به خاطر اینکه به دنبال گرفتن اسیران به منظور جلب منافع مادی رفتید و موقعیت ارتش اسلام و پیروزی نهائی آن را به خطر افکندید، سخت کیفر می داد، ولی همانگونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده، سنت پروردگار این است که نخست احکام را تبیین می کند سپس متخلفین را کیفر می دهد) مانند (وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا) (سوره اسراء آیه 15).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

1- ظاهر آیات فوق همانگونه که گفتیم بحث پیرامون گرفتن اسیران جنگی است، نه مسأله گرفتن (فدیه) بعد از جنگ، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات که در فهم تفسیر آیه برای جمعی از مفسران پیدا شده خود بخود حل خواهد شد.

و نیز ملامت و سرزنش متوجه گروهی است که قبل از پیروزی کامل مشغول گرفتن اسیران به منظور هدفهای مادی شدند، و هیچگونه ارتباطی با شخص پیامبر (ﷺ) و آن دسته از مؤمنان که هدف جهاد را تعقیب می کردند، ندارد. بنابراین بحثهایی از قبیل اینکه آیا پیامبر (ﷺ) در اینجا مرتکب گناهی شده و چگونه با مقام عصمت او سازگار است، همگی بی مورد است.

همچنین احادیثی که در بعضی از کتب اهل تسنن در تفسیر آیه وارد شده و می گوید آیه مربوط به اقدام پیامبر و مسلمانان به گرفتن فدیه در مقابل اسیران جنگی بعد از جنگ بدر و قبل از اجازه خداوند است، و اینکه تنها کسی که مخالف با فدیه و طرفدار کشتن اسیران جنگی بود عمر یا سعد بن معاذ بود و پیامبر درباره او فرمود اگر عذابی از طرف خدا نازل می شد هیچ کس از ما جز عمر و یا سعد بن معاذ نجات نمی یافت!! همه این بحثها بی اساس و این گونه روایات از تفسیر آیه به کلی بیگانه است، بخصوص اینکه نشانه جعل در این احادیث کاملا ظاهر است، زیرا مقام عمر یا سعد بن معاذ را حتی بالاتر از مقام پیامبر قرار داده است!!

2- آیات فوق هیچگونه مخالفتی با گرفتن فداء و آزاد ساختن اسیران جنگی در صورتی که مصلحت جامعه اسلامی ایجاب کند، ندارد بلکه می گوید نباید مجاهدین به این منظور دست به گرفتن اسیر بزنند، بنابراین با آیه 4 سوره محمد از هر نظر موافق است آنجا که می گوید: **(فاذالقیتم الذین کفروا فضرِب الرقاب حتی اذا المئتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء):**

(هنگامی که با کافران (و دشمنانی که حق حیات برای شما قائل نیستند) در میدان جنگ روبرو شدید، ضربات خود را بر گردن آنان فرود آرید تا هنگامی که بر آنها غلبه کنید، در این هنگام دیگر آنها را نکشید بلکه ببندید و اسیر سازید، سپس یا آنها را بدون گرفتن (فداء) و یا با گرفتن (فداء) آزاد کنید).

ولی در اینجا به یک نکته باید توجه داشت و آن اینکه هرگاه در میان اسیران جنگی افراد خطرناکی وجود داشته باشند که آزادی آنها، موجب برافروخته شدن مجدد آتش جنگ و به خطر افتادن پیروزی گردد، مسلمانان حق دارند اینگونه

افراد خطرناک را نابود کنند، دلیل این موضوع در خود آیه و در تعبیر (بئس) و (اثنتموهم) نهفته شده است.

به همین دلیل در پاره ای از روایات وارد شده که پیامبر دستور داد دو نفر از اسیران جنگ بدر را به نام (عقبه ابن ابی معیط) و (نضر بن حارث) را به قتل برسانند. و هیچ گونه فدائی از آنان نپذیرند. (تفسیر نور الثقلین جلد 2 صفحه 135)

3- در آیات بالا بار دیگر تاءکید پیرامون مسأله آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر دیده می شود، زیرا می گوید خداوند برای شما سرای جاویدان می خواهد در حالی که گروهی از شما در بند منافع مادی زودگذر هستید. در آیه بعد اشاره به یکی دیگر از احکام اسیران جنگی و آن مسأله گرفتن (فداء) شده است.

بطوریکه در بعضی از روایات که در مورد (شأن نزول) آیات مورد بحث وارد شده، می خوانیم: بعد از پایان جنگ بدر و گرفتن اسیران جنگی و پس از آنکه پیامبر (ﷺ) دستور داد که دو نفر از اسیران خطرناک (عقبه) و (نضر) را گردن بزنند، گروه انصار به وحشت افتادند که نکند این دستور درباره سایر اسیران اجرا شود (و از گرفتن فدا محروم بمانند) لذا به پیغمبر (ﷺ) عرض کردند ما هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردیم و اینها از قبیله تو و اسیران تواند، آنها را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنها (فداء) بگیریم (پیامبر ﷺ در انتظار نزول وحی آسمانی در این باره بود) آیات مورد بحث نازل شد و اجازه گرفتن (فداء) در مقابل آزادی اسیران داد.

و نیز در روایت نقل شده که بیشترین مبلغی که برای آزادی اسیران تعیین شده بود چهار هزار درهم و کمترین مبلغ هزار درهم بود. هنگامی که این

موضوع به گوش قریش رسید، یکی پس از دیگری مبلغ (فداء) را فرستادند تا اسیران خود را آزاد کنند.

عجیب اینکه داماد پیامبر (ﷺ) (ابی العاص) نیز در میان اسیران بود، دختر پیامبر (ﷺ) یعنی زینب همسر ابوالعاص گردنبدی را که (خدیجه) در عروسیش به او داده بود به عنوان (فداء) نزد پیامبر (ﷺ) فرستاد. هنگامی که چشم پیامبر (ﷺ) به گردنبد افتاد خاطره خدیجه آن زن فداکار و مجاهد در نظرش مجسم شد، فرمود خدا رحمت کند خدیجه را، این گردنبدی است که جهیزه دخترم (زینب) قرار داد (و طبق بعضی دیگر از روایات به احترام خدیجه از پذیرفتن گردنبد خودداری کرد، و برای رعایت حقوق مسلمانان موافقت آنها را در این کار جلب نمود).

سپس پیامبر (ﷺ) (ابوالعاص) را آزاد کرد، به شرط اینکه دخترش زینب را (که قبل از اسلام به همسری ابوالعاص در آورده بود) به مدینه نزد پیامبر (ﷺ) بفرستد، او نیز این شرط را پذیرفت و بعدا هم به آن وفا کرد.

به هر حال آیه فوق به مسلمانان اجازه می دهد که از این غنیمت جنگی (یعنی مبلغی را که در برابر آزادی اسیران می گرفتند) استفاده کنند و می گوید: (از آنچه به غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و بهره گیرید) **(فکلوا مما غنمتم حلالا طیباً)**.

این جمله ممکن است معنی وسیعی داشته باشد، و علاوه بر موضوع فداء سایر غنائم را نیز شامل شود.

سپس به آنها دستور می دهد که (تقوی را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید). **(وانتقوا الله)**.

اشاره به اینکه مباح بودن اینگونه غنائم نباید سبب شود که هدف مجاهدین در میدان جهاد جمع غنیمت و یا گرفتن اسیر به خاطر (فداء) باشد. و اگر در گذشته چنین نیات زشتی در دل داشتند، بیرون کنند، و نسبت به گذشته وعده عفو و آمرزش می دهد و می گوید: (خداوند غفور و رحیم است) (ان الله غفور رحیم).

آیا گرفتن فداء منطقی و عادلانه است؟

در اینجا سؤال پیش می آید که گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

ولی با کمی دقت پاسخ این سؤال روشن می شود، که (فداء) در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود، گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند، یکی از طرق گرفتن خسارت مسأله (فداء) است، و با توجه به اینکه مبلغ (فداء) در آن روز درباره اسیران ثروتمند چهار هزار درهم و درباره افراد کم ثروت یک هزار درهم، تعیین شده بود، معلوم می شود که مجموع اموالی که از این راه از قریش گرفته شد چندان قابل ملاحظه نبود حتی پاسخگوی خسارتهای مالی و انسانی که بر سپاه اسلام وارد شده بود، محسوب نمی شد.

از این گذشته اموال زیادی از مسلمانان در مکه به هنگامی که مجبور شدند بر اثر فشار قریش، به مدینه هجرت کنند در دست دشمن باقی مانده بود، و از این نظر نیز مسلمانان حق داشتند که آنرا جبران کنند.

توجه به این نکته نیز لازم است که گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد، و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند، اسیران جنگی را مبادله کند، و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد چنانکه در آیه 4 سوره محمد (ﷺ) به آن اشاره شده و تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد.

مسأله مهم دیگری که در مورد اسیران جنگی وجود دارد موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آنها است، این موضوع در مکتبهای مادی ممکن است مطرح نباشد، ولی در جهادی که برای آزادی و اصلاح انسانها و تعمیم حق و عدالت صورت می گیرد، حتما مطرح است.

لذا در چهارمین آیه مورد بحث به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که اسیران را با بیان دلگرم کننده ای به سوی ایمان و اصلاح روش خود دعوت و تشویق کند، و می گوید: ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند در دلهای شما خیر و نیکی بداند بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما می بخشد، (یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم).

منظور از کلمه (خیرا) در جمله (ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا) همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از (خیرا) در جمله بعد پادشهای مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آنها می شود، و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان فداء پرداخته اند.

علاوه بر این پادشها لطف دیگری نیز درباره شما کرده و گناهای را که در سابق و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید، می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است). (و یغفر لکم و الله غفور رحیم)

و از آنجا که ممکن بود بعضی از اسیران از این برنامه سوء استفاده کنند و با اظهار اسلام به قصد خیانت و انتقامجویی در صفوف مسلمانان درآیند، در آیه بعد هم به آنها اخطار می‌کند، و هم به مسلمانان هشدار می‌دهد و می‌گوید: (و اگر بخواهند به تو خیانت کنند چیز تازه ای نیست، آنها پیش از این هم به خدا خیانت کردند)، (و ان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل).

چه خیانتی از این بالاتر که ندای فطرت را نشنیده گرفته و حکم عقل را پشت سر انداختند، و برای خدا شریک و شبیه قائل شدند، و آئین خرافی بت پرستی را جانشین توحید ساختند.

ولی اینها نباید فراموش کنند که (خداوند تو و یارانت را بر آنها پیروز کرد) (فامکن منهم).

در آینده نیز اگر راه خیانت را بپویند به پیروزی نخواهند رسید، باز هم گرفتار شکست خواهند شد.

خداوند از نیت آنها آگاه است و دستوراتی را که درباره اسیران داده است بر طبق حکمت می‌باشد، زیرا (خداوند علیم و حکیم است) (و الله علیم حکیم).

در تفسیرهای شیعه و اهل سنت در ذیل دو آیه فوق نقل شده که گروهی از انصار از پیامبر (ﷺ) اجازه خواستند که از (عباس) عموی پیامبر (ﷺ) که در میان اسیران بدر بود به احترام آن حضرت (ﷺ) فدیة گرفته نشود، ولی پیامبر (ﷺ) فرمود: (و الله لا تدرن منه درهما) یعنی به خدا سوگند، حتی از یک درهم آن نیز صرف نظر نکنید. (اگر گرفتن فداء قانون خدا است باید درباره همه حتی عموی من اجرا شود، و فرق میان او و سایرین نباشد).



پیامبر (ﷺ) به عباس فرمود از طرف خودت و فرزند برادرت (عقیل بن ابی طالب) باید فداء دهی، عباس (که علاقه خاصی به مال داشت) گفت ای محمد! می خواهی مرا چنان فقیر کنی که دست پیش روی طایفه قریش دراز کنم؟! پیامبر (ﷺ) گفت از همان ذخیره ای که نزد همسرت ام الفضل گذاری و گفتم اگر من در میدان جنگ کشته شدم، این مال را مخارج خود و فرزندانم قرار ده، فدیة را بپرداز!

عباس از این موضوع سخت در تعجب فرو رفت، و گفت چه کسی این خبر را به تو داده؟ (در حالی که کاملاً محرمانه بوده است) پیامبر (ﷺ) فرمود جبرئیل از طرف خداوند.

عباس گفت سوگند به کسی که محمد (ﷺ) به آن سوگند یاد می کند، هیچ کس جز من و همسرم از این راز آگاهی نداشت، سپس گفت (اشهد انک رسول الله) و مسلمان شد.

همه اسیران بدر پس از آزادی به مکه بازگشتند، جز (عباس) و (عقیل) و (نوفل) که قبول اسلام کردند و در مدینه ماندند، و آیات فوق اشاره به وضع آنها می کند.

در مورد اسلام آوردن عباس در بعضی از تواریخ چنین آمده که پس از قبول اسلام به مکه بازگشت، و پیامبر (ﷺ) را به وسیله نامه از توطئه های مشرکان آگاه می ساخت سپس قبل از سال هشتم هجرت سال فتح مکه به مدینه هجرت نمود.

در کتاب (قرب الاسناد) از امام باقر (ع) از پدرش امام سجاد (ع) چنین نقل شده که روزی اموال قابل ملاحظه ای نزد پیامبر (ﷺ) آوردند، پیامبر (ﷺ) رو به عباس کرد و فرمود عبایت را بگشا، و قسمتی از این مال

را برگیر، عباس چنین کرد، سپس پیغمبر (ﷺ) فرمود این از همان است که خداوند فرموده و آیه (یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم...) را تلاوت کرد. اشاره به اینکه وعده خدا راجع به جبران اموالی که از شما گرفته شده هم اکنون عملی شد.

و از این حدیث معلوم می شود، که پیامبر (ﷺ) در صدد بود اسیرانی را که اسلام آوردند به نحو احسن تشویق و اموالی را که پرداخته اند به طرز بهتری جبران کند.

## آیه (72) تا (75) و ترجمه

(إن الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله والذين أؤوا  
ونصروا أولئك بعضهم أولياء بعض والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من وليتهم  
من شيء حتى يهاجروا أو إن استنصروكم في الدين فعليكم النصر- إلا على قوم  
بينكم وبينهم ميثق والله بما تعملون بصير) (72) (والذين كفروا بعضهم  
أولياء بعض إلا تفعلوه تكن فتنة في الأرض وفساد كبير) (73) (والذين آمنوا  
وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين أؤوا ونصروا أولئك هم المؤمنون حقا لهم  
مغفرة ورزق كريم) (74) (والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم  
فأولئك منكم وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتب الله إن الله بكل شيء  
عليم) (75)

ترجمه:

72- آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در  
راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، اولیاء (یاران و مسئولان  
و مدافعان) یکدیگرند، و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچگونه  
ولایت (و تعهد و مسئولیت) در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (تنها) اگر از  
شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند بر شما است که آنها را یاری کنید جز  
برضد گروهی که

میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می  
کنید بینا است.

73- و آنها که کافر شدند اولیاء (و یاران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (ابن  
دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی میدهد.

74- و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و جهاد در راه خدا کردند، و آنها که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤمنان حقیقی اند، برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است.

75- و آنها که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند از شما هستند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خدا مقرر داشته سزوارترند خداوند به همه چیز دانا است

### تفسیر

چهار گروه مختلف این آیات که آخرین فصل سوره انفال است بحثی را درباره مهاجرین و انصار و گروههای دیگر مسلمین و ارزش وجودی هر یک از آنان، مطرح کرده و بحثهای گذشته پیرامون جهاد و مجاهدان را بدین وسیله تکمیل می کند.

به تعبیر دیگر در این آیات نظام جامعه اسلامی از نظر پیوندهای مختلف بیان شده است، زیرا برنامه (جنگ) و (صلح) مانند سایر برنامه های عمومی بدون در نظر گرفتن یک پیوند صحیح اجتماعی ممکن نیست.

در این آیات سخن از پنج گروه که چهار گروه آن از مسلمانان و یک گروه از غیر مسلمانانند به میان آمده است: آن چهار گروه عبارتند از:

1- مهاجران نخستین

2- انصار و یاران مدینه

3- آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند.

4- آنها که بعدا ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.

در نخستین آیه مورد بحث می گوید: (کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند

و یاری کردند اولیاء و هم پیمان و مدافعان یکدیگرند) (ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللہ و الذین آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولیاء بعض).

در این قسمت از آیه اشاره بدو گروه اول و دوم شده است، یعنی مؤمنانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند، و مؤمنانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آنها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.

جالب توجه اینکه برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان، دوم هجرت، و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا و در مورد (انصار) دو صفت ذکر شده نخست (ایواء) (پناه دادن) دوم یاری کردن و با ذکر جمله (بعضهم اولیاء بعض) همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می داند.

در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله (تار) و دیگری به منزله (پود) بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می گوید: (آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند هیچگونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا اقدام به هجرت کنند) (و الذین آمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا)

و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آنرا درباره این گروه اثبات می کند و می گوید: (هرگاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما بخاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان

قرار گیرند) بر شما لازم است که بیاری آنها بشتابید) (وان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر).

(مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک  
مخاصمه بسته شده) (الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق)

و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان  
مشترک قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته اند واقع شوند  
احترام به پیمان از دفاع از این گروه بیحال لازمتر است!

و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسئولیتها و دقت در انجام این  
مقررات می گوید (و خداوند به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است) (والله  
بما تعملون بصیر)

همه اعمال شما را می بیند و از تلاشها و کوششها و مجاهدتها و احساس  
مسئولیتها آگاه است، همچنین از بی اعتنائی و سستی و تنبلی و عدم احساس  
مسئولیت در برابر این وظائف بزرگ با خبر می باشد!

در آیه دوم به نقطه مقابل جامعه اسلامی، یعنی جامعه کفر و دشمنان اسلام  
اشاره کرده و می گوید: (آنها که کافر شدند بعضی اولیای بعضی دیگرند) (و  
الذین کفروا بعضهم اولیاء بعض)

یعنی پیوند آنها تنها با خودشان است، و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته  
باشید، و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمائید،  
نه به آنها پناه دهید و نه از آنها پناه بخواهید، و بطور خلاصه آنها نباید در تار  
و پود جامعه اسلامی داخل باشند، و نه شما در تار و پود جامعه آنها.

سپس به مسلمانان هشدار می دهد که اگر (این دستور مهم اسلامی را نادیده  
بگیرید، فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد  
آمد)

(تفعلوه تكن فتنة في الارض و فساد كبير).

چه فتنه و فسادی از این بالاتر که خطوط پیروزی شما محو می گردد و دسائس دشمنان در جامعه شما کارگر می شود، و نقشه های شوم آنها در راه برانداختن آئین حق و عدالت از نو جان می گیرد. در آیه بعد بار دیگر روی اهمیت مقام مهاجران و انصار و موقعیت و تاثیر و نفوذ آنها در پیشبرد اهداف جامعه اسلامی تکیه کرده و از آنها به اینگونه تقدیر می کند:

(آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی و راستین هستند) (والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا) زیرا در روزهای سخت و دشوار و ایام غربت و تنهایی اسلام هر یک به نوعی به یاری آئین خدا و پیامبر (ﷺ) شتافتند.

و (آنها به خاطر این فداکاریهای بزرگ آمرزش و روزی شایسته ای خواهند داشت) (لهم مغفرة و رزق کریم)

هم در پیشگاه خدا و جهان دیگر از مواهب بزرگی برخوردارند و هم بهره ای شایسته از عظمت و سربلندی و پیروزی و امنیت و آرامش در این جهان خواهند داشت.

در آخرین آیه، به چهارمین گروه مسلمانان یعنی مهاجران بعدی اشاره کرده، می گوید (آنها که بعد از این ایمان بیاورند و هجرت کنند و با شما در جهاد شرکت جویند آنها نیز از شمایند) (والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم)

یعنی جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست، بلکه درهائش به سوی همه مؤمنان و مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است، هر چند

مهاجران نخستین مقام و منزله خاصی دارند، ولی این برتری به آن معنی نیست که مؤمنان و مهاجران آینده که در زمان نفوذ و پیشرفت اسلام به آن گرویدند و به سوی آن آمدند، جزء بافت جامعه اسلامی نباشند.

و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده، می‌گوید: (خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته اولویت دارند) (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله).

در حقیقت در آیات گذشته سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود و در این آیه اخیر تاءکید می‌کند که این ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قویتر و جامعتری است، زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و هجرت، ولایت خویشاوندی نیز دارند. به همین جهت آنها از یکدیگر ارث می‌برند، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌برند.

بنابر این آیه اخیر تنها حکم ارث را بیان نمی‌کند، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است و اگر مشاهده می‌کنیم که در احکام ارث در روایات اسلامی و در تمام کتب فقهی به این آیه و آیه مشابه آن در سوره احزاب استدلال شده، دلیل بر این نیست که منحصر به مسأله ارث باشد، بلکه می‌تواند روشنگر یک قانون کلی که ارث هم بخشی از آن است، بوده باشد.

و لذا می‌بینیم در مسأله جانشینی پیامبر (ﷺ) که در مفهوم ارث مالی داخل نیست به این آیه در بعضی از روایات اسلامی استدلال شده است، و نیز در مسأله غسل میت و مانند آن به همین آیه برای اولویت خویشاوندان استدلال کرده اند.



با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که اصرار جمعی از مفسران بر اینکه آیه اخیر منحصرأ مسأله ارث را بیان می کند، بی دلیل است، و اگر بخواهیم چنین تفسیری را انتخاب کنیم تنها راهش این است که آن را به صورت یک استثنا از ولایت مطلقه ای که در آیات گذشته برای عموم مهاجران و انصار بیان شده است، بدانیم، و بگوئیم آیه اخیر می گوید ولایت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر شامل ارث نمی شود.

و اما احتمال اینکه آیات گذشته شامل ارث هم بشود، و سپس آیه اخیر این حکم را نسخ کرده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ارتباط مفهومی و پیوستگی این آیات با یکدیگر از نظر معنوی، و حتی شباهت لفظی، نشان می دهد که همه با هم نازل شده است، و از این رو نمی تواند نسخ و منسوخ بوده باشد.

و به هر حال مناسب ترین تفسیر با مفهوم آیات همان است که در آغاز گفتیم.

و در آخرین جمله این آیه که آخرین جمله سوره انفال است، می فرماید (خداوند به هر چیزی دانا است). (ان الله بكل شیء علیم)

تمام احکامی را که در زمینه (انفال) و (غنائم جنگی) و (نظام جهاد) و (صلح) و (احکام اسیران جنگی) و مسائل مربوط به (هجرت) و مانند آن در این سوره نازل کرده است همه را روی حساب و برنامه دقیقی بیان نموده که با روح جامعه انسانی و عواطف بشری و مصالح همه جانبه آنها کاملاً منطبق است.

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

نکته ها

## 1- (هجرت و جهاد)

بررسی تاریخ اسلام نشان می دهد که این دو موضوع دو عامل اصیل در پیروزی اسلام در برابر دشمنان نیرومند بوده، اگر هجرت نبود اسلام در محیط خفقان آور مکه از میان می رفت، و اگر جهاد نبود اسلام هیچگاه رشد و نمو نمی کرد.

هجرت اسلام را از شکل منطقه ای بیرون بیرون آورد و در شکل جهانی قرار داد، و جهاد به مسلمانان آموخت که اگر تکیه بر قدرت نکنند دشمنانی که پایبند منطق و حرف حساب نیستند هیچگونه حقی برای آنها قائل نخواهند شد! هم اکنون برای نجات اسلام از بنبستها و شکستن موانع مختلفی که دشمنان از هر سو در برابر آن ایجاد کرده اند راهی جز احیای اصل هجرت و (جهاد) نیست، هجرت صدای آنها را بگوش جهانیان می رساند و دلهای آماده و نیروهای سازنده و اقوامی را که تشنه حق و عدالتند در اختیار آنها می گذارد و جهاد به آنها حرکت و حیات می بخشد و مخالفان لجوجی را که جز منطق زور بگوششان فرو نمی رود از سر راه خود بر می دارد.

در اسلام چند هجرت واقع شد:

هجرت مسلمانان مکه به (حبشه) که هم بذر اسلام را در بیرون جزیره عرب پاشید و هم سنگری برای مسلمانان معدود نخستین در برابر فشار شدید دشمن بود.

و هجرت پیامبر و مسلمانان نخستین به مدینه، این مهاجران که گاهی از آنها به مهاجرین بدر تعبیر می شود اهمیت فوق العاده ای در تاریخ اسلام دارند، زیرا

به ظاهر به سوی یک آینده کاملاً تاریک حرکت کردند، و در حقیقت برای خدا از همه سرمایه های مادی خود چشم پوشیدند.

این مهاجران که از آنها به (المهاجرون الاولون) تعبیر می شود در حقیقت سنگ زیر بنای کاخ پر شکوه اسلام را تشکیل داده بودند، و قرآن از آنها با عظمت خاصی سخن می گوید چرا که از فداکارترین مسلمانها محسوب می شدند.

و (هجرت ثانیه) که به هجرت گروهی از مسلمانان بعد از صلح حدیبیه و بدست آمدن یک محیط نسبتاً امن بدنبال این صلح صورت گرفت گفته می شود و گاهی به هجرت تمام کسانی که بعد از واقعه بدر تا زمان فتح مکه به مدینه مهاجرت کردند این عنوان گفته می شود.

پس از فتح مکه هجرت به آن صورت سابق یعنی حرکت از مکه به مدینه از میان رفت، زیرا مکه تبدیل به یک شهر اسلامی شد و حدیث لا هجرة بعد الفتح که از پیامبر (ﷺ) نقل شده اشاره به همین موضوع است.

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که مسئله (هجرت) در اسلام به کلی منتفی شد، آنچنان که بعضی پنداشته اند بلکه موضوع هجرت از مکه به مدینه منتفی گشت، و گرنه هر گاه شرائطی همانند شرائط زندگی مسلمانان نخستین پیدا شود قانون هجرت درباره آنها به قوت خود باقی است و تا آن روز که اسلام سراسر جهان را بگیرد بر قرار خواهد بود.

متأسفانه امروز مسلمانان بر اثر فراموش کردن این اصل مهم اسلامی غالباً در لاک خود فرو رفته‌اند، در حالی که مبشران مسیحی و مبلغان فرق ضاله و مذاهب استعماری بشرق و غرب و شمال و جنوب دنیا مهاجرت می کنند حتی

به میان قبائل وحشی و آدمخوار و حتی به مناطق قطب شمال و جنوب زمین، در واقع این دستور از آن مسلمان ها است، و عملش از دیگران! عجب تر اینکه در اطراف شهرهای بزرگ اسلامی روستاهای زیادی گاهی با فاصله چند فرسخ وجود دارد که از مسائل اسلامی بیخبر و گاهی حتی رنگ یک مبلغ اسلامی را به خود ندیده اند، لذا محیط آنها محیط آماده ای است برای نشو و نمای جرثومه های فساد و مذاهب ساختگی و استعماری، و معلوم نیست مسلمانان امروز که وارث مهاجران اولین هستند چه پاسخی در برابر خدا برای این وضع فراهم ساخته اند؟! گرچه اخیراً حرکتی در این زمینه دیده می شود. ولی هرگز کافی نیست. بهر حال موضوع هجرت و نقش آن در تاریخ و سرنوشت مسلمانان مهم تر از آن است که با این مختصر بتوان تمام جوانب آنرا بررسی کرد. (در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 89 به بعد نیز در این باره سخنانی داشتیم، در آینده نیز ذیل آیات مناسب بخواست خدا باز سخن خواهیم گفت).

## 2 مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه

جمعی از برادران اهل سنت از احترام و اهمیتی که قرآن برای (مهاجران اولین) قائل شده خواسته اند چنین استفاده کنند که آنها تا پایان عمر مرتکب هیچگونه خلافی نشدند، و باید بدون چون و چرا، همه را بدون استثنا محترم بشماریم سپس این موضوع را به همه (صحابه) به خاطر تمجیدی که قرآن از آنها در جریان بیعت رضوان و غیر آن کرده، تعمیم داده اند، و عملاً صحابه را بدون در نظر گرفتن اعمالشان، انسانهای استثنائی شمرده و اجازه هر گونه نقد و بررسی در کارهایشان را از خود سلب کرده اند.

از جمله مفسر معروف نویسنده المنار ذیل آیات مورد بحث حمله شدیدی به شیعه کرده که چرا آنها روی بعضی از مهاجران اولین انگشت می گذارند و انتقاد می کنند؟! در حالی که توجه ندارند اینگونه اعتقاد درباره صحابه چه تضادی با روح اسلام و تاریخ آن دارد؟!.

شک نیست که (صحابه) مخصوصا مهاجران نخستین احترام خاصی دارند، ولی این احترام تا آن زمانی بوده است که در مسیر صحیح گام بر می داشتند و فداکاری به خرج می دادند اما از آن روز که گروهی از صحابه از مسیر واقعی اسلام منحرف شدند مسلمان قضاوت قرآن درباره آنها چیز دیگری خواهد بود. فی المثل ما چگونه می توانیم (طلحه) و (زبیر) را در برابر شکستن بیعت و مخالفت با پیشوائی که گذشته از تصریح پیامبر (ﷺ) از طرف عموم مسلمانان و حتی خودشان انتخاب شده بود، تبرئه کنیم؟ ما چگونه می توانیم دامن آنها را از خون هفده هزار مسلمان که در میدان جنگ جمل به خاک ریخته شد بشوئیم، کسی که خون یک نفر بیگناه را به زمین بریزد هیچ عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت، هر کس که باشد، تا چه رسد به این عده زیاد اصولا مگر می توان هم (علی و و یارانش) را در میدان جنگ جمل بر حق داشت و هم (طلحه و زبیر) و بعضی دیگر از صحابه را که به آنها پیوسته بودند؟

آیا هیچ منطق و عقلی این تضاد روشن را می پذیرد؟ آیا می توانیم با عنوان (تنزیه صحابه) چشم روی هم بگذاریم و آنها را (تافته جدا بافته) بدانیم و سراسر تاریخ اسلام را بعد از پیامبر بدست فراموشی بسپاریم و ضابطه اسلامی (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) را زیر پا بگذاریم؟! این چه قضاوت غیر منطقی است؟

اصولا چه مانعی دارد که شخص یا اشخاصی یک روز در صف بهشتیان و طرفداران حق باشند و روز دیگری در صف دوزخیان و دشمنان حق قرار گیرند؟ مگر همه کس معصومند؟ مگر این همه دگرگونی در حالات اشخاص با چشم خود ندیده ایم؟

داستان (اصحاب رده) یعنی مرتد شدن جمعی از مسلمانان بعد از رحلت پیغمبر را همه اعم از شیعه و اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند که خلیفه اول به جنگ با آنها برخاست و آنها را بر سر جای خود نشانده آیا هیچیک از (اصحاب رده) پیامبر (ﷺ) را ندیده و در صف صحابه نبودند؟!

شگفت انگیزتر اینکه برای نجات از این تضاد و بنبست عجیب بعضی موضوع (اجتهاد) را دستاویز قرار داده و می گویند افرادی مانند (طلحه و زبیر) و (معاویه)! و همکاران آنها مجتهد بودند و اشتباه کردند، اما گناهی از آنها سر نزد بلکه اجر و پاداش در برابر همین اعمالشان از خداوند خواهند گرفت!!

راستی چه منطق رسوائی است؟ مگر قیام بر ضد جانشینی پیامبر (ﷺ) و شکستن پیمان، و ریختن خون هزاران بی گناه آنها بخاطر جاهطلبی، و رسیدن به مال و مقام، موضوع پیچیده و نامعلومی است که کسی از زشتی آن با خبر نباشد؟ آیا ریختن آن همه خون بی گناهان در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد؟!

اگر ما این چنین بخواهیم گروهی از صحابه را که مرتکب جنایاتی شدند تبرئه کنیم بطور مسلم هیچ گنهکاری در دنیا وجود نخواهد داشت و با این منطق همه قاتلان و جانباختگان را تبرئه خواهیم کرد.

اینگونه دفاعهای بیرویه از صحابه سبب بدبینی به اصل اسلام خواهد شد.

بنابر این چاره‌های جز این نداریم که برای همه مخصوصاً صحابه پیامبر احترام قائل شویم ولی تا آنروز که از مسیر حق و عدالت و برنامه های اسلام منحرف نشده باشند!

### 3- ارث در نظام قوانین اسلام

همانگونه که در تفسیر سوره نساء اشاره کردیم، در زمان جاهلیت عرب ارث از یکی از سه راه بود: از طریق (نسب) (نسب در نزد آنها تنها منحصر به فرزندان پسر بود و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند!) و از طریق (تبنی) (یعنی (پسر خواندگی) و از طریق (عهد) و (پیمان) که از آن تعبیر به (ولاء) می کردند.

در آغاز اسلام که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش عمل می شد، اما به زودی مسأله (اخوت اسلامی) جای آنرا گرفت، و تنها مهاجران و انصار که با یکدیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یکدیگر ارث می بردند، پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد، ارث انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد، و حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت و قانون نهائی ارث نازل گشت، که در آیات فوق و آیه 6 سوره احزاب به آن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله).

اینها همه از نظر تاریخ مسلم است ولی همانگونه که گفتیم جمله (و اولوا الارحام) که در آیات مورد بحث آمده، اختصاص به مسأله ارث ندارد، بلکه معنی وسیعی را می‌رساند که ارث جزء آن است.

### 4- منظور از (فتنه) و (فساد کبیر) چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه که در آیات مورد بحث آمده است، احتمالات گوناگونی داده اند، اما آنچه با مفهوم آیه سازگارتر است، این است که منظور از

فتنه اختلاف و پراکندگی و تزلزل مبانی عقیده ای مسلمانان بر اثر وسوسه های دشمنان است، و (فساد) هر گونه نابسامانی و خرابی نظامات مختلف اجتماعی را شامل می شود، مخصوصاً ریخته شدن خون بی گناهان و ناامنی و مانند آنها. در حقیقت قرآن مجید به مسلمانان هشدار می دهد که اگر پیوند ارتباط و تعاون و برادری را با هم محکم نکنند، و از دشمنان قطع پیوند و همکاری نمایند روز بروز تشمت و پراکندگی در صفوف آنها بیشتر می شود، و با نفوذ دشمنان در مجتمع اسلامی، و وسوسه های اغواگر آنان پایه های ایمان سست و متزلزل می گردد، و از این راه فتنه عظیمی دامانشان را خواهد گرفت.

هم چنین بر اثر نبودن پیوند محکم اجتماعی و رخنه دشمن در صفوف آنها، انواع مفاسد، ناامنی، خونریزی و تباهی اموال و فرزندان و نابسامانیها در اجتماع آنها آشکار خواهد شد، و (فساد کبیر) همه جا را فرا خواهد گرفت.

پروردگارا! جامعه اسلامی ما را به لطفت بیدار کن.

از خطرات پیوند و همکاری با دشمنان آگاه ساز.

و در پرتو خود آگاهی و وحدت کلمه، اجتماعمان را از (فتنه) و (فساد)

پاک فرما!...

(پایان تفسیر سوره اءنفال)



## سوره توبه

این سوره دارای 129 آیه است که همه در (مدینه) نازل شده

توجه به چند نکته

توجه به این نکات قبل از تفسیر سوره لازم است:

### 1- نامهای این سوره

مفسران برای این سوره نامهای زیادی که بالغ برده نام می شود ذکر کرده اند، که از همه معروفتر (برائت) و (توبه) و (فاضحه) است، و هر یک از این نامها دلیل روشنی دارد، نام برائت به این جهت بر این سوره گذارده شده که آغاز آن برائت و بیزاری خداوند از مشرکان پیمان شکن است.

و (توبه) به این خاطر است که در این سوره سخن از (توبه) فراوان به میان آمده، و نامگذاری به (فاضحه) به جهت آن است که آیات مختلفی از آن موجب رسوائی و فضاحت منافقان و پردهبرداری از روی اعمالشان بوده است.

### 2- تاریخچه نزول سوره

این سوره آخرین سوره یا از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (ﷺ) در مدینه نازل گردید، و همانگونه که گفتیم دارای 129 آیه است.

آغاز نزول آن را در سال نهم هجرت می دانند، و مطالعه آیات سوره نشان می دهد که قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک، و قسمتی به هنگام آمادگی برای جنگ، و بخش دیگری از آن پس از مراجعت از جنگ نازل شده است.

از آغاز سوره تا آیه 28 قبل از فرا رسیدن مراسم حج نازل گردیده، و همانطور که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد، آیات آغاز این سوره که

پیرامون وضع باقیمانده مشرکان بود در مراسم حج به وسیله امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مردم ابلاغ شد.

### 3- محتوای سوره

از آنجا که این سوره به هنگام اوج گرفتن در جزیره عرب و پس از در هم شکسته شدن آخرین مقاومت مشرکان نازل گردیده، محتوای آن دارای اهمیت ویژه و فرازهای حساسی است.

قسمت مهمی از آن پیرامون باقیمانده مشرکان و بت پرستان و قطع رابطه با آنها، و الغاء پیمانهای است که با مسلمانان داشتند (بخاطر نقض مکرر این پیمانها از طرف آنان) تا بقایای بت پرستی برای همیشه از محیط اسلام بر چیده شود.

و از آنجا که با گسترش اسلام و در هم شکسته شدن صفوف دشمنان عده ای تغییر چهره داده، خود را در صفوف مسلمانان جای دادند، تا در فرصت مناسب به اسلام ضربه کاری زنند، قسمت مهم دیگری از این سوره از منافقان و سرنوشت آنان سخن می گوید، و به مسلمانان شدیداً هشدار می دهد و نشانه های منافقان را بر می شمرد.

بخش دیگری از این سوره پیرامون اهمیت جهاد در راه خدا است، زیرا در این موقع حساس غفلت از این موضوع حیاتی باعث ضعف و عقب نشینی و یا شکست مسلمانان می شد.

بخش مهم دیگری از این سوره به عنوان تکمیل بحثهای گذشته از انحراف اهل کتاب (یهود و نصاری) از حقیقت توحید، و انحراف دانشمندان از وظیفه رهبری و روشنگری سخن می گوید.

و نیز در آیات دیگری به تناسب بحثهای مربوط به جهاد، مسلمانان را به اتحاد و فشردگی صفوف دعوت می کند و متخلفین یعنی افراد سست و تنبلی که به بهانه های مختلف شانه از زیر بار وظیفه جهاد تهی می کردند شدیداً سرزنش و ملامت و به عکس از مهاجرین نخستین و سایر مؤمنان راستین مدح و ستایش می کند.

و از آنجا که جامعه گسترده اسلامی در آن روز نیازهای مختلفی پیدا کرده بود، که می بایست بر طرف گردد، به همین مناسبت بحثی از زکات، و پرهیز از تراکم و کنز ثروت، و لزوم تحصیل علم، و وجوب تعلیم افراد نادان را یاد آور می شود.

علاوه بر مباحث فوق، مباحث دیگری مانند داستان هجرت پیامبر (ﷺ)، مسأله ماههای حرام که جنگ در آن ممنوع است، موضوع گرفتن جزیه از اقلیتها و امثال آن به تناسب مطرح گردیده است.

#### 4 چرا این سوره بسم الله ندارد؟

پاسخ این سؤال را چگونگی شروع این سوره به ما می دهد، زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن، و اظهار برائت و بیزاری و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است، و روشننگر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با (بسم الله الرحمن الرحيم) که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خدا است، تناسب ندارد.

این موضوع در روایتی از علی (ع) نقل شده است.

گروهی نیز معتقدند چون این سوره در حقیقت دنباله سوره انفال است، زیرا در سوره انفال پیرامون پیمانها سخن گفته شده، و در این سوره پیرامون الغای پیمانهای پیمان شکنان بحث شده، لذا بسم الله در میان این دو ذکر نشده است. روایتی نیز در این باره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. و هیچ مانعی ندارد که علت ترک (بسم الله) هر دو موضوع باشد، که به یکی در روایت نخست و به دیگری در روایت دوم اشاره شده است.

#### 5- فضیلت و سازندگی این سوره

در روایات اسلامی اهمیت خاصی به تلاوت این سوره و سوره انفال، داده شده است، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (من قراء برائة و الانفال فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدا و کان من شیعة امیر المؤمنین حقا): (کسی که سوره برأت و انفال را در هر ماه بخواند روح نفاق در او داخل نمی شود و از پیروان راستین علی (علیه السلام) خواهد بود).

بارها گفته ایم اهمیت فوق العاده ای که در روایات به خواندن سوره های مختلف داده شده نه به این معنی است که خواندن بدون اندیشه و عمل سبب می شود که به طرز خارق العاده ای این آثار آشکار شود، و فی المثل کسی که الفاظ برأت و انفال را بدون کمترین فهم معنی آنها بخواند از نفاق بیگانه و در صف شیعیان راستین قرار خواهد گرفت، بلکه اینها در حقیقت اشاره به محتوای سوره و اثر سازنده آن در تربیت فرد و اجتماع است، که آنها بدون فهم معنی و آمادگی برای عمل ممکن نیست، و از آنجا که صفوف مؤمنان راستین و منافقان و خطوط اصلی زندگی آنان در این دو سوره به طرز واضحی مشخص شده، و برای آنها که مرد عملند نه سخن، راه را کاملا روشن ساخته است، بنابراین تلاوت آنها به ضمیمه فهم محتوا و پیاده کردن آن در زندگی، این اثر فوق العاده

را دارد و آنها که به قرآن و آیات نورانش همانند یک افسون می نگرند در حقیقت از روح این کتاب تربیتی و انسانساز بیگانه اند.

اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده بقدری زیاد است که از پیامبر (ﷺ) نقل شده که فرمود سوره براءت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می کردند!

6 یک واقعت تاریخی که بعضی سعی دارند آنرا بیوشانند

تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره یا آیات نخستین آن نازل شد و پیمان هائی را که مشرکان با پیامبر اسلام (ﷺ) داشتند لغو کرد پیامبر اسلام (ﷺ) برای ابلاغ این فرمان آن را به ابو بکر داد تا در موقع حج در مکه برای عموم مردم بخواند سپس آن را گرفت و به علی (ع) داد و علی (ع) ماء مور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج بهمه مردم ابلاغ کرد گرچه جزئیات و شاخ و برگ آن را متفاوت نقل کرده اند ولی توجه به چند نکته زیر می تواند حقیقتی را برای ما روشن سازد:

1- (احمد حنبل) پیشوای معروف اهل سنت در کتاب (مسند) خود از (ابن عباس) چنین نقل می کند که پیامبر (ﷺ) فلان شخص را (منظور ابو بکر است که از روایات آینده روشن می شود) فرستاد و سوره توبه را به او داد (تا به مردم به هنگام حج ابلاغ کند) سپس علی (ع) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود (لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه): (ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم).

2- و نیز در همان کتاب از (انس بن مالک) نقل می کند که پیامبر (ﷺ) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد اما هنگامی که به (ذی الحلیفه) (نام دیگرش مسجد شجره است که در یک فرسخی مدینه قرار دارد) رسید فرمود:

(لا یبلغها الا انا و رجل من اهل بیتی فبعث بها مع علی):

(این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند. سپس آنرا با علی (علیه السلام) فرستاد).

3- و نیز در همان کتاب به سند دیگر از علی (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر (ﷺ) هنگامی که سوره براءت را با او فرستاد علی (علیه السلام) عرض کرد ای پیامبر خدا! من خطیب و سخنور نیستم، پیامبر فرمود چاره ای جز این نیست، که یا من آنرا باید ببرم یا تو، علی (علیه السلام) گفت: اکنون که چنین است من می برم، پیغمبر (ﷺ) فرمود: (انطلق فان الله یثبت لسانک و یتهدی قلبک): (برو که خداوند زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند) سپس پیامبر (ﷺ) دستش را بر دهان علی (علیه السلام) گذارد (تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد).

4- (نسائی) پیشوای مشهور اهل سنت در کتاب (خصائص) از (زید بن سبیع) از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند که پیامبر (ﷺ) سوره براءت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد، سپس او (علی (علیه السلام)) را به دنبال وی فرستاد و گفت نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو، علی (علیه السلام) در راه به ابو بکر رسید و نامه از او گرفت، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر عرض کرد: انزل فی شیء؟ آیا درباره من آیه ای نازل شده؟ (که مرا از این کار عزل کردی) پیامبر (ﷺ) فرمود نه، (الا انی امرت ان ابلغه انا و رجل من اهل بیتی): (من مأمور شدم که یا خودم آنرا ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آنرا ابلاغ کند).

5- و نیز به سند دیگر از عبدالله ابن ارقم چنین نقل می کند که پیامبر (ﷺ) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، علی را فرستاد و سوره را از او گرفت و آنرا با خود (به مکه) برد و ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد (و خدمت پیامبر (ﷺ) آمد) پیامبر فرمود: (لَا يُوَدِّي عَنِي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِي).

6- دانشمند معروف (ابن کثیر) در تفسیر خود از (احمد حنبل) از (حنش) از علی (ع) چنین نقل می کند، هنگامی که ده آیه از سوره براءت بر پیامبر (ﷺ) نازل شد، ابوبکر را خواند و او را برای تلاوت این آیات برای اهل مکه مبعوث نمود، سپس به دنبال من فرستاد، و فرمود به دنبال ابوبکر برو و هر کجا به او رسیدی نامه را از او بگیر... ابوبکر به سوی پیامبر بازگشت، و پرسید آیا درباره من چیزی نازل شده، پیامبر (ﷺ) فرمود نه، (ولکن جبرئیل جائی فقال لَنْ يُوَدِّي إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مَنَك).

7- عین همین مضمون را (ابن کثیر) از (زید بن یسیغ) نقل کرده است.

8- و نیز همان دانشمند اهل سنت این حدیث را به سند دیگر از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی (امام باقر) (ع) در تفسیر خود آورده است.

9- علامه (ابن اثیر) دانشمند دیگر اهل سنت در (جامع الاصول) از (ترمذی) از (انس بن مالک) چنین نقل کرده است، که پیامبر (ﷺ) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود: لاینبغی لاحد ان یبلغ هذه الا رجل من اهلی، فدعا علیا فاعطاه اياه: (برای هیچ کس سزاوار نیست که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی (ع) را خواست و سوره را به او داد).

10- (محب الدین طبری) اهل سنت در کتاب (ذخائر العقبی) از (ابو سعید) یا (ابو هریره) چنین نقل می کند: رسول الله (ﷺ) ابوبکر را مأمور نظارت بر امر حج کرد هنگامی که به سرزمین (ضجنان) رسید، صدای شتر علی (علیه السلام) را شنید، و آنرا شناخت، و به سراغ او آمده و گفت برای چه آمدی؟ گفت خیر است، پیامبر (ﷺ) سوره براءت را با من فرستاده است، هنگامی که ابوبکر بازگشت (و از تغییر این رسالت اظهار نگرانی کرد) پیامبر فرمود: لا یبلغ عنی غیری او رجل منی یعنی علیا: هیچ کس جز خودم نباید از طرف من ابلاغ کند، مگر کسی که از من است، منظورش علی (علیه السلام) بود.

در روایات دیگر تصریح شده که پیامبر (ﷺ) شتر مخصوص خود را به علی سپرد تا بر آن سوار شود و به مکه برود و این دعوت را ابلاغ کند، در وسط راه هنگامی که ابوبکر صدای شتر را شنید شناخت.

این حدیث با آنچه در بالا ذکر شد، در واقع یک مطلب را می رساند، و آن اینکه شتر، شتر مخصوص پیامبر (ﷺ) بود که در آن موقع در اختیار علی (علیه السلام) قرار داده بود، زیرا مأموریت او مأموریت مهمی بود.

در بسیاری دیگر از کتب معروف اهل سنت این حدیث گاهی به صورت مسند، و گاهی به صورت مرسل نقل شده است، و از احادیثی است که هیچ کس در اصل آن ایرادی ندارد.

مطابق بعضی از روایات که از طرق اهل تسنن وارد شده ابوبکر پس از آنکه از منصب ابلاغ این آیات عزل شد، به عنوان امیر الحاج به مکه آمد، و بر امر حج نظارت داشت.

توضیح و بررسی:

این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات می کند،



ولی متأسفانه مانند سایر احادیثی که از اینگونه است، مورد بی مهری قرار گرفته، و جمعی تلاش و کوشش می کنند آنرا یا به کلی از ارزش بیاندازند، و یا از اهمیت آن بکاهند، و برای این کار راههایی انتخاب کرده اند!

1- گاهی مانند، نویسنده (المنار) از میان احادیث مربوط به این قسمت، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده اند که درباره نظارت ابوبکر بر مراسم حج سخن می گوید، ولی درباره گرفتن سوره برائت از او و گفتاری که پیغمبر (ﷺ) درباره علی (علیه السلام) فرمود سکوت اختیار کرده اند!

در حالی که سکوت قسمتی از احادیث از این موضوع دلیل بر آن نمی شود که آن همه احادیث را که در این باره بحث می کند نادیده بگیرند، روش تحقیقی ایجاب می کند که همه احادیث را مورد توجه قرار دهند، هر چند بر خلاف میل و پیشداوریهای آنها باشد.

2- زمان دیگری به تضعیف سند بعضی از احادیث مانند حدیثی که به (سماک) و (حنش) منتهی می شود، پرداخته اند. (همانند همان مفسر مذکور).

در حالی که این حدیث یک طریق و دو طریق ندارد، و راوی آن منحصر به (سماک) و (حنش) نیست، بلکه به طرق متعدد در کتب معتبر آنان آمده است.

3- و زمانی به توجیه های شگفت انگیزی درباره متن حدیث پرداخته اند، مثل اینکه گفته اند اگر پیامبر (ﷺ) ماءموریت ابلاغ سوره را به علی (علیه السلام) داد، به خاطر این بوده که بنا به عادت عرب لغو پیمانها باید به وسیله خود شخص یا یکی از خاندان او ابلاغ گردد.

در حالی که اولاً در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر (ﷺ) فرمود جبرئیل برای من این دستور را آورده، و یا چنین ماءموریتی پیدا کرده ام.

ثانیا در بعضی از طرق این احادیث که در بالا ذکر شد می خوانیم که پیامبر  
(ﷺ)

به علی (علیه السلام) فرمود، اگر تو این کار را نکنی من خودم باید اقدام به این کار  
کنم مگر عباس عموی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان  
وجود نداشتند که اگر علی (علیه السلام) نرود باید شخص پیامبر (ﷺ) اقدام به این  
کار کند.

ثالثا برای اصل این موضوع که عادت عرب چنین بوده است هیچ گونه  
مدرکی ذکر نکرده اند، و چنین به نظر می رسد که حدس و تخمین و گمانی  
برای توجیه حدیث فوق، طبق میل خود بوده است.

رابعا در بعضی از طرق معتبر این حدیث جمله لا یذهب بها الا رجل منی و  
انا منه یا مانند آن آمده است که نشان می دهد پیامبر علی (علیه السلام) را همچون  
خودش و خویش را همچون او می دانست (همان مضمونی که در آیه مباهله  
آمده است).

از آنچه در بالا آوردیم چنین نتیجه می گیریم که اگر تعصبا و پیشداوریهها را  
کنار بگذاریم پیامبر با این کار برتر بودن مقام علی (علیه السلام) را از همه صحابه  
مشخص ساخته است، (ان هذا الا بلاغ)!

آیه (1) و (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(برأة من الله ورسوله إلى الذين عهدتم من المشركين) (1) (فسيحوا في الا  
رض اربعة اشهر واعلموا انكم غير معجزي الله واءن الله مخزي  
الكافرين) (2)

ترجمه:

1- این اعلام بیزاری خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها  
عهد بسته اید.

2- با این حال چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین (آزادانه) سیر کنید (و  
هر جا می خواهید بروید و بیندیشید) و بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان  
سازید (و از قدرت او فرار کنید و نیز بدانید) خداوند خوار کننده کافران است.

تفسیر

پیمانهای مشرکان الغاء می شود

در محیط دعوت اسلام گروههای مختلفی وجود داشتند، که پیامبر (ﷺ) با  
هر یک از آنها طبق موضعگیریهایشان رفتار می کرد:

گروهی با پیامبر (ﷺ) هیچ گونه پیمانی نداشتند، و پیامبر (ﷺ) در  
مقابل آنها نیز هیچ گونه تعهدی نداشت.

گروههای دیگری در حدیبیه و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا  
(ﷺ) بسته بودند این پیمانها بعضی دارای مدت معین بود، و بعضی مدتی  
نداشت.

در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر (ﷺ) پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان بردن رسول خدا (ﷺ) بر آمدند، همانند یهود بنی نضیر و بنی قریظه، پیامبر (ﷺ) هم در مقابل آنها شدت عمل به خرج داد، و همه را از مدینه طرد کرد، ولی قسمتی از پیمانها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمانهای مدتدار و بدون مدت.

آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می کند که: هر گونه پیمانی با مسلمانان داشته اند، لغو خواهد شد، و می گوید (این اعلام برائت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آنها عهد بسته اید، می باشد).

(برائة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين).

سپس برای آنها یک مهلت چهارماهه قائل می شود، که در این مدت بیاندیشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آئین بت پرستی بکشند و یا آماده پیکار گردند، و می گوید: (چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می خواهید بروید) (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) (فسيحوا في الارض اربعة اشهر)

(اما بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید) (واعلموا انكم غير معجزى الله).

(و نیز بدانید که خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت). (وان الله مخزى الكافرين)

نکته ها:

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد

## 1- آیا الغای یکجانبه پیمان صحیح است؟

می دانیم در اسلام مخصوصاً اهمیت فوق العاده ای به مسأله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمانها حتی در برابر کافران و دشمنان داده شده است، با این حال این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن دستور می دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد؟

پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می شود.

اولاً بطوریکه در آیه 7 و 8 همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است، بلکه از آنها قرائن و نشانه هائی بر نقض پیمان آشکار شده بود، و آنها آماده بودند در صورت توانائی بدون کمترین اعتنا به پیمانهای که با مسلمانها دارند، ضربه کاری را بر آنها وارد سازند.

این کاملاً منطقی است که اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می خورد، پیش از آنکه غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پاخیزد.

ثانیاً در پیمانهای که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می شود، و آنها خود را ناگزیر از پذیرش آن می بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانائی این گونه پیمانها را به طور یکجانبه لغو کنند.

آئین بت پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عاقلانه، بلکه یک روش خرافی و موهوم و خطرناک بود، که می بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود، و اگر قدرت و قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر (ﷺ) مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این نخواهد بود که به هنگام کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که بر خلاف منطق و عقل و درایت است، وفادار بماند، این درست به آن می ماند

که یک مصلح بزرگ در میان گاو پرستان بعضی از کشورها ظهور کند، و برای برچیدن این برنامه دست به کار تبلیغات وسیع بزند، و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک مخاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جاروب کردن این افکار پوسیده دست به کار شود، و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید.

لذا می بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف جزیره عربستان وجود داشتند، و به نوعی با پیامبر (ﷺ) پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر (ﷺ) محترم شمرده شد.

به علاوه می بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت، بلکه چهار ماه به آنها مهلت داده شد، و در مرکز اجتماع عمومی حجاز، یعنی روز عید قربان در کنار خانه کعبه این موضوع به آگاهی همه رسانده شد، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند، شاید دست از این آئین خرافی که مایه عقب ماندگی و پراکندگی و جهل و خباثت است، بردارند، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو بمنظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیر عادلانه درگیر نشوند!

اگر پیامبر (ﷺ) نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهارماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آمادگی جنگی به او بدهد بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان، بدون مقدمه، به آنها حمله کند و بساط آنان را برچیند.

بهمین دلیل می بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن باز گشتند.

## 2- این چهار ماه از کی شروع شد؟

در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق بر می آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان، دهم ماه ذالحجه، بود، بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الاول از سال بعد محسوب می شد. حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز این مطلب را تایید می کند.

### آیه (3) و (4) و ترجمه

(وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تَبَتُّمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ) (3) (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظْهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (4)

ترجمه:

3- و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند، با این حال اگر توبه کنید به نفع شما است و اگر سرپیچی نمائید بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده.

4- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

تفسیر

آنها که پیمانشان محترم است

در این آیات بار دیگر موضوع الغای پیمانهای مشرکان با تاءکید بیشتری عنوان شده است و حتی تاریخ اعلام آنها تعیین می کند و می گوید: (این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و فرستاده او از مشرکان بیزارند) (وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ)



در حقیقت خداوند می خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آنهم در آن روز بزرگ راههای بهانه جوئی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند.

قابل توجه اینکه تعبیر (الی الناس) بجای (الی المشرکین) نشان می دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند.

سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می کند، نخست می گوید: (اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از آئین بت پرستی بردارید به نفع شما است) (فان تبتم فهو خیر لکم).

یعنی قبول آئین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانیهایتان در پرتو آن، سامان می یابد، نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.

بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می دهد که (اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید) (وان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله).

و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می کنند اعلام خطر می نماید و می گوید: (کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده) (وبشر- الذین کفروا بعذاب الیم).

همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم این العای یک جانبه پیمانهای مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه هائی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آنها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثنا کرده، می گوید: (مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته اید و هیچگاه بر خلاف شرائط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و نه احدی را بر ضد شما تقویت نمودند) (الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئا ولم یظاهروا علیکم احدا).

(در مورد این گروه تا پایان مدت بعهد و پیمانشان وفادار باشید) (فاتموا الیم عهدهم الی مدتهم).

(زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها را که از هر گونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می کنند دوست می دارد) (وان الله یحب المتقین).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

نکته ها

### 1- (حج اکبر) کدام است؟

در میان مفسران درباره منظور از روز (حج اکبر) گفتگو است، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده، استفاده می شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه، روز عید قربان، و به تعبیر دیگر (یوم النحر) می باشد.

پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده، دلیل دیگر بر این موضوع است، به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از اینرو، روز حج میتوان به آن اطلاق کرد.

و اما اینکه چرا آنرا (اکبر) گفته اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروهها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سالهای بعد به کلی موقوف شد. علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده، و تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم عمره که (حج اصغر) نامیده می شود.

این تفسیر نیز در پاره ای از روایات آمده است، و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأما سبب این نامگذاری شده باشد.

## 2- مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزاری و براءت خدا را از مشرکان به صورت سر بسته بیان کرده است، اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علی (علیه السلام) مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

1- الغای پیمان مشرکان.

2- عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده.

3- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود.

4- ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا.

در تفسیر (مجمع البیان) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که علی (علیه السلام) در مراسم حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود:

(لا یطوفن بالبیت عریان و لا یحجن البیت مشرک و من کانت له مدة فهو الی مدته، و من لم یکن له مدة فمدته اربعة اشهر): (از این پس هیچ برهنه ای نباید طواف خانه خدا بیاید، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد، و

آنهائی که پیمانشان با پیامبر (ﷺ) مدت دارد تا پایان مدت محترم است، و آنها که پیمانشان مدت ندارد، مدتش چهار ماه خواهد بود).  
در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است.

### 3- چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟

از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می شود که آنها گروهی از طایفه (بنی کنانه) و (بنی ضمیره) بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آنها باقی مانده بود، و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند، پیامبر (ﷺ) تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند.

بعضی دیگر طایفه ای از (بنی خزاعه) را جزء این گروه که پیمانشان مدت داشت، دانسته اند.

آیه (5) و (6) و ترجمه

(فإذا انسلكم الا شهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم و احصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فإن تابوا وأقاموا الصلوة و أتوا الزكوة فخلوا سبيلهم إن الله غفور رحيم) (5) (وإن أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلم الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون) (6)

ترجمه:

5- هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید، هرگاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

6- و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها گروهی ناآگاهند.

تفسیر

شدت عمل توأم با نرمش!

در اینجا وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان، یعنی چهار ماه بیان شده است، و شدیدترین دستور را درباره آنها صادر می کند و می گوید: (هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل برسانید) (فإذا انسلكم، الا شهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم)

سپس می گوید: (آنها را بگیرد و اسیر کنید) (وخذوهم).

(و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید) (واحصروهم).

(و در کمین آنها در هر نقطه ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید) (و اعدوا لهم کل مرصد) در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می شود: (بستن راهها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالاخره کشتن) و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد.

و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که سابقا نیز اشاره کرده ایم، مسأله آزادی مذهبی، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمی شود، زیرا بت پرستی مذهب و آئین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد.

ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می کند: (اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکوة را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید. (فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا سبیلهم).)

و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند.

(زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است)، و کسی را که به سوی او باز گردد، از در خود نمیراند (ان الله غفور رحيم).

سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می کند تا تردیدی باقی نماند که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمینهای دیگران، و می گوید: اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود) (وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله).

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آنها بپذیرند. بعد اضافه می کند که (او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان) تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد. (ثم ابلغه مامنه).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند که: (این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند) (ذلك بانهم قوم لا يعلمون).

بنابراین اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید می رود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند.

در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای پیمان آنها، به علی (علیه السلام) گفت: ای فرزند ابوطالب اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟!

علی (علیه السلام) فرمود آری، زیرا خداوند فرموده (و ان احد من المشركين استجارك فاجره...) (استجارک فاجرہ...)

و به این ترتیب سختگیری فوق العاده ای که از آیه اول استفاده می شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته، تعدیل می گردد، و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجون شفا بخش بسازند.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

نکته ها

#### 1- منظور از اشهر حرم در اینجا چیست؟

گرچه مفسران در این باره بسیار صحبت کرده اند ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور از آن، همان چهار ماه مهلت است که برای مشرکان مقرر گردیده که آغاز آن روز دهم ذی الحجه سال نهم هجری و پایان آن روز دهم ماه ربیع الثانی سال بعد بود، و این تفسیر را بسیاری از محققان پذیرفته اند، و مهمتر اینکه در روایات متعددی نیز به آن تصریح شده است.

#### 2- آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است؟

از آیات فوق در بدو نظر چنین استفاده می شود که برای قبول توبه بت پرستان، اداء نماز و زکوة نیز لازم است، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت ترک نماز و زکوة را دلیل بر کفر گرفته اند.

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی آن است که در تمام مواردی که ادعای اسلام مشکوک به نظر برسد همان گونه که در مورد بت پرستان آنروز غالباً چنین بود انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند.



و یا اینکه منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند، و به رسمیت بشناسند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصوری باشد، زیرا دلائل فراوانی داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است. البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد، سبب کفر خواهد بود، ولی این بحث دیگری است که ارتباط به موضوع ما ندارد.

### 3- ایمان زائیده علم است

از آیات فوق این نکته نیز استفاده می شود که عامل مهم بی ایمانی جهل است و سرچشمه اصلی ایمان علم و آگاهی است، لذا برای ارشاد و هدایت مردم باید امکانات کافی برای مطالعه و اندیشه در اختیار آنها گذارد تا بتوانند راه حق را پیدا کنند نه اینکه کورکورانه و یا از روی تقلید اسلام را بپذیرا شوند.

## آیه (7) تا (10) و ترجمه

(کیف یكون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله إلا الذین عهدتم عند المسجد الحرام فما استقموا لکم فاستقیموا لهم إن الله یحب المتقین) (7) (کیف و إن یظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم إلا و لا ذمۃ یرضونکم بأفواہهم و تأبی قلوبہم و اکثرہم فسقون) (8) (اشتروا بایت الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبیلہ إنہم ساء ما كانوا یعملون) (9) (لا یرقبون فی مؤمن إلا و لا ذمۃ و أولئک هم المعتدون) (10)

ترجمه:

- 7- چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آنها همواره آماده شکستن پیمانشان هستند) مگر کسانی که با آنها نزد مسجد الحرام پیمان بستید (این گروه که پیمان خود را محترم شمردند) مادام که در برابر شما وفادار باشند شما نیز وفاداری کنید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.
- 8- چگونه (پیمانشان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را، شما را با زبان خود خشنود می کنند ولی دل‌های آنها ابا دارد و اکثر آنها نافرمان‌بردارند.
- 9- آنها آیات خدا را به بهای کمی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند، آنها اعمال بدی انجام می دادند.
- 10- (نه تنها درباره شما) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند و آنها تجاوزکارانند.

تفسیر

تجاوزکاران پیمان شکن!

همانگونه که در آیات قبل دیدیم اسلام پیمانهای مشرکان و بت پرستان را مگر گروه خاصی لغو کرد، تنها چهار ماه به آنها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند، در آیات مورد بحث دلیل و علت این کار را بیان می کند، نخست به صورت استفهام انکاری می گوید:

(چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند؟! (کیف یكون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله).)

یعنی اینها با این اعمال و اینهمه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر (ﷺ) بطور یک جانبه به پیمانهای آنها وفادار باشد.

بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند استثنا کرده می گوید: (مگر کسانی که با آنها نزد مسجد الحرام پیمان بستید) (الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام).

(این گروه مادام که به پیمانشان در برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانید) (فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم).

(زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها که از هر گونه پیمان شکنی اجتناب می ورزند دوست دارد) (ان الله یحب المتقین).

در آیه بعد همین موضوع با صراحت و تاءکید بیشتری بیان شده است، و باز به صورت استفهام انکاری می گوید: (چگونه ممکن است عهد و پیمان آنها را محترم شمرد در حالی که اگر آنها بر شما غالب شوند هیچگاه نه مراعات خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را) (کیف وان یظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا ولا ذمة).

(ال) به معنی خویشاوندی است و بعضی آنرا به معنی عهد و پیمان دانسته اند، در صورت اول منظور این است که قریش اگر چه خویشاوند پیامبر و

گروهی از مسلمانان بودند ولی هنگامی که خودشان کمترین اعتنائی به این موضوع نداشته باشند و احترام خویشاوندی را رعایت نمایند، چگونه انتظار دارند پیامبر (ﷺ) و مسلمانان در مورد آنها رعایت کنند. و در صورت دوم تاءکید برای ذمه که آنها به معنی عهد و پیمان است محسوب می شود.

راغب در کتاب (مفردات) ریشه این کلمه را از (اللیل) به معنی درخشندگی می داند چه اینکه پیمانهای محکم و خویشاوندیهای نزدیک دارای درخشندگی خاصی هستند.

بعد قرآن اضافه می کند که هیچگاه فریب سخنان دلنشین و الفاظ به ظاهر زیبای آنها را نخورید زیرا: (آنها می خواهند شما را با دهان خود راضی کنند، ولی دلهای آنها از این موضوع ابا دارد) (یرضونکم بافواهم و تابی قلوبهم). دلهای آنها از کینه و انتقامجویی و قساوت و سنگدلی و بی اعتنائی به عهد و پیمان و رابطه خویشاوندی پر است، اگر چه با زبان خود اظهار دوستی و مودت کنند.

و در پایان آیه اشاره به ریشه اصلی این موضوع کرده می گوید: و بیشتر آنها فاسق و نافرمانبردارند (واکثرهم فاسقون).

در آیه بعد یکی از نشانه های فسق و نافرمانبرداری آنها را چنین توضیح می دهد: (آنها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زودگذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند) (اشتروا بایات الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبيله).

در روایتی چنین آمده که ابوسفیان غذائی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فرا خواند تا از این طریق عداوت آنها را در برابر پیامبر اسلام (ﷺ) برانگیزد.

بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به این داستان دانسته اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد که این ماجرا و سایر ماجراهای بت پرستان را شامل می شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند.

بعد می گوید: چه عمل بدی آنها انجام می دادند (انهم ساء ما كانوا يعملون).

هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم می ساختند، و هم سد راه دیگران می شدند، و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر گفتار سابق را تاءکید می کند که: (این مشرکان اگر دستشان برسد، درباره هیچ فرد با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد) (لا یرقبون فی مؤمن الا ولا ذمه).

(چرا که اینها اصولاً مردمی تجاوزکارند). (واولئک هم المعتدون).

نه تنها درباره شما، در مورد هر کس که توانائی داشته باشند دست به تجاوز می زنند.

گرچه مضمون آیه فوق بحثی را که در آیات گذشته آمده تاءکید می کند، ولی تفاوت و اضافه ای نسبت به آن دارد، و آن اینکه در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر (ﷺ) و مسلمانانی بود که در گرد او بودند، ولی در این آیه سخن از هر فرد با ایمانی است، یعنی شما در نظر آنها خصوصیتی ندارید، بلکه هر کس که مؤمن باشد و پیرو آئین توحید، اینها با او سر دشمنی دارند، و ملاحظه هیچ چیز را نمی کنند، پس اینها در واقع دشمن ایمان و حقتند. این نظیر همان چیزی

است که قرآن درباره بعضی اقوام پیشین می گوید: (و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد): (آنها تنها به خاطر این مؤمنان را تحت شکنجه قرار می دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند). (سوره بروج آیه 8)

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد

1 در اینکه منظور از گروهی که با جمله (الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام استتنا شده اند، کدام گروه بوده اند، در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند، یعنی طوایفی مانند به (بنو ضمره) و (بنو خزیمه) و مانند آنها.

و در حقیقت این جمله به منزله تأکید نسبت به آیات گذشته است، که مسلمانان باید به هوش باشند که حساب این گروهها را از پیمان شکنان جدا کنند. اما اینکه می گوید: (با آنها که نزد مسجد الحرام پیمان بستید)، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح (حدیبیه) که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین حدیبیه در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت پیمان بستند، گروههای دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد، به این پیمان ملحق شدند، و با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه بستند، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح مکه اسلام اختیار کردند، اما گروههای وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند.

و از آنجا که سرزمین مکه منطقه وسیعی (تا حدود 48 میل) اطراف خود را فرا می گیرد، تمام این مناطق جزء (مسجد الحرام) به شمار می آید چنانکه در آیه 196 سوره بقره در مورد حج تمتع و احکام آن می خوانیم: (ذَلِكَ مِنْ لَم يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ): این احکام مربوط به کسی است که خانه و

خانواده اش نزد مسجدالحرام نباشد و بر طبق تصریح روایات و فتاوی فقهاء احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله آنها از مکه بیش از 48 میل بوده باشد، بنابراین هیچ مانعی ندارد که صلح حدیبیه که در 15 میلی مکه انجام شده است به عنوان عند المسجد الحرام ذکر شود.

و اما اینکه بعضی از مفسران گفته اند استثنای فوق مربوط به مشرکان قریش است که قرآن مجید پیمان آنها را که در (حدیبیه) بستند محترم شمرده، نادرست به نظر می رسد.

زیرا اولاً پیمان شکنی مشرکان قریش قطعی و مسلم بود اگر آنها پیمان شکن نبودند چه کسی پیمان شکن بود؟.

ثانیاً صلح (حدیبیه) مربوط به سال ششم هجرت است، در حالی که در سال هشتم پس از فتح مکه مشرکان قریش اسلام را پذیرفتند، بنابراین آیات فوق که در سال نهم هجرت نازل شده است نمی تواند ناظر به آنها باشد.

2 همانگونه که در سابق نیز گفته شد منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یک جانبه پیمان است، بلکه آنها این طرز فکر خود را بارها عملاً نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه کاری خود را بدون توجه به پیمان، بر پیکر مسلمانان وارد می سازند، و این مقدار برای لغو پیمان کافی است.

## آیه (11) تا (15) و ترجمه

(فإن تابوا وأقاموا الصلوة و أتوا الزكوة فإخونكم في الدين و نفصل الايت لقوم يعلمون) (11) (وإن نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم و طعنوا في دينكم فقتلوا أئمة الكفر إنهم لا أيمان لهم لعلهم ينتهون) (12) (ألا تقتلون قوما نكثوا أيمانهم و هموا بإخراج الرسول و هم بدؤكم أول مرة أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين) (13) (قتلوهم يعذبهم الله بأيديكم و يخزهم و ينصركم عليهم و يشف صدور قوم مؤمنين) (14) (و يذهب غيظ قلوبهم و يتوب الله على من يشاء و الله عليم حكيم) (15)

ترجمه:

- 11- هر گاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند و ما آیات خود را برای جمعیتی که می دانند شرح می دهیم.
- 12- و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند و آئین شما را مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید چرا که آنها پیمانی ندارند، شاید دست بردارند.
- 13- آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند آیا از آنها می ترسید؟ با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.
- 14- با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند و آنها را رسوا می سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد (و بر قلب آنها مرهم می نهد).



15- و خشم دل‌های آنها را از میان می‌برد و خدا توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌پذیرد و خداوند عالم و حکیم است.

### تفسیر

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟

یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پر اهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تاءکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند، و از آنجا که مسأله ضربه نهائی بر پیکر بت پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه‌ای در آیات فوق بیان می‌کند، نکات جدیدی نیز در آن وجود دارد که مطلب را از صورت تکرار و لو تکرار مجاز خارج می‌سازد.

نخست می‌گوید (اگر مشرکان توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستید) **(فان تابوا واقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین)**.

و در پایان آیه اضافه می‌کند، (ما آیات خود را برای آنها که آگاهند شرح می‌دهیم) **(و نفصل الایات لقوم یعلمون)**.

در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند وظیفه اسلامی نماز و زکوة را انجام دهند مزاحشان نشوید (فخلوا سبیلهم) اما در اینجا می‌فرماید (برادر دینی شما هستید)، یعنی هیچگونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام و محبت نخواهند داشت، همانگونه که میان برادران تفاوتی نیست.

و این برای آماده ساختن روح و فکر و عواطف مشرکان برای پذیرش اسلام مؤثرتر است، که در یک مرحله توصیه به عدم مزاحمت می‌کند و در مرحله بعد سفارش (حقوق یک برادر) را در مورد آنها می‌نماید.

(اما اگر آنها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آئین شما را مورد مذمت قرار داده، و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید) (وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر).

(چرا که عهد و پیمان آنها کمترین ارزشی ندارد.) (انهم لا ایمان لهم).  
درست است که آنها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلا اعتبار و ارزشی نخواهد داشت.

(تا با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آنها باز است، از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند) (لعلهم ینتهون).  
در آیه بعد برای تحریک مسلمانان و دور ساختن هرگونه سستی و ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آنها، می گوید: (چگونه شما با گروهی پیکار نمی کنید که پیمانهایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند) (الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول).

شما ابتدا به مبارزه و لغو پیمان نکرده اید که نگران و ناراحت باشید، بلکه (مبارزه و پیمان شکنی در آغاز از آنها شروع شده است) (و هم بدؤ کم اول مرة).

و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آنها به خاطر ترس است، این ترس کاملا بیجا است، (آیا شما از این افراد بی ایمان می ترسید، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید) (اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین).

در آیه بعد وعده پیروزی قطعی به مسلمانان می دهد و می گوید: (با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می کند) **(قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم)**.

نه فقط مجازات می کند بلکه (خوار و رسواشان می سازد) **(ویخزهم)**.  
و شما را بر آنها پیروز می گرداند) **(وینصرکم علیهم)**.

و به این ترتیب دلهای گروهی از مؤمنان را که تحت فشار و شکنجه سخت این گروه سنگدل قرار گرفته بودند و در این راه قربانیهای داده بودند شفا می دهد (و بر جراحات قلب آنها از این راه مرهم می نهد) **(ویشف صدور قوم مؤمنین)**.

بعضی از مفسران گفته اند منظور از (قوم مؤمنین) گروه مؤمنان طائفه (بنی خزاعه) هستند که جمعی از بت پرستان از طایفه بنی بکر ناجوانمردانه بر آنها ریختند و غافلگیرشان ساختند و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از مردم یمن است که اسلام را پذیرفتند ولی چون به مکه آمدند از طرف بت پرستان مورد آزار و شکنجه واقع شدند.

ولی بعید نیست این عبارت همه کسانی را که به نوعی تحت فشار و شکنجه بت پرستان قرار گرفته بودند و دلهایشان از آنها پر خون بود شامل شود.  
در آیه بعد اضافه می کند که در پرتو پیروزی شما و شکست آنها (خشم دلهای مؤمنان را فرو می نشاند). **(ویذهب غیظ قلوبهم)**.

این جمله ممکن است تاءکید برای جمله سابق (ویشف صدور قوم مؤمنین) بوده باشد و نیز ممکن است با آن متفاوت باشد و جمله گذشته اشاره به این باشد که در پرتو پیروزی اسلام دلهائی که سالها به خاطر اسلام و پیامبر **(ﷺ)** می طپید و ناراحت و بیمار بود بهبودی یافت، و جمله دوم اشاره به این

است که دل‌هایی که به خاطر از دست دادن عزیزان و بستگان و تحمل انواع آزارها و شکنجه‌ها پر از ناراحتی بود آرامش خود را با کشته شدن دشمنان سنگدل باز می‌یابد.

و در پایان آیه می‌فرماید (خداوند توبه هر کسی را که بخواهد (و مصلحت بداند) می‌پذیرد) **(و یتوب الله علی من یشاء)**.

(و خداوند از نیات توبه‌کنندگان آگاه است و دستورهایی را که درباره آنها و همچنین پیمان‌شکنان داده است حکیمانه می‌باشد) **(و الله علیم حکیم)**.

ضمناً جمله‌های اخیر اشاره به آن است که ممکن است در آینده بعضی از آنها از در توبه درآیند باید توجه داشته باشند که خدا توبه آنها را می‌پذیرد و و شدت عمل در مقابل آنها جایز نیست و نیز بشارتی است به اینکه چنین افرادی در آینده به سوی مسلمانها خواهند آمد و توفیق الهی به خاطر آمادگی روحیشان شامل حال آنها خواهد شد.

به طور کلی بعضی از مفسران آیات اخیر را از اخبار غیبی قرآن و از نشانه‌های صدق دعوت پیامبر دانسته‌اند زیرا آنچه قرآن در آن بیان کرده واقع شده است.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1- در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی اشاره به یهود و بعضی به اقوامی که در آینده با مسلمانان درگیر شدند، مانند حکومت‌های ایران و روم دانسته‌اند، و بعضی اشاره به کفار قریش دانسته‌اند، و بعضی اشاره به پاره‌ای از افراد که مسلمان شدند و مرتد گشتند.

ولی ظاهر آیات به خوبی گواهی می دهد که موضوع سخن همان گروه مشرکان و بت پرستانی است که در آن زمان به ظاهر با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه داشتند، ولی عملاً پیمانشان را نقض کرده بودند و آنها گروهی از مشرکان اطراف مکه، یا سایر نقاط حجاز بودند.

اما احتمال اینکه منظور یهود باشد، بسیار بعید است، زیرا تمام بحثهای این آیات پیرامون مشرکان دور می زند.

هم چنین ممکن نیست که منظور از آن طایفه قریش باشد، زیرا قریش و سر کرده آنها ابو سفیان در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه ظاهراً اسلام را قبول کردند، در حالی که سوره مورد بحث ما در سال نهم نازل شده است.

و نیز این احتمال که منظور حکومتهای ایران و روم باشد، بسیار از مفهوم آیات دور است، زیرا آیات سخن از یک درگیری فعلی می کند، نه درگیری های آینده و علاوه آنها پیامبر را از وطن خود خارج نکرده بودند.

و نیز احتمال اینکه منظور مرتدین باشد فوق العاده بعید است زیرا تاریخ گروه نیرومندی از مرتدین را در آن زمان نشان نمی دهد که مسلمانان بخواهند با آنها پیکار کنند، و علاوه کلمه (ایمان) (جمع یمین) و هم چنین کلمه عهد ظاهراً بهمان معنی پیمان ترک مخاصمه است نه پذیرش اسلام (دقت کنید).

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی این آیه به آتش افروزان جنگ جمل (ناکثین) و مانند آنها تطبیق شده، نه بخاطر آن است که آیات درباره آنها نازل شده باشد، بلکه هدف این است که روح آیه و حکم آن در مورد ناکثین و گروههای مشابهی که بعداً روی کار خواهند آمد صادق است.

تنها سؤالی که باقی می ماند این است که اگر منظور همان گروههای بت پرستان پیمان شکن هستند که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد چرا در

اینجا تعبیر می کند (و ان نکثوا ایمانهم): اگر آنها پیمانهای خویش را بشکنند در حالی که این گروهها پیمانها را عملاً شکسته بودند؟

پاسخ این سؤال آن است که منظور از جمله مزبور این می باشد که اگر آنها به پیمان شکنی خویش ادامه دهند و دست از کار خود برندارند، باید با آنها پیکار کنید، نظیر آنچه در معنی (اهدنا الصراط المستقیم) می گوئیم، که مفهومی این است خدایا ما را هم چنان بر راه راست بدار، و به هدایت ما ادامه ده.

شاهد این سخن آن است که جمله مزبور (ان نکثوا ایمانهم) در مقابل جمله (ان تابوا...) قرار گرفته است یعنی از دو حال خارج نیست، یا آنها توبه می کنند و دست از شرک و بتپرستی بر می دارند و به راه خدا می آیند، و یا اینکه همچنان به راه خویش ادامه می دهند، در صورت اول آنها برادران شما هستند، و در صورت دوم باید با آنان پیکار کنید!

2- قابل توجه اینکه در آیات فوق نمی گوید با کافران مبارزه کنید، بلکه می گوید با رؤ سا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید، اشاره به اینکه توده مردم پیرو رؤ سا و زعمای خود هستند، هدف گیری شما باید همیشه آنها باشند، باید سرچشمه های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید، و ریشه ها را بسوزانید، و تا آنها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد، به علاوه این تعبیر یک نوع بلندنگری و علو همت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می شود، که طرف اصلی شما آنها هستند، خود را آماده مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان! عجیب اینکه بعضی این تعبیر را اشاره به ابوسفیان و مانند او از بزرگان قریش دانسته اند، در حالی که گروهی از آنها در بدر کشته شدند و بقیه

(مانند ابو سفیان) پس از فتح مکه ظاهراً اسلام آوردند، و در موقع نزول آیه در صف مسلمانان جای گرفته بودند، و مبارزه با آنها مفهومی نداشت.

امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است، برای از بین بردن ظلم و فساد، استعمار و استثمار باید موضعگیری‌ها در برابر رؤسا و پیشوایان این گروه‌ها باشد، و پرداختن به افراد عادی بی‌ثمر است (دقت کنید!).

3- تعبیر به (اخوانکم فی الدین) که در آیات بالا آمده است، لطیفترین تعبیری است که می‌توان درباره مساوات افراد یک جامعه با محکمترین پیوندهای عاطفی، بیان کرد، زیرا روشنترین و نزدیک‌ترین پیوند عاطفی در انسان که از مساوات کامل برخوردار است، پیوند دو برادر است.

ولی افسوس که شکافهای طبقاتی و بتهای قومی و نژادی بار دیگر این اخوت اسلامی را که مایه غبطه همه دشمنان بود از میان برده و برادران دیروز چنان امروز در برابر هم صف کشیده‌اند که باور ناکردنی است، و گاهی آن چنان از یکدیگر کشتار می‌کنند که هیچ دشمنی با دشمن خود چنین نمی‌کند، و این است یکی از اسرار عقب ماندگی امروز ما!

4- از جمله (تخشونهم) (آیا از آنها می‌ترسید؟) اجمالا بر می‌آید که در میان مسلمانان، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می‌کرد، یا بخاطر قدرت و قوت دشمن، و یا بخاطر اینکه پیمان شکنی گناه است.

قرآن به آنها صریحاً جواب می‌گوید شما نباید از این انسانهای ضعیف بترسید، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید، به علاوه ترس از اینکه پیمان شکن باشید نابجا است زیرا آنها در ابتداء مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند.

5- منظور از جمله (هموا باخراج الرسول ظاهرا) اشاره به مسأله اخراج پیامبر (ﷺ) از (مکه) به هنگام هجرت به مدینه است، که نخست قصد آن را داشتند، و بعد قصدشان تغییر یافت، و تبدیل به قتل پیامبر (ﷺ) شد، ولی پیامبر (ﷺ) به فرمان خدا در همان شب از مکه خارج گردید، و در هر صورت ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه ای از پیمان شکنی آنها است، بلکه به عنوان بازگو کردن یک خاطره دردناک از جنایات بت پرستان می باشد، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر، و گر نه پیمان شکنی بت پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود.

6- از مطالب شگفت آور اینکه بعضی از پیروان مکتب جبریه آیه: (قاتلوهم **يعذبهم الله بايدكم**) برای مکتب خود استدلال کرده اند، در حالی که اگر ذهن خود را از تعصبا خالی کنیم، آیه فوق کوچکترین دلالتی بر مقصود آنها ندارد، و درست به این می ماند که ما برای انجام کاری سراغ یکی از دوستان خود می رویم، و می گوئیم امیدواریم خداوند با دست تو این کار را اصلاح کند، مفهوم این سخن آن نیست که تو مجبور در انجام این کار هستی بلکه منظور این است خداوند قدرتی در اختیار تو قرار داده و نیت پاکی به تو داده است که با استفاده آن این کار را می توانی با آزادی اراده انجام دهی.



## آیه (16) و ترجمه

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَتْرَكُوا وَمَا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (16)

ترجمه:

16- آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

### تفسیر

در این آیه مسلمانان را از طریق دیگری تشویق به جهاد کرده متوجه مسئولیت سنگین خود در این قسمت می کند که نباید تصور کنید، تنها با ادعای ایمان همه چیز درست خواهد شد، بلکه صدق نیت و درستی گفتار، و واقعیت ایمان شما در مبارزه با دشمنان، آن هم یک مبارزه خالصانه و دور از هر گونه نفاق، روشن می شود.

نخست می گوید: آیا گمان کردید شما را به حال خودتان رها می سازند؟ و در میدان آزمایش قرار نخواهید گرفت، در حالی که هنوز مجاهدین شما، و هم چنین کسانی که جز خدا و پیامبر (ﷺ) و مؤمنان محرم اسراری برای خود انتخاب نکرده اند، مشخص نشده اند؟ (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَتْرَكُوا وَمَا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً)

(ولیجة) از ماده (ولوج) به معنی (دخول) است، و به کسی گفته می شود که محرم اسرار و گرداننده کارهای انسان می باشد، و معنی آن تقریباً با معنی (بطانة) یکسان است.

در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می کند، و آن اینکه تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی یابد، و شخصیت اشخاص روشن نمی شود، بلکه با دو وسیله آزمایش، مردم آزمون می شوند:

نخست جهاد در راه خدا، و برای محو آثار شرک و بت پرستی و دوم ترک هر گونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان، که اولی دشمنان خارجی را بیرون می راند و دومی دشمنان داخلی را.

جمله (لما یعلم الله) (در حالی که خدا هنوز ندانسته) که نظیر آن در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود، در واقع به معنی هنوز تحقق نیافته است (به تعبیر دیگر نفی علم به معنی نفی معلوم است و این گونه تعبیر معمولاً در موارد تاءکید به کار می رود) و گرنه خداوند طبق دلایل عقلی و صریح آیات فراوانی از قرآن از همه چیز آگاه بوده و خواهد بود.

این آیه در حقیقت شبیه نخستین آیه سوره عنکبوت است، آنجا که می گوید: (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون) (آیا مردم گمان می کنند که آنها را به حال خود رها می سازند و آزمایش نمی شوند؟).

و همانگونه که در تفسیر سوره آل عمران گفتیم آزمایش های الهی برای کشف امر مجهولی نیست، بلکه به معنی پرورش و به منظور شکوفان کردن استعدادها و آشکار ساختن اسرار درون افراد است.

و در پایان آیه به عنوان اخطار و تاءکید می فرماید: (خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است) (والله خبیر بما تعملون).

مبادا کسانی چنین تصور کنند، که خدا از ارتباطهای مخفیانه آنها با منافقین و دشمنان بی خبر است بلکه به خوبی همه را می داند و بر طبق آن با بندگان خود رفتار خواهد کرد.

از طرز بیان آیه چنین بر می آید که در میان مسلمانان آن روز افرادی تازه به محیط اسلام گام گذارده بودند، و آمادگی روحی برای جهاد نداشتند، این سخن درباره آنها است، و گر نه مجاهدان راستین وضع خود را بارها در میدانهای جهاد تا آن روز روشن ساخته بودند.

آیه (17) و (18) و ترجمه

(ما كان للمشركين أن يعمرُوا مسجد الله شهدين على أنفسهم بالكفر أولئك حبطت أعمالهم وفي النار هم خالدون) (17) (إنما يعمر مسجد الله من آمن بالله واليوم الآخر وأقام الصلوة وأتى الزكوة ولم يخش إلا الله فعسى أولئك أن يكونوا من المهتدين) (18)

ترجمه:

17- مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می دهند آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده و در آتش جاودانه خواهند ماند.

18- مساجد الهی را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را بر پا دارد و زکوة را پردازد و از چیزی جز خدا نترسد، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند.

تفسیر

عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست

از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح گردد، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند، در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بنام مسجد الحرام از طریق کمکهای مهمی که آنها به این کار می کردند، و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا!.

آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می گوید، و در نخستین آیه تصریح می کند:

(مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، با اینکه صریحا به کفر خود گواهی می دهند) (ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر).

گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلای سخنانشان آشکار است، و هم از لابلای اعمالشان و حتی طرز عبادت و مراسم حجشان نیز گواه این موضوع است.

سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید: (اینها به خاطر نداشتن ایمان، اعمالشان نابود می شود و بر باد می رود، و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد) (اولئک حبطت اعمالهم).

و به همین دلیل (آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می مانند) (وفی النار هم خالدون).

با این حال نه کوشش هایشان برای عمران و آبادی مسجد الحرام یا مانند آن ارزشی دارد، و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه.

خداوند پاک و منزّه است، و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دستهای آلودگان از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد.

در آیه بعد برای تکمیل این سخن شرایط آباد کنندگان مساجد و کانونهای پرستش و عبادت را ذکر می کند، و برای آنها پنج شرط مهم بیان می دارد و می گوید:

(تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند) (انما یعمروا مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر)

این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیر بنائی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند، بلکه اگر ظاهراً هم شایسته باشد، در باطن آلوده به انواع غرض های ناپاک خواهد بود. بعد به شرطهای سوم و چهارم اشاره کرده، و می گوید: (و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهد) (واقام الصلوة و آتی الزکوة).

یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تایید کند، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا، و زکوة را بپردازد. سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده، و می گوید و جز از خدا نترسد. (ولم یخش الا الله).

قلبش مملو از عشق به خدا است و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان او می کند، بندگان ضعیف را کوچکتر از آن می شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تأثیری داشته باشند.

و در پایان اضافه می کند این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره مند شوند (فعسی- اولئک ان یکونوا من المهتدین).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

### 1- منظور از عمران چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تاسیسات آن است، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر عمران مساجد در آیه فوق انتخاب کرده اند در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است، و همه این امور را شامل می شود.

مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند، و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد.

ضمناً از این آیات استفاده می شود که مسلمانان نباید هدایا و کمکهای مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند، زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می گوید، ولی آیه دوم که با کلمه انما شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می سازد.

و از اینجا روشن می شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاکترین افراد انتخاب شوند، نه اینکه افراد ناپاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان، و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعیشان آن چنان که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج شده بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند. بلکه تمام دستهای ناپاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت.

و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح و معنویت و برنامه های سازنده آنها مسخ شد، و همین است که می بینیم بسیاری از این گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به خود گرفته است!.

## 2- عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد.

ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد، از سرمایه های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟ اما آنها که چنین می گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می شمرد، عمل همیشه پرتوی از نیات و عقاید آدمی است، و همیشه شکل و رنگ آنرا به خود می گیرد. نیتهای ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورد، و محصول مفیدی از خود نشان دهد، چه اینکه عمل باز تاب نیت است.

## 3- پاسداران شجاع

جمله (لم یخس الا الله) (جز از خدا ترسند) نشان می دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانونهای انسان سازی و کلاسهای عالی تربیت در می آید، که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد، آنها که از هیچ کس جز خدا ترسند، و تحت تاءثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند، و برنامه ای جز برنامه های الهی در آن پیاده نکنند.

## 4- آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟

بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص (مسجد الحرام) دانسته اند، در حالی که الفاظ آیه عام است، و هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیست، هر چند (مسجد الحرام) که بزرگترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته، و در آن روز که آیات نازل شد، بیشتر آن مسجد در نظر بود، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی شود.



## 5- اهمیت بنای مساجد

درباره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طرق اهل بیت و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار را نشان می دهد.

از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده که فرمود: (من بنى مسجدا و لو كمفحص قطة بنى الله له بيتا فى الجنة): کسی که مسجدی بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی بوده باشد، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت).

و در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) نقل شده: (من اسرج فى مسجد سراجا لم تزل الملائكة و حملة العرش يستغفرون له مادام فى ذلك المسجد ضوئه).

(کسی که چراغی در مسجدی برافروزد فرشتگان و حاملان عرش الهی مادام که نور آن چراغ در مسجد می تابد برای او استغفار می کنند).

ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است، و به تعبیر دیگر بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آنند اهمیت بدهیم.

مسجد باید کانونی باشد برای هر گونه حرکت جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم، و پاکسازی محیط، و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراثهای اسلام!

مخصوصا باید توجه داشت، مسجد مرکزی برای جوانان با ایمان گردد، نه اینکه تنها مرکز بازنشستگان و از کار افتادگان شود. مسجد باید کانونی برای فعالترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده ها!

## آیه (19) تا (22) و ترجمه

(أجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن أمن بالله و اليوم الآخر و جهد في سبيل الله لا يستون عند الله و الله لا يهدى القوم الظالمين) (19)  
(الذين آمنوا و هاجروا و جهدوا في سبيل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عند الله و أولئك هم الفائزون) (20) (يبشرهم ربهم برحمة منه و رضون و جنت لهم فيها نعيم مقيم) (21) (خلدين فيها أبدا إن الله عنده أجر عظيم) (22)

ترجمه:

19- آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است، (این هر دو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند، و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند.

20- آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده اند.  
21- پروردگار، آنها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمتهای جاودانه دارند بشارت می دهد.

22- همواره و تا ابد در این باغها (و در لابلاي این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است.

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است، که از میان آنها آنچه صحیحتر بنظر می رسد، ذیلا می آوریم.

دانشمند معروف اهل سنت حاکم (ابوالقاسم حسکانی) از (بریده) نقل می کند که (شیبه) و (عباس) هر کدام بر دیگری افتخار می کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی (علیه السلام) از کنار آنها گذشت، و پرسید به چه چیز افتخار می کنید؟ (عباس) گفت امتیازی به من داده شده که احدی ندارد، و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خدا است.

(شیبه) گفت من تعمیر کننده مسجد الحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم علی (علیه السلام) گفت: با اینکه از شما حیا می کنم باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟!.

فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردید.

(عباس) خشمناک برخاست و دامنکشان به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی بینی علی چگونه با من سخن می گوید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد فرمود چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟.

علی (علیه السلام) عرض کرد ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود، و هر کس می خواهد خشنود!

جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد، و می گوید این آیات را بر آنها بخوان (اجعلتم سقایة الحاج و...)

(آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجد الحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند.)

همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتابهای فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر (طبری) و (ثعلبی)، اصحاب النزول واحدی)، (تفسیر خازن بغدادی)، (معالم التنزیل) علامه بغوی، (مناقب ابن مغالزی)، (جامع الاصول) ابن اثیر، (تفسیر فخر رازی) و کتابهای دیگر.

بهر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات باز در این باره سخن خواهیم گفت.

### تفسیر

#### مقیاس افتخار و فضیلت

با اینکه آیات شاءن نزول خاص دارد در عین حال مکمل بحث آیات گذشته است و نظیر آن در قرآن فراوان می باشد.

در نخستین آیه می گوید: آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است این دو هیچگاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند) (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یتوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین).

(سقایة) هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی (وسیله) و (پیمانه) ای است که با آن آب می دهند (همانگونه که در آیه 70 سوره یوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می ریزند، در مسجد الحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه محلی وجود دارد که به نام

سقایة العباس معروف است، گویا در آنجا ظرف بزرگی می گذاردند که حاجیان از آن آب بر می داشتند.

از تواریخ چنین بر می آید که قبل از اسلام منصب (سقایة الحاج) در ردیف منصب کلید داری خانه کعبه و از مهمترین مناصب محسوب می شد.

ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایة حاج) اهمیت خاصی می داد، و کسی که سرپرست این مقام بود، از موقعیت ویژه ای طبعا برخوردار می شد چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می رفت.

هم چنین (کلیدداری) و عمران و آبادی مسجد الحرام که مقدسترین و بزرگترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می شد، احترام فوق العاده ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، بر می انگیخت. با همه اینها قرآن مجید می گوید ایمان بخدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است!

در آیه بعد به عنوان تاءکید و توضیح می فرماید کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگتر دارند (الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله).

(و اینها به افتخار بزرگی نائل شده اند). (و اولئک هم الفائزون)

در آیه بعد می گوید خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آنها می بخشد:

1- (آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می دهد و از آن بهره مند می سازد) (بیشرهم ربهم برحمة منه).

2- (آنها را از رضامندی و خشنودی خویش بهره مند می کند) (ورضوان).

3- (باغهایی از بهشت در اختیار آنها می گذارد که نعمتهایش دائمی و همیشگی است.) (وجنات لهم فیها نعیم مقیم).

در آیه بعد برای تاءکید بیشتر اضافه می کند (جاودانه در آنها تا ابد خواهند ماند) (خالدین فیها ابداء).

(زیرا نزد خداوند پادشاهی عظیم است) که در برابر اعمال بندگان به آنها می بخشد (ان الله عنده اجر عظیم).

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت

1- تحریف تاریخ:

همانگونه که در شاعن نزول آیات فوق خواندیم، مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده، این آیات در مورد علی (ع) و بیان فضائل او نازل شده هر چند مفهوم آن عام و گسترده است (و بارها گفته ایم شأن نزولها مفاهیم آیات را محدود نمی سازد).

ولی از آنجا که بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضائل چشمگیری برای علی (ع) اثبات شود با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می دانند، اما مثل اینکه از این می ترسند که اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی (ع) را اثبات می کند، تسلیم شوند، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها بپاخیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی (ع) مقدم داشتید از این رو بسیار می شود که از واقعتهای تاریخی چشم می

پوشند، و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این گونه احادیث از نظر سند می پردازند، و اگر جای دستاندازی در سند پیدا نکنند، سعی می کنند به گونه ای دلالت آن را مخدوش سازند، این گونه تعصبا متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این بر کنار نمانده اند.

فراموش نمی کنم در گفتگوئی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم، هنگامی که سخن از اینگونه احادیث به میان آمد جمله عجیبی اظهار داشت، او می گفت به عقیده من، شیعه می تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از منابع و مدارک و کتابهای ما اثبات کند، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب شیعه باشد، در کتب ما وجود دارد!

ولی برای اینکه خود را از همه این منابع و مدارک یکباره راحت کند، گفت به عقیده من پیشینیان ما افراد خوشباوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده اند در کتب خود آورده اند، و ما نمی توانیم آنچه را آنها نوشته اند به سادگی بپذیریم! (البته سخنش شامل کتب صحاح و مسانید معتبر و درجه اول آنان نیز می شد!).

به او گفتم روش محققانه این نیست، که انسان مکتبی را قبلا روی یک سلسله وراثتها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند از آثار خوش باوری پیشینیان بداند هر چند حدیث معتبری باشد چه خوب است به جای این طرز فکر راه دیگری انتخاب کنید، قبلا خود را از هر گونه موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آنگاه انتخاب عقیده کنید!.

خوب ملاحظه می فرمائید چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی (علیه السلام) خبر می دهد، و برتری او را بر دیگران اثبات می

کند، این چنین مورد بی مهری بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته، و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می شود و اصلاً سخنی از آن به میان نمی آید، گوئی اصلاً این همه احادیث وجود خارجی ندارند!!

با توجه به آنچه در بالا گفتیم به گفتاری از مفسر معروف نویسنده (المنار) می پردازیم:

او در شأن نزول آیات فوق روایت معروف بالا را به کلی کنار گذاشته و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلاً منطبق نیست، و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است، و آن حدیثی است که از نعمان بن بشیر نقل شده که می گوید: کنار منبر پیامبر (ﷺ) در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آنها گفت من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم، دیگری گفت عمران مسجد الحرام از هر عملی بالاتر است، سومی گفت جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر می باشد، عمر آنها را از گفتگو کردن نهی کرد، و گفت صدای خود را کنار منبر رسول خدا بلند نکنید و آن روز، روز جمعه بود ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم نزد رسول خدا می روم و از او درباره مسأله ای که اختلاف کردید سؤال می کنم (بعد از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤال کرد) در این موقع آیات فوق نازل شد.

در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است، و میدانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باشد باید آن را دور افکند، زیرا:

اولاً در آیات فوق مقایسه میان (جهاد) و (سقایة الحاج) و (عمران) مسجد الحرام نشده است بلکه در یکسوی مقایسه (سقایة حاج) و (عمران) مسجد الحرام قرار گرفته، و در سوی دیگر (ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد) و



این نشان می دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می کردند، که قرآن صریحا می گوید این دو برابر نیستند، نه مقایسه (جهاد) با (عمران مسجدالحرام) و (سقایة الحاج) (دقت کنید).

ثانیا: جمله ( **والله لا يهدى القوم الظالمين** ) نشان می دهد که اعمال گروه اول تواءم با ظلم بوده است، و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه اینکه قرآن می گوید: (ان الشرك لظلم عظيم). اگر مقایسه میان (ایمان) و (سقایة حاج تواءم با ایمان و جهاد) بوده باشد جمله ( **والله لا يهدى القوم الظالمين** ) مفهومی نخواهد داشت.

ثالثا: آیه دوم مورد بحث که می گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند مقام والاتری دارند، مفهومش این است از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند، برترند، و این با حدیث نعمان سازش ندارد، زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند.

رابعا: در آیات گذشته سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود ( **ما كان للمشرکین ان يعمرؤا مساجد الله** ) و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد، همان موضوع را تعقیب می کند، و این نشان می دهد که عمران مسجد الحرام و سقایة حاج در حال شرک موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت نعمان تطبیق نمی کند.

و تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلالات گفته شود، این است که تعبیر به (اعظم درجۃ) نشان می دهد که هر دو طرف (مقایسه) عمل خوبی هستند، اگر چه یکی از دیگری برتر بوده است.

ولی جواب این سخن روشن است، زیرا افعال تفضیل (صفت تفضیلی) غالباً در مواردی به کار می رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است، و طرف دیگر صفر می باشد، مثلاً بسیار شده است که می گویند (دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است)، مفهوم این سخن آن (نیست که هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی) چیز خوبی است، ولی (دیر رسیدن) از آن بهتر است، و یا اینکه در قرآن می خوانیم (و الصلح خیر) (سوره نساء 128): (صلح از جنگ بهتر است) معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است، و یا اینکه می خوانیم (و لعبد مؤمن خیر من مشرک) (سوره بقره آیه 221): (بنده با ایمان از بت پرست بهتر است) آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟ و در همین سوره توبه آیه 108 می خوانیم: (لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه): (مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوی گذارده شده است) (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است.

با اینکه می دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبانها فراوان است. از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که روایت (نعمان بن بشیر) چون بر خلاف محتوای قرآن است باید کنار گذارده شود، و آنچه با ظاهر آیات می سازد همان حدیث مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان نزول بیان کردیم، و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام). خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از اینگونه پیشوایان ثابت قدم بدارد، و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب و عنایت کند.

2- از آیات فوق استفاده می شود که مقام (رضوان) که از بزرگترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می بخشد، چیزی است غیر از باغهای بهشت و نعمتهای جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار (شرح این موضوع به خواست خدا در ذیل آیه 72 همین سوره در تفسیر جمله (و رضوان من الله اکبر) خواهد آمد).

آیه (23) و (24) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى  
الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (23) (قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ  
وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ  
كَسَادَهَا وَمَسْكَنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ  
فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) (24)

ترجمه:

23- ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه پدران و برادران شما کفر را بر  
ایمان ترجیح دهند آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و  
کسانی که آنها را ولی خود قرار دهند ستمگرند.

24- بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که  
به دست آورده اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مسکن مورد علاقه  
شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است در  
انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نا  
فرمانبردار را هدایت نمی کند.

تفسیر

همه چیز فدای هدف و برای خدا

آخرین وسوسه و بهانه ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر  
دستور پیکار با بت پرستان پیدا شود و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد این بود که  
آنها فکر می کردند که از یک سو در میان مشرکان و بت پرستان، خویشاوندان و  
بستگان نزدیک آنها وجود دارند، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی

مانده، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده اند، و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم پوشند!

از سوی دیگر سرمایه ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آنها به مکه آنرا رونق می بخشیدند.

و از سوی سوم خانه های مرفه و نسبتاً آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد، و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد.

آیات فوق ناظر به حال اینگونه اشخاص است، و با بیان قاطعی به آنها پاسخ صریح می دهد، نخست می گوید:

(ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان مقدم دارند یار و یاور و متحد و ولی خود قرار ندهید) **(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان)** پس به عنوان تأکید اضافه می کند: (کسانی که از شما آنها را به یاری و دوستی برگزینند ستمکارانند). **(و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون)**.

چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و دشمنان حق، هم به خویشتن ستم کند و هم به جامعه‌های که تعلق به آن دارد، و هم به فرستاده خدا!

در آیه بعد به خاطر اهمیت فوق العاده موضوع، همین مطلب با شرح و تأکید و تهدید بیشتری بیان می شود، روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: (به آنها بگو اگر پدران، و فرزندان، و برادران، و همسران، و عشیره و قبیله شما، و اموال و سرمایه هائی که جمع آوری کرده اید، و تجارتی که از کساد آن

بیم دارید و مساکن مرفه‌ی که در مورد رضایت و علاقه شما است، در نظرتان محبوب‌تر از خدا و پیامبر او و جهاد در راهش می‌باشد، در انتظار باشید که مجازات و کیفر شدیدی از ناحیه خدا بر شما نازل گردد) (قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فتربصوا حتی یاتی الله بامرہ).

و از آنجا که ترجیح این امور بر رضای خدا و جهاد یک نوع نافرمانبرداری و فسق آشکار است و دل‌باختگان زرق و برق زندگی مادی شایستگی هدایت الهی را ندارند در پایان آیه اضافه می‌کند: خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند (و الله لا یهدی القوم الفاسقین)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین نقل شده: (لما اذن امیر المؤمنین ان لا یدخل المسجد الحرام مشرک بعد ذلک جزعت قریش جزعا شدیدا و قالوا ذهبت تجارتنا، و ضاعت عیالنا، و خربت دورنا، فانزل الله فی ذلک قل (یا محمد) ان کان آبائکم....).

: هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجد الحرام را ندارد فریاد (مؤمنان) قریش برخاست و گفتند تجارت ما از میان رفت، خانواده‌های ما ضایع شد، و خانه‌هایمان ویران گشت، آیات فوق نازل شد (و به آنها پاسخ گفت).

در آیات بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حد فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف‌الایمان مشخص گردیده و با صراحت می‌گوید که اگر سرمایه‌های هشتگانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیکترین خویشاوندان (بدران و فرزندان و برادران و همسران)، و یک قسمت مربوط به گروه اجتماعی و عشیره و قبیله

است، و قسمت دیگری مربوط به سرمایه ها و اندوخته ها، و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار، و سرانجام قسمتی به خانه های مرفه ارتباط دارد، در نظر انسان پرارزتر و گرانبها تر از خدا و پیامبر (ﷺ) و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آنجا که حاضر نیست آنها را فدای دین کند، معلوم می شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است.

آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزشهایش تجلی می کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد.

بعلاوه آنها که آماده چنین گذشتی نیستند در واقع به خویش و جامعه خویش ستم می کنند، و حتی از آنچه می ترسند در آن خواهند افتاد، زیرا ملتی که در گذرگاه های تاریخ و لحظات سرنوشت آماده چنین فداکاریهایی نباشند دیر یا زود مواجه با شکست می شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه هایی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می افتند و در چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد.

در اینجا بدو نکته باید توجه کرد:

1- آنچه در آیات فوق می خوانیم مفهومی بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست، بلکه منظور این است که بر سر دوراهیها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش باز دارد.

لذا اگر انسان بر سر دو راهی نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

در آیه 15 سوره لقمان درباره پدران و مادران بتپرست می خوانیم: (وان جاهداك على ان تشرك بى ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما فى الدنيا معروفًا): (اگر آنها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی دانی

برای او شریک قرار دهی هرگز از آنها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آنها به نیکی رفتار کن.

2- جمله (فتربصوا حتی یاتی الله بامرہ) یک تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم یعنی تهدیدی است از ناحیه خداوند به کسانی که منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم می‌شمرند و چون این تهدید به صورت سر بسته بیان شده اثر آن بیشتر و وحشت‌انگیزتر است، و درست به این می‌ماند که انسان به کسی که زیر دست او است می‌گوید اگر از انجام وظیفه ات خودداری کردی من هم کار خود را خواهم کرد.

احتمال دیگری در تفسیر این جمله نیز وجود دارد و آن اینکه: خداوند می‌گوید (اگر شما حاضر به چنین فداکاری نباشید خداوند فرمان فتح و پیروزی پیامبرش را از راهی که می‌داند خواهد داد، و به طریقی که خودش اراده کرده او را یاری می‌دهد همانند آنچه در آیه 54 سوره مائده می‌خوانیم: **(یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه...)** (ای کسانی که ایمان آورده اید کسی که از شما از دین خود مرتد شود زبانی به خدا نمی‌رساند، زیرا خداوند به زودی گروهی را بر می‌انگیزد که هم او آنها را دوست می‌دارد و هم آنها خدا را).

گذشته و امروز در گرو این دستور است:

3- ممکن است کسانی چنین فکر کنند، آنچه در آیات بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته، ولی این اشتباه بزرگی است، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را در برمی‌گیرد.

اگر آنها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند، و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند، و به خاطر دلبستگیهای زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از



فداکاری مضایقه کنند، آینده آنها تاریک است، نه تنها آینده، امروز هم در خطر خواهند بود، و همه میراث‌های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت، منابع حیاتی‌شان به دست دیگران خواهد افتاد، و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت، که (زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان!)

آیات فوق به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمانان تعلیم گردد، و روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود، و بتوانند میراث‌های خود را پاسداری کنند.

آیه (25) تا (27) و ترجمه

(لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین إذا عجبتمکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الا رض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین) (25)  
(ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلك جزاء الکفرین) (26) (ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء و الله غفور رحیم) (27)

ترجمه:

25- خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.  
26- سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکرهايي فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران!  
27- سپس خداوند پس از این توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی کند  
در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی می کند، و به آنها که عشق

زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان، و مال و ثروت آنچنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیداً اخطار می کند.

به دنبال آن، در آیات مورد بحث، به مسأله مهمی اشاره می کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد، و آن اینکه: اگر عشق مال و فرزند گروهی از افراد ضعیف الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای اینکه خداوند نه در آن روزهایی که نفراشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد، و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مددهای او بود که باعث پیرویشان شد.

لذا در آیه نخست می گوید (خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد) **(لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة)** (مواطن) جمع (موطن) به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می کند. ولی یکی از معانی آن میدان های جنگ می باشد به تناسب اینکه جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می کنند.

سپس اضافه می کند (و در روز حنین) شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتتان مایه اعجاب شما بود) **(و یوم حنین اذ اعجتکم کثرتکم)**. تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر، و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته اند، ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تایید می کنند، که در هیچیک از جنگهای اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آنچنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: (لن تغلب الیوم)! (هیچگاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد).

اما چنانکه در شرح غزوه (حنین) به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدائی شد، ولی سرانجام لطف خدا آنها را نجات داد. این شکست ابتدائی چنان بود که قرآن اضافه می کند: (زمین با آنهمه وسعتش بر شما تنگ شد) (وضاقت علیکم الارض بما رحبت).

(سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید) (ثم ولیتم مدبرین).

در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده بود، و جز گروه کمی با پیامبر (ﷺ) باقی نمانده بودند، و پیغمبر (ﷺ) به خاطر فرار آنها شدیداً نگران و ناراحت بود، (خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد) (ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین).

(و هم چنین لشکریانی که شما نمی دیدید، برای تقویت و یاریتازان فرو فرستاد) (وانزل جنودا لم تروها).

همانگونه که در ذیل آیات مربوط به (غزوه بدر) گفتیم نزول این ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه اینکه فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند.

و در پایان نتیجه نهائی جنگ حنین را چنین بیان می کند: (خداوند افراد بی ایمان و بت پرست را کیفر داد) (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی یا به فرار گذاردند آنچنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (وعذب الذین کفروا).

(و این است کیفر افراد بی ایمان!) (و ذلك جزاء الکافرین).

ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرار کنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا باز گردند و آئین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: (سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می پذیرد) (ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء).

جمله (یتوب) که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد مفهومی این است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است. (چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است هیچگاه درهای توبه را به روی کسی نمی بندد، و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی سازد (و الله غفور رحیم)).

اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابلاهی همین بحث وجود دارد، توجه کرد:

#### 1- (غزوه عبرت انگیز حنین)

(حنین) سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف و چون این غزوه در آنجا واقع شد به نام غزوه حنین معروف شده، و در قرآن از آن تعبیر به (یوم حنین) شده است نام دیگر آن غزوه (اوطاس) و غزوه (هوازن) است (اوطاس نام سرزمینی در همان حدود، و هوازن نام یکی از قبائلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند).

این (غزوه) از آنجا شروع شد که بنا بگفته (ابن اثیر) در کامل طایفه بزرگ (هوازن) هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند رئیسشان (مالک بن عوف) آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است (محمد) بعد از فتح مکه به جنگ با آنها

برخیزد، و آنها گفتند پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم.

هنگامی که این خبر به گوش پیامبر (ﷺ) رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند.

گرچه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می شود که کاملاً متفق نیستند و ما آنچه را ذیلاً به طور فشرده می آوریم طبق روایتی است که مرحوم طبرسی در (مجمع البیان) آورده است.

در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچکس فکر فرار در سر نپروراند و به این ترتیب وارد سرزمین (اوطاس) شدند.

پیامبر (ﷺ) پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی (علیه السلام) داد و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند بدستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند. پیامبر مطلع شد که (صفوان ابن امیه) مقدار زیادی زره در اختیار دارد به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست، (صفوان) سؤال کرد برآستی عاریه است یا غصب؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: عاریه ای است که ما آنرا تضمین می کنیم و سالم بر می گردانیم صفوان یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر (ﷺ) داد، و خود شخصا با حضرت حرکت کرد.

دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند که مجموعاً دوازده هزار نفر می شدند برای میدان جنگ حرکت کردند.

(مالک بن عوف) که مرد پر جرئت و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلافهای شمشیر را بشکنند و در شکافه ای کوه و دره های اطراف، و لابلاهی درختان، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند، و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند یکباره به آنان حمله ور شوند و لشکر را در هم بکوبند.

او اضافه کرد: محمد (ﷺ) با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است تا طعم شکست را بچشد!

هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین (حنین) سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر (هوازن) از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند، و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.

خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند، و آثار شکست در آنان آشکار گشت.

اما علی (علیه السلام) که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند.

در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت). و عباس عموی پیامبر (ﷺ) و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعاً از نه نفر تجاوز نمی کردند و دهمین آنها (ایمن) فرزند (ام ایمن) بود اطراف پیامبر (ﷺ) را گرفتند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر (ﷺ) گذشت، پیامبر (ﷺ) به عباس که صدای بلند و رسائی داشت دستور داد فوراً از تپه ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند (یا معشر المهاجرین و الانصار یا اصحاب سورة البقرة یا اهل بیعت الشجرة الی این تفرون هذا رسول الله (ﷺ)).

(ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می کنید؟ پیامبر (ﷺ) این جا است!).

هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند باز گشتند و گفتند (لیبک، لیبک) مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند، و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند، و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آنچنان که طایفه (هوازن) به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می کردند.

حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند).

و در پایان این نقل تاریخی می خوانیم که پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد و حتی (مالک بن عوف) رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر (ﷺ) اموال و اسیرانش را به او برگرداند، و ریاست مسلمانان قبیله اش را به او واگذار کرد.



در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان، و عده ای برای کسب غنائم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند، و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت. و عامل پیروزی نهائی، ایستادگی پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان‌ه ای پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.

## 2- چه کسانی فرار کردند؟

شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند، و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر، و بعضی حتی چهار نفر، و بعضی حداکثر حدود یکصد نفر نوشته اند.

و از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور خلفای نخستین نیز در جمع فرار کنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند که این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند.

نویسنده (المنار) در اینجا می گوید: (به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از مکه به سپاه اسلام ملحق شده بودند، و در میان آنها منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند، و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر (طبعاً) مضطرب و پریشان شد، آنها نیز طبق (عادت) و نه از روی ترس! یا به فرار گذاشتند، و این یک امر طبیعی است، که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می شوند بنابراین فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر (ﷺ) و رها کردن او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند)!

ما شرحی برای این سخن ذکر نمی کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می کنیم.

ذکر این جمله نیز لازم است که در (صحیح بخاری) معتبرترین منابع اهل سنت، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده، چنین نقل می کند:

(فاذا عمر بن الخطاب فی الناس، و قلت ما شاءن الناس، قال امر الله، ثم تراجع الناس الی رسول الله...):

(ناگهان عمر بن خطاب در میان مردم بود گفتم مردم چه کردند؟ گفت: قضای الهی بود! سپس مردم به سوی پیامبر (ﷺ) بازگشتند).

(ولی اگر پیشداوری ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم می بینیم که گروه بندی در میان فرار کنندگان قائل نشده است، بلکه همه را یکسان مذمت می کند، که یا به فرار گذاشتند).

نمی دانیم چه تفاوتی بین جمله (ثم ولیتم مدبرین) که در آیات فوق خواندیم، و جمله دیگری که در آیه 16 سوره انفال گذشت می باشد آنجا که می گوید: (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله):

(هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد).

بنابر این اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم ثابت می شود که مسلمانان در آن روز مگر گروه کمی مرتکب خطای بزرگی شدند، منتها بعدا توبه کردند و بازگشتند.

### 3- ایمان و آرامش

(سکینه) در اصل از ماده (سکون) به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد، و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند، (سکینه) با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود، و اینکه می‌بینیم در بعضی از روایات (سکینه) به ایمان تفسیر شده و در بعضی دیگر به یک نسیم بهشتی در شکل و صورت انسان همه بازگشت به همین معنی می‌کند.

در قرآن مجید سوره فتح آیه 4 می‌خوانیم: **(هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)**: (او کسی است که سکینه را در دلهای مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود).

و در هر حال این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل‌ترین حوادث را در خود هضم می‌کند، و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می‌نماید.

جالب توجه اینکه قرآن در آیات مورد بحث نمی‌گوید: **(ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علیکم)** با اینکه تمام جمله‌های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر (کم) ذکر شده است، بلکه می‌گوید **(علی المؤمنین)**،

اشاره به اینکه منافقان و آنها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این (سکینه) و آرامش نداشتند، و تنها این موهبت نصیب افراد با ایمان می‌شود.

و در روایات می خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آنها روحی آرام و عزمی راسخ، و اراده ای آهنین، و تزلزل ناپذیر داشتند. نزول (سکینه) بر پیامبر (ﷺ) در میدان (حنین) همانگونه که گفتیم برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر (ﷺ) دست داده بود، و گر نه او در این صحنه چون کوه ثابت و پا بر جا بود، و هم چنین علی (علیه السلام) و گروه کوچکی از مسلمانان!

4 در آیات فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در (مواطن کثیرة) (میدانهای بسیار) شده است.

درباره تعداد جنگهایی که پیغمبر (ﷺ) شخصا در آن مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود اما شخصا جنگ نکرد، و هم چنین میدانهایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت، ولی پیغمبر (ﷺ) در آن حضور نداشت، در میان مورخان گفتگو بسیار است، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که عدد آنها به هشتاد می رسید.

در کتاب (کافی) نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد، مال کثیری به فقرا بدهد، هنگامی که بهبودی یافت، فقهای که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچکدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم (حضرت محمد بن علی النقی (علیه السلام)) سؤال کرد، فرمود (کثیر) (هشتاد) است، وقتی از علت آن سؤال کردند حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود ما تعداد میدانهای نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم، عدد آن هشتاد بود.

5- نکته ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد، این است که از حوادثی چون حادثه (حنین) تجربه بیندوزند، و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد، از جمعیت انبوه به تنهایی کاری ساخته نیست، مسأله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است، هر چند گروه کوچکی باشند، همانگونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ (حنین) را تغییر داد، بعد از آنکه انبوه جمعیت تا آزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بودند.

مهم این است که افراد آنچنان با روح ایمان و استقامت و فداکاری پرورش یابند که دلهایشان مرکز سکینه الهی گردد، و در برابر سختترین طوفانهای زندگی چون کوه پا بر جا و آرام بایستند.

آیه (28) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)  
(28)

ترجمه:

28- ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند و اگر از فقر می ترسید خداوند شما را از فضلش، هر گاه بخواهد، بی نیاز می سازد خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر

مشرکان حق ورود به مسجد الحرام را ندارند

گفتیم یکی از فرمانهای چهارگانه ای که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، آیه فوق اشاره به این موضوع و فلسفه آن است.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان آلوده و ناپاکند، بنابر این نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند) (یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا).

آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟ در میان فقهاء و مفسران گفتگو است، و برای تحقیق معنی آیه لازم است روی کلمه (نجس) قبلا بررسی شود.

(نجس) بر وزن (هوس) معنی مصدری دارد، و به عنوان تاءکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می رود.

(راغب) در کتاب (مفردات) درباره معنی این کلمه می گوید: (نجاست و نجس) به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، یک نوع پلیدی حسی، و دیگری پلیدی باطنی است.

و (طبرسی) در (مجمع البیان) می گوید: به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است (نجس) گفته می شود.

به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلاً دردهائی را که دیر درمان می پذیرد، عرب نجس می گوید، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز نجس می نامند.

و از اینجا روشن می شود که با توجه به آیه فوق به تنهایی نمی توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه (نجس) بر مشرکان به این خاطر است که جسم آنها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا اینکه به خاطر عقیده بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند. و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمیتوان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو کنیم.

سپس در پاسخ افراد کوتاه بینی که اظهار می داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می گوید: (و اگر از فقر و احتیاج می ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد) (وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء)

همانگونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت، و با گسترش اسلام در عصر پیامبر (ﷺ) سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت در آمد، و

این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیائی در مناسبترین شرایط قرار دارد، و در میان یک مشت کوههای خشک و سنگلاخهای بی آب و علف است، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت درآمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند: (خداوند علیم و حکیم است) (ان الله علیم حکیم).

و هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه و با خبر می باشد.



## آیه (29) و ترجمه

(قتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صغرون) (29)

ترجمه:

29- با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا، و نه به روز جزا دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند، و نه آئین حق را می پذیرند، پیکار کنید، تا زمانی که جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.

تفسیر

وظیفه ما در برابر اهل کتاب

در آیات گذشته سخن از وظیفه مسلمانان در برابر (بت پرستان) بود، آیه مورد بحث و آیات آینده تکلیف مسلمین را با (اهل کتاب) روشن می سازد. در این آیات در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حد وسط میان (مسلمین) و (مشرکین) قائل شده است، زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند، ولی از جهتی نیز شبیه به مشرکان هستند، به همین دلیل اجازه کشتن آنها را نمی دهد در حالی که این اجازه را درباره بت پرستانی که مقاومت به خرج می دادند، می داد، زیرا برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است.

ولی در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می دهد که آنها حاضر شوند به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز

داشته باشند، اسلام را محترم بشمرند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند، و یکی دیگر از نشانه های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت آمیز آن است که (جزیه) را که یک نوع مالیات سرانه است، بپذیرند و هر ساله مبلغی مختصر که حدود و شرایط آن در بحثهای آینده به خواست خدا مشخص خواهد شد، تحت این عنوان به حکومت اسلامی بپردازند.

در غیر این صورت اجازه مبارزه و پیکار با آنها را صادر می کند، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می سازد.

نخست می گوید: (یا کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، پیکار

کنید) **(قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر)**

اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، با اینکه به ظاهر می بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را، این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس است.

اما در مورد ایمان به مبداء و حقیقت توحید (اولا) گروهی از یهود همانطور که در آیات بعد خواهد آمد عزیز را فرزند خدا می دانستند، و مسیحیان عموماً، ایمان به الوهیت مسیح و تثلیث (خدایان سه گانه) دارند.

ثانیا همانگونه که در آیات آینده نیز اشاره شده آنها گرفتار شرک در عبادت بودند، و عملاً دانشمندان و پیشوایان مذهبی خود را می پرستیدند، بخشش گناه را که مخصوص خدا است از آنها می خواستند، و احکام الهی را که آنان تحریف کرده بودند به رسمیت می شناختند.

و اما ایمان آنها به معاد، یک ایمان تحریف یافته است، زیرا معاد را چنانکه از سخنان آنها استفاده می شود، منحصر به معاد روحانی می دانند. بنابر این هم ایمانشان به مبداء مخدوش است و هم به معاد.

سپس به دومین صفت آنها اشاره می کند که آنها در برابر محرمات الهی تسلیم نیستند، و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده، حرام نمی شمردند (و لا یحرمون ما حرم الله ورسوله).

ممکن است منظور از رسول او موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) باشد، زیرا آنها به محرمات آئین خود نیز عملاً وفادار نیستند، و بسیاری از اعمالی که در آئین موسی (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) تحریم شده است مرتکب می شوند، نه تنها مرتکب می شوند، گاهی حکم به حلال بودن آن نیز می کنند!

و ممکن است منظور از رسوله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد، یعنی این که فرمان جهاد در برابر آنها داده شده است به خاطر آن است که آنها در برابر آنچه خداوند به وسیله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تحریم کرده تسلیم نیستند، و مرتکب همه گونه گناه می شوند.

این احتمال نزدیکتر به نظر می رسد و شاهد آن آیه 33 همین سوره است که به زودی تفسیر آن خواهد آمد، آنجا که می گوید: (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق) او کسی است که پیامبرش را با هدایت دین حق فرستاد.

به علاوه کلمه رسوله هنگامی که در قرآن به طور مطلق گفته می شود منظور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. و از این گذشته اگر منظور پیامبر خودشان بود باید به صورت (مفرد) نگوید بلکه به صورت (تثنیه) یا (جمع) بگوید برای خود رسول یا رسولانی داشته اند، همانگونه که در آیه 13 سوره یونس آمده است (و جائتھم رسلھم بالبینات).

یعنی (پیامبران آنها دلایل روشن برای آنان آورده اند) (نظیر این تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز دیده می شود).

ممکن است گفته شود در این صورت آیه از قبیل توضیح و اوضاحت خواهد بود، زیرا بدیهی است که غیر مسلمانان همه محرمات آئین اسلام را قبول ندارند. ولی باید توجه داشت که منظور از بیان این صفات بیان علت مجاز بودن جهاد در برابر آنها است یعنی به این دلیل جهاد با آنان جایز است که محرمات اسلامی را نپذیرفته و آلوده گناهان زیادی هستند، اگر مقاومت کنند و از صورت یک اقلیت سالم خارج شوند می توان با آنها مبارزه کرد.

بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده، می گوید: آنها به طور کلی آئین حق را قبول ندارند) (ولا یدینون دین الحق).

باز در مورد این جمله دو احتمال گذشته وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور از (دین حق) همان آئین اسلام است که در چند آیه بعد به آن اشاره شده است.

ذکر این جمله بعد از ذکر عدم اعتقاد آنها به محرمات اسلامی، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است، یعنی نخست به آلوده بودن آنها به بسیاری از محرمات اشاره می کند، زیرا این آلودگی مخصوصاً چشمگیر است: آلودگی به شراب، رباخواری، خوردن گوشت خوک، و ارتکاب بسیاری از بیند و باریهای جنسی که روز به روز در میان آنها بیشتر و گسترده تر می شود.

سپس می گوید اصولاً اینها در برابر آئین حق تسلیم نیستند یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده اند و انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده اند، به همین دلیل یا باید انقلاب تکاملی اسلام را بپذیرند و دنیای فکری مذهبی خود را نوسازی کنند، و یا حد

اقل به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمانها قرار گیرند، و شرائط زندگی مسالمت آمیز را بپذیرند.

پس از ذکر این اوصاف سه گانه که در حقیقت مجوز مبارزه با آنها است می گوید: (این حکم درباره آنها است که اهل کتابند) **(من الذین اوتوا الكتاب)**. کلمه (من) به اصطلاح در اینجا (بیانیه) است نه (تبعیضیه) و به تعبیر دیگر قرآن می گوید همه پیروان کتب آسمانی پیشین (متأسفانه) گرفتار این انحرافات مذهبی شده اند و این حکم درباره همه آنها است.

بعد تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند در ضمن یک جمله بیان کرده و می گوید این مبارزه تا زمانی خواهد بود که جزیه را پردازند در حالی که تسلیم باشند **(حتی يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون)**.

(جزیه) از ماده (جزاء) به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان جزاء در برابر حفظ مال و جانشان به حکومت اسلامی می پردازند. (این مطلبی است که از سخنان راغب در کتاب مفردات استفاده می شود)

(صاغر) از ماده (صغر) (بر وزن پسر) به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آئین اسلام و قرآن بوده باشد، و به تعبیر دیگر نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد.

و اینکه بعضی از مفسران آنرا به عنوان تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب کرده اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می شود و نه با روح

تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیتهای مذهبی به ما رسیده است تطبیق می کند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه در آیه فوق گر چه در میان شرائط (ذمه) تنها (جزیه) مطرح شده است، ولی تعبیر به (هم صاغرون) یک اشاره اجمالی به سایر شرائط ذمه است، زیرا از آن استفاده می شود که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمانها نزنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند، و در راه پیشرفتهایشان سد و مانعی ایجاد نمایند، زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست.

جزیه چیست؟

(جزیه) یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر مالیات سرانه سالانه است.

بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از (کزیت) کلمه فارسی باستانی که به معنی مالیاتی است که برای تقویت ارتش اخذ می شود، گرفته شده ولی بسیاری معتقدند که این لغت یک لغت عربی خالص است، و همانگونه که سابقاً نقل کردیم از ماده جزاء گرفته شده، به مناسبت اینکه، مالیات مزبور جزای امنیتی است که حکومت اسلامی برای اقلیتهای مذهبی فراهم می سازد.

(جزیه) قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت 12 یا 8 یا 6 یا 4 درهم مالیات سرانه اخذ می کرد. فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت

یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنابراین هر گاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال پردازند. قرائنی در دست داریم که این فلسفه را در مورد جزیه چه قبل از دوران اسلام و چه در دوران اسلامی تایید می کند.

گروه سنی جزیه دهندگان در عصر انوشیروان که هم اکنون نقل کردیم (ما بین بیست تا پنجاه سال) گواه روشنی بر این مطلب است، زیرا این گروه سنی در حقیقت مربوط به کسانی بوده است که قدرت حمل اسلحه و شرکت در حفظ امنیت و استقلال کشور را داشته اند، ولی به خاطر اشتغال به کسب و کار بجای آن جزیه می پرداختند.

گواه دیگر اینکه در اسلام جزیه بر مسلمانان لازم نیست، زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند، اما چون اقلیتهای مذهبی از شرکت در جهاد معافند بجای آن باید جزیه پردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می کنند سهمی داشته باشند.

و نیز معاف بودن کودکان اقلیتهای مذهبی و هم چنین زنان، پسر مردان و نابینایانشان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است.

از آنچه گفته شد روشن می شود که جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تأمین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد.

بنابر این آنها که جزیه را یک نوع حق تسخیر به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد. و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است.

یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تائید می کند، این است که در عهدنامه هائی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در برابر، مسلمانان موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

این عهد نامه ها فراوان است که به عنوان نمونه یکی را ذیلا می آوریم، و آن عهدنامه ای است که (خالد بن ولید) با مسیحیان اطراف (فرات) منعقد کرد.

متن عهدنامه چنین است:



هذا كتاب من خالد بن وليد لصلوبا ابن نسطونا و قومه، انى عاهدتكم على الجزية و المنعة، فلک الذمة و المنعة، و ما منعناکم فلنا الجزية و الافلا، کتب سنة اثنتى عشرة فى صفر).

(این نامه ای است از (خالد بن ولید) به (صلوبا) (بزرگ مسیحیان) و جمعیتش، من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع، و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و ما دام که ما از شما حمایت می کنیم، حق گرفتن جزیه داریم، و الا حقی نخواهیم داشت، این عهدنامه در سال دوازده هجری در ماه صفر نوشته شد).

جالب اینکه می خوانیم هر گاه در حمایت از آنها کوتاهی می شد، جزیه را به آنها باز می گرداندند، و یا اصلا از آنها نمی گرفتند!

توجه به این نکته نیز لازم است، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانائی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که غالبا مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانائیشان جزیه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی هائی که در زمینه این حکم اسلامی می شود، از میان خواهد رفت، و ثابت می شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است.

## آیه (30) تا (33) و ترجمه

(وقالت اليهود عزيز ابن الله وقالت النصرى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأ فوههم يضحون قول الذين كفروا من قبل قتلهم الله إني يؤفكون) (30) (اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما أمروا إلا ليعبدوا إلهاً واحداً لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون) (31) (يريدون أن يطفوا نور الله بأ فوههم ويأبى الله إلا أن يتم نوره ولو كره الكفرون) (32) (هو الذى أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون) (33)

ترجمه:

30- يهود گفتند: (عزيز) پسر خدا است! و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است! این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد، چگونه دروغ می گویند؟!

31- (آنها) دانشمندان و راهبان (تارکان دنیا) را معبودهائی در برابر خدا قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را، در حالی که جز به عبادت معبود واحدی که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند، پاک و منزّه است از آنچه شریک وی قرار می دهند.

32- آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند.

33- او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئینها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

تفسیر

بت پرستی اهل کتاب

در آیات گذشته پس از بحث پیرامون مشرکان و لغو پیمانهای آنها و لزوم بر چیده شدن آئین بت پرستی اشاره به وضع (اهل کتاب) شده بود که آنها نیز تحت شرائطی باید با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و در غیر این صورت باید با آنها مبارزه کرد.

در آیات مورد بحث وجه شباهت اهل کتاب مخصوصا یهود و نصاری را با مشرکان و بت پرستان بیان می کند تا روشن شود که اگر در مورد اهل کتاب نیز تا حدودی سختگیری به عمل آمده به خاطر انحرافشان از توحید و گرایش آنها به نوعی از (شُرک در عقیده) و نوعی از (شُرک در عبادت) است.

نخست می گوید: (یهود گفتند: (عزیر) پسر خدا است!) (وقالت اليهود عزیر ابن الله).

(و مسیحیان نیز گفتند: (مسیح) پسر خدا است!) (وقالت النصارى المسيح ابن الله).

(این سخنی است که آنها با زبان می گویند و حقیقتی در آن نهفته نیست) (ذلك قولهم بافواهم).

(این گفتگوی آنها شبیه گفتار مشرکان پیشین است) (يضاهئون قول الذين كفروا من قبل).

(خداوند آنها را بکشد و به لعن خود گرفتار و از رحمتش دور سازد، چگونه دروغ می گویند و حقائق را تحریف می کنند) (قاتلهم الله انى يؤفكون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1- (عزیر) کیست؟

(عزیر) در لغت عرب همان (عزرا) در لغت یهود است، و از آنجا که عرب به هنگامی که نام بیگانه ای را به کار می برد معمولا در آن تغییری ایجاد می کند،

مخصوصاً گاه برای اظهار محبت آن را به صیغه (تصغیر) در می آورد، (عزرا) را نیز تبدیل به عزیر کرده است، همانگونه که نام اصلی (عیسی) که (یسوع) است و (یحیی) که (یوحنا) است پس از نقل به زبان عربی دگرگون شده و به شکل (عیسی) و (یحیی) در آمده است.

به هر حال (عزیر) یا (عزرا) در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد تا آنجا که بعضی اساس ملیت و درخشش تاریخ این جمعیت را به او نسبت می دهند و در واقع او خدمت بزرگی به این آئین کرد، زیرا به هنگامی که در واقعه (بخت النصر) پادشاه (بابل) وضع یهود به وسیله او به کلی درهم ریخته شد، شهرهای آنها به دست سربازان (بخت النصر) افتاد و معبدشان ویران و کتاب آنها تورات سوزانده شد، مردانشان به قتل رسیدند و زنان و کودکانشان اسیر و به بابل انتقال یافتند، و حدود یک قرن در آنجا بودند.

سپس هنگامی که کورش پادشاه ایران بابل را فتح کرد، عزرا که یکی از بزرگان یهود در آن روز بود نزد وی آمد و برای آنها شفاعت کرد، او موافقت کرد که یهود به شهرهایشان باز گردند و از نو (تورات) نوشته شود. در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفته های پیشینیان یهود باقی مانده بود (تورات) را از نو نوشت.

به همین دلیل یهود او را یکی از نجات دهندگان و زنده کنندگان آئین خویش می دانند و به همین جهت برای او فوق العاده احترام قائلند.

این موضوع سبب شد که گروهی از یهود لقب (ابن الله) (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند، هر چند از بعضی از روایات مانند روایت (احتجاج طبرسی) استفاده می شود که آنها این لقب را به عنوان احترام به (عزیر) اطلاق می کردند، ولی در همان روایت می خوانیم: هنگامی که پیامبر (ﷺ) از آنها پرسید: (شما

اگر (عزیر) را به خاطر خدمات بزرگش احترام می‌کنید و به این نام می‌خوانید پس چرا این نام را بر موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) که بسیار بیش از عزیر به شما خدمت کرده است نمی‌گذارید؟ آنها از پاسخ فرو ماندند و جوابی برای این سؤال نداشتند. ولی هر چه بود این نامگذاری در اذهان گروهی از صورت احترام بالاتر رفته بود و آنچنانکه روش عوام است آن را طبعاً بر مفهوم حقیقی حمل می‌کردند و او را به راستی فرزند خدا می‌پنداشتند، زیرا هم آنها را از در بدری و آوارگی نجات داده بود، و هم به وسیله بازنویسی تورات به آئینشان سر و سامانی بخشید. البته همه آنها چنین عقیده‌ای را نداشته‌اند، ولی از قرآن استفاده می‌شود که این طرز فکر در میان گروهی از آنها که مخصوصاً در عصر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) می‌زیسته‌اند وجود داشت به دلیل اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده که آنها

با شنیدن آیه فوق این نسبت را انکار و یا سر و صدا به راه انداخته باشند و اگر چنین بود حتماً واکنش از خود نشان می‌دادند.

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال روشن می‌شود که: امروز در میان یهود چنین عقیده‌ای وجود ندارد و هیچکس عزیر را پسر خدا نمی‌داند، با اینحال چرا قرآن چنین نسبتی را به آنها داده است؟

توضیح اینکه: لزومی ندارد همه یهود چنین اعتقادی را داشته باشند، همین قدر مسلم است که در عصر نزول آیات قرآن در میان یهود گروهی با این عقائد وجود داشته‌اند. به دلیل اینکه هیچگاه نسبت فوق را انکار نکردند و تنها طبق روایات آن را توجیه نمودند و نامگذاری عزیر را به (ابن الله) به عنوان یک احترام معرفی کردند که در برابر ایراد پیامبر که چرا این احترام را برای خود موسی قائل نیستید عاجز ماندند.

و به هر حال هر گاه عقیده ای را به قومی نسبت می دهند لزومی ندارد که همه آنها در آن متفق باشند بلکه همین مقدار که عده قابل ملاحظه ای چنین عقیده ای را داشته باشند کافی است.

## 2- مسیح فرزند خدا نبود

در مورد مسیحیان جای تردید نیست که آنها (مسیح) را فرزند حقیقی خدا می دانند و این نام را به عنوان احترام و تشریفات بلکه به معنی واقعی بر او اطلاق می کنند و صریحا در کتب خود می گویند که اطلاق این نام بر غیر مسیح به معنی واقعی جائز نیست، و شک نیست که این یکی از بدعتهای نصاری است و همانگونه که در جلد 4 صفحه 220 233 گفتیم: مسیح هرگز چنین ادعائی نداشت و او تنها خود را بنده و پیامبر خدا معرفی می کرد، و اصولا معنی ندارد که رابطه پدر و فرزندی که مخصوص جهان ماده و عالم ممکنات است میان خداوند و کسی برقرار گردد.

## 3- اقتباس این خرافات از دیگران

قرآن مجید در آیه فوق می گوید آنها در این انحرافات شبیه بت پرستان پیشین هستند.

اشاره به اینکه از آنها تقلید کرده اند که بعضی از خدایان را خدای پدر و بعضی را خدای پسر و حتی بعضی را خدای مادر و یا همسر می دانستند. در ریشه عقائد بت پرستان (هند) و (چین) و (مصر) قدیم اینگونه افکار دیده می شود که بعدها به میان یهود و نصاری رخنه کرده است.

در عصر حاضر گروهی از محققان به فکر افتاده اند که مندرجات (عهدین) (تورات و انجیل و کتب وابسته به آنها) را با عقائد (بودائیان) و (برهمائیان) مقایسه کرده، ریشه های محتویات این کتب را در میان عقائد آنان جستجو کنند،

و قابل ملاحظه این است که بسیاری از معارف (انجیل) و (تورات) با خرافات بودائیان و برهمنائیان تطبیق می‌کند حتی بسیاری از داستانها و حکایاتی که در انجیل موجود است عین همان است که در آن دو کیش دیده می‌شود. اگر امروز محققان به این فکر افتاده‌اند قرآن این حقیقت را در چهارده قرن پیش در آیه بالا به طور اشاره بیان کرده است.

4- جمله (قاتلهم الله) گرچه در اصل به معنی این است که خدا با آنها مبارزه کند و یا آنها را بکشد، ولی به طوری که (طبرسی) در (مجمع البیان) از (ابن عباس) نقل کرده این جمله کنایه از لعنت است، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد.

در آیه بعد به شرک عملی آنان (در مقابل شرک اعتقادی) و یا به تعبیر دیگر شرک در عبادت اشاره کرده، می‌گوید: (یهود و نصاری دانشمندان و راهبان خود را، خدایان خود، در برابر پروردگار قرار دادند) (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله).

و نیز (مسیح فرزند مریم را به الوهیت پذیرفتند) (والمسیح ابن مریم). (احبار) جمع (حبر) به معنی دانشمند و عالم و (رهبان) جمع (راهب) به افرادی گفته می‌شود که به عنوان ترک دنیا در دیرها سکونت اختیار کرده و به عبادت می‌پرداختند.

شک نیست که یهود و نصاری در برابر علماء و راهبان خود سجده نمی‌کردند و برای آنها نماز و روزه و یا سایر عبادتها را انجام نمی‌دادند، ولی از آنجا که خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که بر خلاف حکم خدا می‌گفتند واجب الاجرا می‌شمردند قرآن از این پیروی کورکورانه و غیر منطقی تعبیر به عبادت کرده است.

این معنی در روایتی که از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده، آمده است که فرمودند: (اما و الله ما صاموا لهم و لا صلوا و لكنهم احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فاتبعوهم و عبدوهم من حيث لا يشعرون):

(به خدا سوگند آنان (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود روزه و نماز بجا نیاوردند ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنان حلال، و حلالی را حرام کردند و آنها پذیرفتند و پیروی کردند و بدون توجه آنان را پرستش نمودند).

در حدیث دیگری چنین آمده است که عدی ابن حاتم می گوید: خدمت رسول خدا (ﷺ) آدم در حالی که صلیبی از طلا در گردن من بود، به من فرمود: ای (عدی)! این بت را از گردنت بیفکن! من چنین کردم، سپس نزدیکتر رفتم شنیدم این آیه را می خواند (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا...) هنگامی که آیه را تمام کرد گفتم: ما هیچگاه پیشوایان خود را نمی پرستیم! فرمود: آیا چنین نیست که آنها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کنند و شما از آنها پیروی می کنید؟ گفتم: آری چنین است، فرمود: همین عبادت و پرستش آنها است).

دلیل این موضوع روشن است زیرا قانونگزاری مخصوص خدا است، و هیچ کس جز او حق ندارد چیزی را برای مردم حلال و یا حرام کند و قانونی بگذارد، تنها کاری که انسانها می توانند انجام دهند کشف قانونهای پروردگار و تطبیق آن بر مصادیق مورد نیاز است.

بنابر این اگر کسی اقدام به قانونگزاری بر ضد قوانین الهی کند، و کسی آن را به رسمیت بشناسد و بدون چون و چرا بپذیرد، مقام خدا را برای غیر خدا قائل شده است، و این یکنوع شرک عملی و بت پرستی و به تعبیر دیگر پرستش غیر خدا است.



از قرائن چنین بر می آید که: یهود و نصاری برای پیشوایان خود چنین  
اختیاری را قائل بودند که گاهی قوانین الهی را به صلاحدید خود تغییر دهند و  
هم اکنون مسئله گناه بخشی در میان مسیحیان رائج است که در برابر کشیش  
اعتراف به گناه می کنند و او می گوید: بخشیدم!

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: چون نوع پرستش و  
عبادت مسیحیان نسبت به (عیسی) با پرستش یهود نسبت به پیشوایشان تفاوت  
داشته یکی واقعا مسیح را پسر خدا می دانسته و دیگری به خاطر اطاعت بی  
قید و شرط به عنوان عبادت کردن پیشوایان معرفی شده اند لذا آیه فوق نیز  
میان آن دو تفاوت قائل شده و حسابشان را از هم جدا کرده است و می گوید:  
(اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله).

سپس حضرت مسیح را جدا کرده می گوید: (والمسیح ابن مریم) و این  
نشان می دهد که در تعبیرات قرآن همه ریزه کاریها رعایت می شود.  
در پایان آیه روی این مسئله تاءکید می کند که تمام این بشر پرستیها بدعت  
و از مسائل ساختگی است (و هیچگاه به آنها دستوری داده نشده که خدایان  
متعدد برای خود انتخاب کنند بلکه به آنها دستور داده شده که تنها یک معبود را  
پرستند) (و ما امروا الا ليعبدوا الها واحدا).

(معبودی که هیچکس جز او شایسته پرستش نیست) (لا اله الا هو).  
(معبودی که منزّه است از آنچه آنها شریک وی قرار می دهند) (سبحانه عما  
یشركون).

یک درس آموزنده

قرآن مجید در آیه فوق درس بسیار پر ارزشی به همه پیروان خود می دهد و  
یکی از عالیتترین مفاهیم توحید را ضمن آن خاطر نشان می سازد، و می گوید:

هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی قید و شرط انسانی را بپذیرد، زیرا این کار مساویست با پرستش او، همه اطاعتها باید در چهار چوبه اطاعت خدا در آید و پیروی از دستور انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد این انسان هر کس و هر مقامی می خواهد باشد.

زیرا اطاعت بی قید و شرط مساوی است با پرستش، و شکلی است از بت پرستی و عبودیت، اما متأسفانه مسلمانان با فاصله گرفتن از این دستور مهم اسلامی و بر پا ساختن بت‌های انسانی گرفتار تفرقه‌ها و پراکندگیها و استعمارها و استثمارها شده‌اند و تا این بت‌ها شکسته نشود و کنار نرود نباید انتظار بر طرف شدن نابسامانیها را داشته باشند.

اصولاً این گونه بت پرستی از بت پرستیهای زمان جاهلیت که در برابر سنگ و چوب سجده می کردند خطرناکتر است زیرا آن بت‌های بی روح پرستش کنندگان خویش را هیچگاه استعمار نمی کردند، اما انسانهایی که به شکل بت در می آیند بر اثر خودکامگی، پیروان خود را به زنجیر اسارت می کشند و گرفتار همه گونه انحطاط و بدبختی می گردانند.

در سومین آیه مورد بحث تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبحخانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده است و می گوید: اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از یرتو آن بهره گیرند هر چند کافران را خوشایند نباشد (یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1- در این آیه آئین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشا هر گونه زیبائی است.

اسلام نیز آئینی است تحرک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاشها و کوششهای دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟ و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

2- مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده یکی آیه فوق و دیگری آیه 8 از سوره صف و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، در آیه محل بحث یزیدون ان یطفئوا ذکر شده در حالی که در سوره صف یزیدون لیطفئوا آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است.

راغب در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توام با توسل به مقدمات و اسباب است.

یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بپاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد.

3- کلمه (یابی) از ماده اباء به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت میرساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند!

آینده در قلمرو اسلام!

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن، بحث آیه گذشته را دائر بر اینکه تلاشهای مذبحخانه دشمنان اسلام به جایی نمی رسد، تکمیل می کند و با صراحت می گوید:

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز و غالب گرداند، هر چند مشرکان را خوشایند نباشد (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون).

منظور از هدایت دلائل روشن و براهین آشکاری است که در آئین اسلام وجود دارد و منظور از دین حق همین آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز حق است و بدون شک آئینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلائل و مدارک و تاریخ آن روشن، باید سرانجام بر همه آئینها پیروز گردد.

با گذشت زمان، و پیشرفت علم و دانش، و سهولت ارتباطات، واقعیتها چهره خود را از پشت پرده های تبلیغات مسموم بدر خواهد آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن قرار میدهند در هم کوبیده خواهد شد، و به این ترتیب آئین حق همه جا را فرا خواهد گرفت هر چند دشمنان حق نخواهند و از هیچگونه کار شکنی مضایقه نکنند، زیرا حرکت آنها حرکتی است بر خلاف مسیر تاریخ و بر ضد سنن آفرینش!

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

### 1- منظور از هدایت و دین حق چیست؟

اینکه قرآن در آیه فوق می گوید: (ارسل رسوله بالهدی و دین الحق) گویا اشاره به دلیل پیروزی اسلام بر همه ادیان جهان است زیرا هنگامی که محتوای دعوت پیامبر (ﷺ) هدایت بود و عقل در هر مورد به آن گواهی داد، و نیز هنگامی که اصول و فروعش موافق حق و طرفدار حق و خواهان حق بود چنین آئینی طبعاً بر همه آئینهای جهان پیروز می گردد.

از یکی از دانشمندان هند نقل شده که مدتی در ادیان مختلف جهان مطالعه و بررسی می کرد عاقبت پس از مطالعه بسیار اسلام را انتخاب کرد و کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان (چرا مسلمان شدم؟) نوشت و مزایای اسلام را نسبت به همه ادیان در آن روشن ساخت.

از مهمترین مسائلی که جلب توجه او را کرده این است که می گوید: اسلام تنها دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد، او تعجب می کند که چگونه اروپا آئینی را برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آئین را از مقام یک انسان برتر برده و خدایش قرار داده است در حالی که هیچگونه تاریخ مستند و قابل قبولی ندارد.

مطالعه و بررسی در اظهارات کسانی که اسلام را پذیرفته و آئین سابق خود را ترک گفته اند نشان میدهد که آنها تحت تاثیر سادگی فوق العاده و مستدل بودن و استحکام اصول و فروع این آئین و مسائل انسانی آن واقع شده اند مسائلی که از هرگونه خرافه پیراسته است و نور حق و هدایت از آن جلوه گر است.

## 2- غلبه منطقی یا غلبه قدرت؟

در اینکه اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می گردد؟ و این پیروزی به چه شکل خواهد بود؟ در میان مفسران گفتگو است. بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته اند و می گویند این موضوع حاصل شده است، زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آئینهای موجود نیست. ولی بررسی موارد استعمال ماده اظهار (یظهره علی الدین...) در آیات قرآن نشان می دهد که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است چنانکه در داستان اصحاب کهف می خوانیم: **(انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم)**: اگر آنها (دقیانوس و دار و دسته اش) بر شما غالب شوند سنگ سارتان می کنند (کهف آیه 20) و نیز درباره مشرکان می خوانیم: **(کیف وان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمه)**: هرگاه آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می کنند و نه عهد و پیمان را (توبه 8)

بدیهی است غلبه در اینگونه موارد غلبه منطقی نیست، بلکه غلبه عملی و عینی است به هر حال صحیحتر این است که پیروزی و غلبه فوق را، غلبه همه جانبه بدانیم زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگارتر می باشد، یعنی روزی فرا می رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

## 3- قرآن و قیام مهدی (عجلی)

آیه فوق که عینا و با همین الفاظ در سوره (صف) نیز آمده است و با تفاوت مختصری در سوره (فتح) تکرار شده، خبر از واقعه مهمی می دهد که اهمیتش

موجب این تکرار شده است، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آئین می دهد.

گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی پیروزی منطقیهای و محدود گرفته‌اند که در عصر پیامبر (ﷺ) و یا زمانهای بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت ولی با توجه به اینکه در آیه هیچگونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم

مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است، و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت.

شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته ولی می دانیم که این وعده حتمی خدا تدریجا در حال تحقق است. سرعت پیشرفت اسلام در جهان، و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپائی، و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود.

ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که (مهدی (ع)) ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.

(مرحوم طبرسی) در (مجمع البیان) از امام باقر (ع) در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: (ان ذلک یكون عند خروج المهدی فلا یبقی احدا الا اقر بمحمد (ﷺ)) وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل

محمد صورت می پذیرد، در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد (ﷺ) می کند.

و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام (ﷺ) چنین نقل شده که فرمود: (لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام) (بر صفحه روی زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند نه خانه هائی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه هائی که از کرک و مو بافته اند مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند)!

و نیز در کتاب (اکمال الدین) (صدوق) از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده: (و الله ما نزل تاویلها بعد و لا ينزل تاویلها حتی یخرج القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله العظیم) (به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که (قائم) خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند).

احادیث دیگری نیز به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است.

گروهی از مفسران نیز این تفسیر را ذیل آیه ذکر کرده اند.

ولی تعجب آور این است که نویسنده (المنار) نه تنها در اینجا تفسیر فوق را نپذیرفته بلکه به تناسب وارد بحث پیرامون احادیث مهدی (علیه السلام) شده، و با تعصب خاصی که در برابر شیعه دارد و به هر بهانه ای از حملات ناجوانمردانه فروگذار نمی کند به کلی احادیث مربوط به (مهدی) را انکار کرده و آنها را متضاد! و غیر قابل قبول شمرده است! به گمان این که عقیده به وجود مهدی تنها مربوط به شیعه و یا آنها که به تشیع تمایل دارند می باشد!



و از این گذشته اعتقاد به وجود مهدی را عاملی برای رکود و عقب ماندگی  
شمرده است.

به همین دلیل ناگزیریم به طور کاملاً فشرده بحثی در زمینه روایات مربوط به  
ظهور مهدی (علیه السلام) و بحثی هم پیرامون آثار این عقیده در پیشرفت جامعه  
اسلامی و مبارزه با ظلم و فساد ایراد کنیم، تا روشن شود هر گاه پای تعصب به  
میان آید علم و دانش از در دیگر فرار خواهد کرد و مفسر نامبرده با این که  
اطلاعات قابل ملاحظه ای در مسائل اسلامی دارد اما به خاطر این نقطه ضعف  
(تعصب شدید) چگونه بعضی از حقائق روشن را وارونه دیده است!.

#### روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (علیه السلام)

گرچه کتابهای فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت، و علمای شیعه پیرامون  
احادیث مربوط به قیام مهدی نوشته شده است، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و  
در عین حال فشرده تر از نامه ای که گروهی از دانشمندان (حجاز) در پاسخ  
یکی از سؤال کنندگان فرستاده اند نیست، لذا عین ترجمه آن را ذیلاً از نظر  
خوانندگان محترم می گذرانیم.

اما قبلاً یادآور می شویم که:

روایات مربوط به قیام مهدی (علیه السلام) چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو  
هر یک از گروهها و مذاهب باشد نمی تواند (تواتر) آن را انکار کند.

تا کنون کتابهای زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آنها متفقاً  
صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی (مهدی (علیه السلام)) را پذیرفته اند تنها  
افراد بسیار معدودی مانند (ابن خلدون) و (احمد امین مصری) در صدور این  
اخبار از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) تردید کرده اند و قرائتی در دست داریم که انگیزه آنها  
در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می کردند روایات مربوط به (مهدی)

(علیه السلام) مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی توان آنها را باور کرد، یا بخاطر اینکه احادیث درست از نادرست را نتوانسته اند جدا کنند یا تفسیر آن را در نیافته اند.

در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف (رابطة العالم الاسلامی) که زیر نفوذ افراطی ترین جناحهای اسلامی (یعنی وهابیان) قرار دارد، نشر یافته، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم، تا روشن شود مسئله ظهور مهدی (علیه السلام) در میان مسلمانان قولی است که جملگی بر آنند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آنچنان جمع آوری شده که هیچ کسی را یارای انکار آن نیست، و اگر وهابیان سختگیر نیز در برابر آن تسلیم شده اند بهمین دلیل است.

در حدود یک سال قبل شخصی به نام (ابو محمد) از (کنیا) سوالی درباره ظهور (مهدی منتظر (علیه السلام)) از (رابطة العالم الاسلامی) کرده دبیر کل (رابطه) یعنی (محمد صالح القزاز) در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که (ابن تمیة) مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی (علیه السلام)

را پذیرفته، متن رساله ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی (علیه السلام) و محل ظهور او یعنی مکه چنین می خوانیم:

(... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی (علیه السلام)) جهان را پر از عدل و داد می کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است...

او آخرین (خلفای راشدین دوازده گانه) است که پیامبر (ﷺ) خبر از آنها در کتب (صحاح) داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر (ﷺ) نقل کرده اند از جمله:

عثمان ابن عفان، علی ابن ابی طالب، طلحة ابن عبید اله، عبد الرحمن ابن عوف، قرة ابن اساس مزنی، عبد الله ابن حارث، ابو هریره، حذیفه ابن یمان، جابر ابن عبد الله، ابو امامه، جابر ابن ماجد، عبد الله ابن عمر، انس ابن مالک، عمران ابن حصین، و ام سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی (علیه السلام) به میان آمده که آنها را نیز می توان در ردیف روایات پیامبر (ﷺ) قرار داد.

زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابر این آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر (ﷺ) شنیده اند). سپس اضافه می کند:

هم احادیث بالا که از پیامبر (ﷺ) نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از (سنن) و (معاجم) و (مسانید) آمده است. از جمله. سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الدانی، مسند احمد و ابن یعلی، و بزاز، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی، و

دارقطنی، و ابو نعیم در (اخبار المهدی) و خطیب در تاریخ بغداد، و ابن عساکر در تاریخ دمشق، و غیر اینها.

بعد اضافه می کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تألیف کرده اند از جمله:

(ابو نعیم) در (اخبار المهدی)، (ابن حجر هیثمی) در (القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر)، (شوکانی) در (التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح)، (ادریس عراقی مغربی) در کتاب (المهدی)، (ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی) در کتاب (الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون).  
و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

باز اضافه می کند:

عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه مهدی در سر حد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله:

(السخاوی) در کتاب (فتح المغیث)، (محمد ابن احمد سفاوینی) در (شرح العقیده)، (ابوالحسن الابری) در (مناقب الشافعی)، (ابن تیمیه) در کتاب فتاوایش، (سیوطی) در (الحاوی)، (ادریس عراقی) در تألیفی که در زمینه مهدی دارد، (شوکانی) در کتاب (التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر)...  
(محمد جعفر کنانی) در (نظم الثنائی)، (ابو العباس ابن عبد المؤمن) در (الوهم المکنون...)

در پایان بحث می گوید: (تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی اساس و مجعولی که می گوید: (لا مهدی الا عیسی) (مهدی جز عیسی نیست)، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده اند، به خصوص (ابن عبد المؤمن) که در گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته.

حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی (علیه السلام) مشتمل بر احادیث (صحیح) و (حسن) است و مجموع آن متواتر می باشد.

بنابر این اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است، و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بیخبر یا بدعتگذار آن را انکار نمی کنند!

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد منتصر کنانی

### اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)

در بحث گذشته دانستیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد.

بلکه از قطعیتین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد. اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی برویم و ببینیم آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیائی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هر گونه شرائطی می کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیتها؟!

و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کننده؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سئوالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده ترین دستورات و عالی ترین مفاهیم هر گاه بدست افراد نا وارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه های بسیار دارد و مسئله انتظار بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حال برای رهائی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگیهای احتمالی نهرها و کانالهای میان راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث (انتظار) مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله انتظار تاءکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

1- کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه ثم سكت هنيئة ثم قال هو كمن كان مع رسول الله!

(او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (ﷺ) در (مبارزاتش) همراه بوده است.)

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

2- در بعضی (بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله): (همانند شمشیر زنی در راه خدا)،

3- و در بعضی دیگر (کمن قارع مع رسول الله بسيفه): (همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد)!

4- در بعضی دیگر (بمنزلة من كان قاعدا تحت لواء القائم) (همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد).

5- و در بعضی دیگر (بمنزلة المجاهد بين يدي رسول الله ﷺ): (همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند)

6- و بعضی دیگر (بمنزلة من استشهد مع رسول الله): (همانند کسی است که با پیامبر شهید شود).

این تشبیهات هفتگانه که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله (انتظار) از یک سو، و (جهاد) و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

7- در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر (ﷺ) و در بعضی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است، در حدیثی می خوانیم که پیامبر (ﷺ) فرمود:

(افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عز و جل):

(بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است)

و در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم (افضل العبادۃ انتظار الفرج

(

این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه تواءم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

### مفهوم انتظار

(انتظار) معمولاً به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می باشد این دو حالت را دارد (بیگانگی با وضع موجود) و (تلاش برای وضع بهتر).



بنابر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت (مهدی) و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر نفی و عنصر (اثبات) عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است. و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگیهای جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر. و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی (انتظار) معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود. اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی (علیه السلام) یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است انتظار و خود سازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر (مقدمات) و (نتیجه) شباهت دارد، هر دو جهاند و هر دو آمادگی می خواهند و خود سازی، کسی که در خیمه رهبر چنان

حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی تواند یک فرد غافل و بیخبر و بی تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند. همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش

کامل من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟.

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی (انتظار) همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم. انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگر گونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شوئن و جوانب زندگی انسانها را شامل می شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

### نخستین فلسفه خودسازی فردی

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظریها، کوتاه بینیها، کج فکریها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحول هرگز به او اجازه نمی دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاک و روحی پاکتر و برخورداری از شهامت و آگاهی کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان من از لوث  
آلودگیها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می برد حتما به حالت آماده  
باش کامل در می آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است  
بدست می آورد، سنگرهای لازم را می سازد. آمادگی رزمی افراد خود را بالا  
می برد. روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین  
مبارزه ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد ارتشی که دارای  
چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی برد و اگر بگوید دروغ می  
گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و  
معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده  
است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانیها شوخی  
نیست کار ساده ای نمی تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید  
متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار  
نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملا آماده و دارای بینش  
عمیق لازم است.

و خودسازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق ترین برنامه های  
اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این است معنای انتظار واقعی آیا هیچکس  
می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟ فلسفه دوم خودیاریهای اجتماعی  
منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب

حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می کشند یک برنامه فردی نیست، برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعیفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید، و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه ای امکانپذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می کوشند وظیفه خود می دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی و این است فلسفه آن همه فضیلتها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

*فلسفه سوم منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند*

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگیها است.

توضیح این که هنگامی که فساد فراگیر می شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می کشاند گاهی افراد پاک در یک بنبست سخت روانی قرار می گیرند، بنبستی که از یاس اصلاحات سرچشمه می گیرد.

گاهی آنها فکر می کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست، و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است، این نومیدی و یاس ممکن است آنها را تدریجا به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و همرنگ جماعت نشدن را موجب رسوائی بدانند!

تنها چیزی که می تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهائی است، تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یاس از آمرزش یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یاس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده، حتی مهمتر از بسیاری از گناهان، فلسفه اش در حقیقت همین است که گناهکار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد، و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت؟ من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!، بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آنرا برای خود خریده ام دیگر از چه می ترسم؟! و مانند این منطقتها...

اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند.

به همین دلیل امید را می توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیطهای فاسد گرفتارند، بدون امید نمی توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می شود امید ظهورش بیشتر می گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوس نمی شوند بلکه به مقتضای (وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد) وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوشششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می گردد. از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود همانگونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده اند و جمعی از موافقان مسخش اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تایید می کند این است که در ذیل آیه (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه (هو القائم واصحابه): مهدی و یاران او هستند. و در حدیث دیگری می خوانیم: (نزلت فی المهدی): این آیه درباره مهدی (علیه السلام) نازل شده است.

در این آیه مهدی و یارانش به عنوان (الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات) آنها که ایمان و عمل صالحی دارند معرفی می شده اند، بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست.

و آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند. تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

این است اثر سازنده قیام مهدی در جامعه اسلامی.



آیه (34) و (35) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْإِحْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) (34) (يَوْمَ يَحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنِزُونَ) (35)

ترجمه:

34- ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علما (ی اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند، و آنها را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناک بشارت ده.

35- در آن روز که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورتها و پهلوها و پشتهايشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند) که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید

تفسیر

کنز ممنوع است

در آیات گذشته سخن از اعمال شرک آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود یک نوع الوهیت قائل بودند، آیه مورد بحث می گوید: آنها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند، بهترین گواه این سخن خلافاکاریهای گوناگون آنها بود.

در اینجا روی سخن را به مسلمانان کرده، می گوید:

ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند، و خلق را از راه خالق باز می دارند (یا ایها الذین آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله).

جالب اینکه همانگونه که سیره قرآن است در اینجا حکم را روی همه افراد دانشمندان یهود و راهبان نبرده بلکه با تعبیر کثیرا در حقیقت اقلیت صالح را استثناء کرده است، و اینگونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود که در سابق به آن اشاره کرده ایم.

اما اینکه آنها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق باطل می خورند در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است.

یکی اینکه: حقایق تعلیمات آئین مسیح (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) را کتمان می کردند تا مردم به آئین جدید (آئین اسلام) نگرند، منافع آنها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود، چنانکه در آیات 41 و 79 و 174 سوره بقره به آن اشاره شده است.

و دیگر اینکه: با گرفتن رشوه از مردم حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می دادند، چنانکه در آیه 41 سوره مائده به آن اشاره شده است.

یکی دیگر از طرق نامشروع در آمدشان این بود که به نام بهشت فروشی و یا گناه بخشی مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصر در اختیار خداوند است به مردم می فروختند که در تاریخ مسیحیت سر و صدای زیادی بپا کرده و بحثها و جدالهائی برانگیخته است!

و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است زیرا آیات الهی را تحریف می کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می داشتند، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می دیدند متهم می ساختند، و با تشکیل محکمه های تفتیش مذهبی آنها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می کردند.

و اگر به راستی آنها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش را قربانی مطامع و هوسهای خود نمی ساختند امروز گروههای زیادتری آئین حق یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند، بنابراین به جرئت می توان گفت: گناه میلیونها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده اند به گردن آنها است!.

هم اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان درباره اسلام به چه کارهایی که دست نمی زنند و چه تهمت های عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر (ﷺ) روا نمی دارند.

این موضوع به قدری دامنه دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحا به آن اعتراف کرده اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بیخبر ماندن غربیها از این آئین پاک است.

سپس قرآن به تناسب بحث دنیا پرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می گوید: کسانی که طلا و نقره را جمع آوری و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده (و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم).

(یکنزون) از ماده (کنز) بر وزن و به معنی (گنج) است که در اصل به معنی جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفته می شود لذا شتر پر گوشت را (کناز اللحم

( می نامند سپس به جمع آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء  
گران قیمت اطلاق گردیده است.

بنابر این در مفهوم آن جمع آوری و نگاهداری و گاهی پنهان کردن نیز افتاده  
است.

(ذهب) به معنی (طلا) و (فضه) به معنی نقره است. بعضی از دانشمندان لغت  
(طبق نقل طبرسی در مجمع البیان) درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده اند و  
گفته اند: اینکه به (طلا) (ذهب) گفته می شود برای آن است که به زودی از  
دست می رود و بقائی ندارد (ماده (ذهب) در لغت به معنی رفتن است) و  
اینکه به (نقره) (فضه) گفته می شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و  
متفرق می گردد (انفصاض در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به  
چگونگی حال اینگونه ثروتها همین نامگذاری آنها کافی است!.

از آنروز که جامعه های انسانی شکل گرفت مسئله مبادله فرآورده های  
مختلف در میان انسانها رواج داشت، هر کس مازاد احتیاجات خود را از  
فرآورده های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می داد، ولی  
در آغاز مبادله ها همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود، زیرا پول  
اختراع نشده بود، و از آنجا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد  
می کرد، زیرا چه بسا افراد مازاد نیاز خود را می خواستند بفروشند ولی چیز  
دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند اما مایل بودند آن را به  
چیزی تبدیل کنند که هر گاه بخواهند بتوانند با آن اجناس مورد نظر خویش را  
فراهم سازند، از اینجا مسئله اختراع (پول) مطرح شد.

پیدایش (نقره) و از آن مهمتر (طلا) به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گرانبیتم را تشکیل دادند و به وسیله آنها گردش معاملات رونق بیشتر و چشمگیری پیدا کرد.

بنابر این فلسفه اصلی پول همان گردش کاملتر و سریعتر چرخهای مبادلات اقتصادی است، و آنها که پول را به صورت (گنجینه) پنهان می کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می شوند بلکه عمل آنها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است.

آیه فوق صریحا ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند.

این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازاتهای سخت این دنیا را که بر اثر بهم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامن فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می شود.

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می توانیم به آن پی ببریم، زیرا نابسامانیهای که دامن بشر را، بر اثر ثروت اندوزی گروهی خود خواه و بیخبر، گرفته و به شکل آشوبها و جنگها و خونریزیها ظاهر می شود بر هیچکس پوشیده نیست.

جمع ثروت تا چه اندازه کنز محسوب می شود؟

در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندیهای زندگی (کنز) محسوب می شود، و طبق آیه فوق حرام است؟

یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده؟

و یا این که اصولاً آنچه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن، بنابراین هر گاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن یعنی زکات را بپردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می خورد مثلاً در حدیثی از پیامبر (ﷺ) چنین می خوانیم: (ای مال ادیت زکاته فلیس بکنز): (هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست).

و نیز می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچیک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تاءمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤال کردند، پیغمبر (ﷺ) فرمود: (ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب بها ما بقی من اموالکم و انما فرض الموارث من اموال تبقی بعدکم): (خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است) یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

در کتاب (امالی) (شیخ) از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که هر کس زکات مال خود را بپردازد باقیمانده آن کنز نیست.

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می‌کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهرا و در بدو نظر سازگار نیست، از جمله حدیثی است که در مجمع البیان از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (ما زاد علی اربعة آلاف فهو کنز ادی زکوة او لم یودها و ما دونها فهی نفقة فبشرهم بعذاب الیم) (هر چه از چهار هزار (درهم) که ظاهرا اشاره به مخارج یک سال است بیشتر باشد (کنز) است خواه زکاتش را بپردازند یا نه، و آنچه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می‌شود، بنابراین ثروتمندوزان را به عذاب دردناک بشارت ده).

و در کتاب (کافی) از (معاذ بن ثیر) چنین نقل شده که می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می‌گفت: (شیعیان ما فعلا آزادند که از آنچه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقیمانده برای آنها حلال است) اما هنگامی که (قائم) ما قیام کند تمام کنزها و ثروتهای اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده (و الذین یکنزون الذهب و الفضة...).

در شرح حال (ابوذر) نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می‌خواند و با صدای بلند فریاد می‌زد: (بشر اهل الكنوز بکی فی الجباه و کی بالجنوب و کی بالظهور ایدا حتی یتردد الحر فی اجوافهم): (به گنج اندوزان بشارت ده که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می‌کنند و هم پهلوها و هم پشت‌هایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت در آید)!

و نیز استدلال (ابوذر) در برابر (عثمان) به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست، بلکه غیر آنها را نیز شامل می شود.

از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود (البته باید توجه داشت که اصولاً با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی شود، زیرا اسلام آنقدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالباً غیر ممکن است).

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می تواند محدودیتی برای جمع آوری اموال قائل شود (آنچنانکه در روایت علی (علیه السلام) خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته ها و ذخیره های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آنچنان که در روایت امام صادق (علیه السلام) درباره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمانها را نیز شامل می شود زیرا می فرماید: (فیستعین به علی عدوه).

ولی تکرار می کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید).

و اما داستان (ابوذر)، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز جامعه اسلامی آنچنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آنروز مخالف منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود.



و یا اینکه نظر (ابوذر) به اموال بیت المال بود که در دست عثمان و (معاویه) قرار داشت، و می دانیم این گونه اموال را با وجود مستحق و نیازمند لحظه ای نمی توان ذخیره کرد، بلکه باید به صاحبانش داد و مسئله زکات در اینجا به هیچوجه مطرح نیست.

به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می دهد که عثمان اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد، و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ های ساسانیان را زنده کرد و ابوذر حق داشت که در برابر آنها این آیه را خاطر نشان سازد!

ابوذر و اشتراکیت

می دانیم از ایرادهای مهمی که به خلیفه سوم گرفته شده مسئله تبعید خشونت آمیز (ابوذر) به سرزمین بد آب و هوای (ربذه) است که منتهی به مرگ این صحابی بزرگ و این مجاهد فداکار راه اسلام گردید همان کسی که از پیامبر (ﷺ) درباره او نقل کرده اند: (آسمان سایه نیفکند و زمین در روی خود حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد).

این را نیز می دانیم که اختلاف (ابوذر) با (عثمان) بر سر تمنای مال و مقام نبود، چه اینکه او مردی از هر نظر پارسا و وارسته بود، بلکه سرچشمه اختلاف تنها ریختوپاش خلیفه سوم از بیت المال و بذل و بخشش بی حساب او به اقوام و بستگانش بود.

ابوذر در مسائل مالی مخصوصا آنجا که به بیت المال مربوط می شد بسیار سختگیر بود و می خواست همه مسلمانان روش پیامبر (ﷺ) را در این زمینه تعقیب کنند، اما می دانیم در عصر خلیفه سوم جریان امور طور دیگری بود.

به هر صورت هنگامی که سخنان صریح و قاطع این صحابی بزرگ بر خلیفه سوم سخت آمد نخست او را به شام فرستاد اما (ابوذر) این بار صریحتر و قاطعتر در برابر اعمال (معاویه) بپاخاست تا آنجا که (ابن عباس) می گوید معاویه به عثمان نوشت اگر نیازی به شام داری (ابوذر) را باز گردان که اگر در شام بماند این منطقه از دست تو خواهد رفت.

(عثمان) نامه ای نوشت و (ابوذر) را احضار کرد و طبق بعضی از تواریخ به (معاویه) دستور داد او را با ماموران خشن که شب و روز او را به سوی (مدینه) راه ببرند و لحظه ای راحت نگذارند، بفرستد، به گونه ای که (ابوذر) به هنگام ورود به (مدینه) بیمار شد و چون حضور او در مدینه نیز قابل تحمل برای دستگاه خلافت نبود، وی را به (ربذه) فرستاد و در همانجا از دنیا رفت.

کسانی که می خواهند از خلیفه سوم در این باره دفاع کنند گاهی (ابوذر) را متهم می کنند که او عقیده اشتراکی داشت و تمام اموال را مال خدا می دانست و مالکیت شخصی را انکار می کرد!!

و این تهمت بسیار عجیبی است، آیا با اینکه قرآن با صراحت تمام مالکیت شخصی را با شرائطی محترم شمرده، با اینکه ابوذر از نزدیکترین افراد به پیامبر (ﷺ) بود و در دامان قرآن پرورش یافته بود، و در زیر آسمان راستگوتر از او پیدا نمی شد، چگونه می توان چنین نسبتی را به او داد؟

بیابان نشینهای دور افتاده این حکم اسلامی را می دانستند، آیات مربوط به تجارت و ارث و مانند آن را شنیده بودند، آیا باورکردنی است که نزدیکترین شاگردان پیامبر از این حکم بی خبر باشد؟

آیا جز این است که متعصبان لجوج برای تبرئه خلیفه سوم و از آن عجیبتتر برای تبرئه دستگاه معاویه چنین تهمت‌هایی را بر او بسته‌اند، و هنوز هم گروهی چشم و گوش بسته آن را تعقیب می‌کنند؟!

آری ابوذر با الهام از آیات قرآن مخصوصاً آیه (کنز) معتقد بود، و صریحاً این عقیده خود را اظهار می‌داشت، که بیت‌المال اسلام نباید به صورت ملک خصوصی اشخاص در آید، و نباید از این اموال که حق محرومان و نیازمندان در آن است و باید در راه تقویت اسلام و مصالح مسلمین به کار افتد، حاتم بخشی کرد، و یا افسانه‌های کاخهای (کسری) و (قیصر) را از نو زنده نمود.

به علاوه (ابوذر) عقیده داشت در آن روز که گروهی از مسلمانان سخت در مضیقه هستند ثروتمندان جمعیت نیز به زندگی ساده تری قانع شوند و از اموال خود در راه خدا انفاق نمایند.

اگر ابوذر گناهی داشته همین بوده است، ولی مورخان مزدور و بنی‌امیه و راویان چاپلوس و متملق و دینفروش برای دگرگون ساختن چهره این مرد مجاهد چنین تهمتهای ناروایی را به او بسته‌اند.

گناه دیگر (ابوذر) این بود که عشق و علاقه خاصی به امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) داشت این گناه نیز به تنهایی کافی بود که دروغ پردازان بنی‌امیه قدرت جهنمی خود را برای لکه دار ساختن حیثیت (ابوذر) به کار گیرند، ولی دامان او آنچنان پاک بود و راستگوئی و آگاهی او نسبت به مسائل اسلامی آنچنان روشن که همه این دروغ پردازان را رسوا ساخت!

از جمله دروغهای عجیبی که برای تبرئه خلیفه سوم در اینجا به ابوذر بسته‌اند این است که طبق نقل (ابن سعد) در (طبقات) می‌گویند: جمعی از اهل کوفه به (ابوذر) در همان زمان که در (ربذه) بود گفتند: این مرد (یعنی عثمان) اینهمه

کارها را با تو کرد آیا حاضری پرچمی برافرازی و ما در زیر آن با او به نبرد  
برخیزیم؟ (ابوذر) گفت: نه، اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد مطیع  
فرمانش خواهم بود!

این دروغ پردازان هیچ توجه نکردند که اگر او چنین تسلیم فرمان خلیفه بود  
این قدر مزاحم او نمی شد که حضورش در مدینه بار سنگینی بر خاطر خلیفه  
باشد و بهیچوجه نتواند او را تحمل کند.

و عجیبترا از آن سخنی است که نویسنده (المنار) در ذیل همین آیه مورد  
بحث ضمن اشاره به جریان ابوذر می گوید که داستان (ابوذر) نشان می دهد که  
در عصر صحابه (مخصوصا عثمان) چه اندازه اظهار عقیده آزاد بود! و  
دانشمندان محترم بودند! و خلفاء محبت داشتند! تا آنجا که (معاویه) جرئت  
نکرد به (ابوذر) چیزی بگوید بلکه به بالاتر از خود یعنی خلیفه نوشت و از او  
دستور خواست!

به راستی تعصب چه کارها که نمی کند آیا تبعید به سرزمین گرم و خشک و  
سوزان (ربذه) سرزمین مرگ و آتش نمونه احترام به آزادی فکر و محبت به  
علماء بود؟ آیا سپردن این صحابی بزرگ را به دست مرگ دلیل بر حریت عقیده  
محسوب می شد؟ آیا اگر معاویه از ترس سیل افکار عمومی به تنهائی نقشه ای  
برای ابوذر نکشید دلیل بر این است که نسبت به او احترام می گذاشت؟

و باز از عجائب این داستان این است که مدافعان از خلیفه می گویند: تبعید  
ابوذر به حکم قانون (تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت) صورت گرفت، زیرا  
گرچه بودن ابوذر در مدینه مصالح بزرگی داشت و مردم از علم و دانش او بهره  
فراوان می بردند ولی عثمان عقیده داشت که ماندن او در مدینه به خاطر طرز  
تفکر انعطاف ناپذیر و خشنی که درباره اموال داشت سرچشمه مفسدی خواهد

شد و لذا از منافع وجود او چشم پوشیده و او را به خارج از مدینه فرستاد و چون هم ابوذر مجتهد بود و هم عثمان، در اینجا ایرادی به عمل هیچکدام وارد نخواهد شد!

راستی ما نمی دانیم چه مفسدهای بر وجود ابوذر در مدینه مترتب می شد؟ آیا باز گرداندن مردم به سنت پیامبر (ﷺ) مفسده است؟ چرا (ابوذر) به خلیفه اول و دوم که در امور مالی برنامه های عثمان را نداشتند ایراد نکرد؟

آیا باز گرداندن مردم به برنامه های مالی صدر اسلام منشاء فساد بود؟ آیا تبعید ابوذر و بریدن زبان حقگوی او سرچشمه اصلاح شد؟ آیا ادامه کار عثمان مخصوصا در مسائل مالی به انفجاری عظیم که خود او هم قربانی آن شد نیانجامید؟

آیا این مفسده بود و ترک آن مصلحت؟! ولی چه می توان کرد؟ هنگامی که تعصب از در وارد می شود منطق از در دیگر فرار می کند.

به هر حال راه و رسم این صحابی بزرگ بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست و نیز هیچ راه منطقی برای تبرئه خلیفه سوم از آزاری که به ابوذر رسانید وجود ندارد.

کیفر ثروت اندوزان!

در آیه بعد اشاره به یکی از مجازاتهای اینگونه افراد در جهان دیگر می کند و می گوید: (روزی فرا خواهد رسید که این سکه ها را در آتش سوزان دوزخ داغ و گداخته می کنند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ خواهند کرد) (یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم).

و در همین حال فرشتگان عذاب به آنها می گویند: (این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز در آوردید و در راه خدا به محرومان انفاق نکردید) (هذا ما کنزتم لانفسکم).  
(اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید و عواقب شوم آن را دریابید) (فذوقوا ما کنتم تکزون).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که اعمال انسانها از بین نمی روند و همچنان باقی می مانند و همانها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می گردند.  
در اینکه در آیه فوق چرا از میان تمام اعضاء بدن تنها (پیشانی) و (پشت) و (پهلوی) ذکر شده در میان مفسران گفتگو است، ولی از ابوذر چنین نقل شده است که: او می گفت: این به خاطر آن است که حرارت سوزان در فضائی که در پشت این سه نقطه قرار دارد نفوذ می کند و تمام وجود آنها را فرا می گیرد  
(حتی یتردد الحرفی اجوافهم)

و نیز گفته شده این به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می دادند: گاهی صورت را در هم می کشیدند، و زمانی به علامت بی اعتنائی از روبرو شدن با آنها خود داری می کردند و منحرف می شدند و گاهی به آنان پشت می نمودند لذا این سه نقطه از بدن آنها را با اندوخته های زر و سیمشان داغ می کنند!

در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است نیز اشاره کنیم و آن اینکه در آیه می خوانیم: (یوم یحیی علیها) یعنی در آن روز آتش به روی سکه ها ریخته می شود تا داغ و سوزان گردند، در حالی که معمولاً در این گونه موارد کلمه (علی) به کار برده نمی شود، بلکه فی المثل گفته می شود: (یحیی الحدید) آهن را داغ می کنند.

این تغییر عبارت شاید به خاطر این باشد که اشاره به سوزندگی فوق العاده سکه ها شود، چون اگر سکه ای را در آتش بیفکنند آن قدر داغ و سوزان نمی شود که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند، قرآن نمی گوید سکه ها را در آتش می گذارند بلکه می گوید آنها را در زیر آتش قرار می دهند تا خوب گداخته و سوزان شود و این تعبیر زنده است که شدت مجازات اینگونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می کند.

آیه (36) و (37) و ترجمه

(إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتب الله يوم خلق السموت والارض منها أربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم وقتلوا المشركين كافة كما يقتلونكم كافة واعلموا أن الله مع المتقين) (36) (إنما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلون عامًا ويحرمونه عامًا ليواطوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوء أعمالهم والله لا يهدي القوم الكافرين)

(37)

ترجمه:

36- تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می باشد) این آئین ثابت و پابرجا (ی الهی) است، بنابراین در این ماهها به خود ستم نکنید (و از هر گونه خونریزی پرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

37- نسیء (جابجا کردن و تاخیر ماههای حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که بواسطه آن کافران گمراه می شوند، یک سال آنرا حلال و سال دیگر آنرا تحریم می کنند تا مطابق تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

تفسیر

آتش بس اجباری



از آنجا که در این سوره بحثهای مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است در دو آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماههای حرام است.

نخست می گوید: (تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمان و زمین را آفرید دوازده ماه است) (ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض) تعبیر به (کتاب الله) ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سائر کتب آسمانی باشد، ولی با توجه به جمله (يوم خلق السموات والارض) مناسبتر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد، و به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت سال و ماه وجود داشت، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید، و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال 12 بار تکرار می شود.

این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسانها یک نظام طبیعی می بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می کند، و این یکی از نعمتهای بزرگ خدا برای بشر محسوب می شود، آنچنان که در آیه 189 سوره (بقره) (يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج) مشروحا بحث کرده ایم.

سپس اضافه می کند: (از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است) که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است (منها اربعة حرم).

بعضی از مفسران تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان (ابراهیم خلیل) می دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوسهای خود گاهی جای این ماهها را تغییر می

دادند، ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سر هم (ذی القعدة) و (ذی الحجه) و (محرم) و یک ماه جدا است و آن ماه رجب است و به قول عربها سه ماه (سرد) (یعنی پشت سر هم) و یک ماه (فرد) است. ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماهها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید بپاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده بلکه از ناحیه دشمن نقض گردیده است (چنانکه شرح آن ذیل آیه 194 سوره بقره گذشت).

بعد برای تاءکید می گوید: (این آئین ثابت و پا بر جا و تغییرناپذیر است نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابجا می کردند (ذلک الدین القیم)).

از پاره ای از روایات استفاده می شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آئین ابراهیم در آئین یهود و مسیح و سائر آئینهای آسمانی نیز بوده است و جمله ذلک الدین القیم ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد، یعنی از نخست در همه آئینها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است.

سپس می گوید: (در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازاتهای آخرت نسازید) (فلا تظلموا فیهن انفسکم).

ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله ای برای استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند در جمله بعد اضافه می کند: (با مشرکان بطور دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها متفقا با شما می جنگند) (و قاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة).

یعنی با اینکه آنها مشرکند و بت پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می جنگند، شما که موحدید و یکتا پرست و توحید آئین اتحاد و یگانگی است سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید.

سرانجام می گوید: (و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجراء کنید خداوند پیروزی شما را تضمین می کند زیرا خدا با پرهیزگاران است) (واعلموا ان الله مع المتقين).

در دومین آیه مورد بحث اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسئله نسیء (تغییر دادن جای ماههای حرام) کرده می گوید: (تغییر دادن ماههای حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می شود) (انما النسیء زیادة فی الکفر) (و با این عمل افراد بی ایمان در گمراهی بیشتر قرار می گیرند) (یضل به الذین کفروا).

(آنها در یک سال ماهی را هلال می شمردند، و سال دیگر همان ماه را تحریم می کنند تا به گمان خود آنرا با تعداد ماههایی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند) یعنی هر گاه یکی از ماههای حرام را حذف می کنند ماه دیگری را به جای آن می گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود! (یحلونہ عاماً و یحرمونہ عاماً لیواطؤ اعداء ما حرم الله).

در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفه تحریم ماههای حرام را به کلی از میان می بردند و حکم خدا را بازیچه هوسهای خویش می ساختند، و عجب اینکه از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم بودند، زیرا اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود (زین لهم سوء اعمالهم).

آنها با وسوسه های شیطانی چنانکه خواهد آمد ماههای حرام را دگرگون می ساختند و عجب اینکه آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگها و آمادگی جنگی می پنداشتند، و می گفتند فاصله زیاد آتش بس ورزیدگی جنگی را کم می کند باید آتشی بپا کرد!.

خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کند و دست از هدایتشان می کشد زیرا خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند (و الله لا یهدی القوم الکافرین).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

#### 1- فلسفه ماههای حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگهای طویل المدته، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاک شمشیرها یا صفیر گلوله ها خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است.

همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکلتر است، فراموش نمی کنیم که در دوران جنگهای بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهارماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است.

ولی همانگونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماههای حرام را بشکند اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است.

## 2- مفهوم و فلسفه (نسی ء) در جاهلیت

(نسی ء) بر وزن (کثیر) از ماده (نساء) به معنی تاخیر انداختن است (و خود این کلمه می تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهائی که پرداخت پول آن به تاخیر می افتد (نسیه) گفته می شود.

در زمان جاهلیت عرب گاهی یکی از ماههای حرام را تاخیر می انداختند یعنی مثلا به جای ماه محرم ماه صفر را انتخاب می کردند و تشریفات آن بدینگونه بود که یکی از سران قبیله (بنی کنانه) در مراسم حج در سرزمین (منی) در یک اجتماع نسبتا بزرگ پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می کرد و می گفت: (من ماه محرم را امسال به تاخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم)!

و از ابن عباس نقل شده اول کسی که این سنت را بر قرار ساخت (عمرو ابن لحي) بود و بعضی گفته اند (قلمس) مردی از بنی کنانه بود.

فلسفه این کار در نظر آنها به عقیده بعضی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعدة، ذی الحجه، و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می شمردند، زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به غارتگری و خونریزی و جنگ داشت، و اصولا (جنگ و غارت) جزئی از زندگی او را تشکیل می داد، و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آنها طاقت فرسا بود، لذا کوشش می کردند لااقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند.

این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابستان مسئله حج بر آنها دشوار می شد و می دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسئله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم (علیه السلام) به یاد مانده بود کنگره عظیمی محسوب می شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فواید گوناگونی از این اجتماع نصیب آنها می شد، لذا جای ماه ذی الحجه را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت بجایش قرار می دادند، و ممکن است هر دو فلسفه صحیح باشد.

اما به هر صورت این عمل سبب می شد که آتش جنگها همچنان فروزان بماند، و فلسفه ماههای حرام پایمال شود، و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله ای برای منافع مادی آنها گردد.

قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده، زیرا علاوه بر شرک و کفر اعتقادی که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب (کفر عملی) هم می شدند، به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می دادند یکی اینکه حرام خدا را حلال کرده بودند، و دیگری اینکه حلال خدا را حرام نموده بودند.

### 3- وحدت کلمه در برابر دشمن

قرآن در آیات فوق دستور می دهد که به هنگام مبارزه با دشمن، مسلمانان متفقا و در صف واحد با آنها پیکار کنند، و از این دستور استفاده می شود که حتی مبارزات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند، و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید اسلام سرچشمه می گیرد توانائی بر پیروزی در مقابل دشمن دارند، این همان دستوری

است که مدت‌ها است به دست فراموشی سپرده شده و یکی از علل انحطاط مسلمین محسوب می‌شود.

#### 4- چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟

وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد به خوبی نیک و بد را تشخیص می‌دهد اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافتکاری بگذارد فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگتر می‌شود و کار به جایی می‌رسد که زشتی و قبح گناه تدریجا از میان می‌رود.

هر گاه باز ادامه به این کار دهد کم‌کم اعمال زشت در نظرش زیبا، و زیبا، زشت جلوه می‌کند! و این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده.

گاهی (تزیین اعمال زشت) به شیطان نسبت داده شده است، مانند آیه 63 سوره (نحل) (فزیّن لهم الشیطان اعمالهم) و گاهی به صورت فعل مجهول مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه‌های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد، و گاهی به (شرکاء) (یعنی بتها) مانند آیه 137 سوره (انعام)، و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است، مانند آیه 4 سوره (نمل) (ان الذین لا یؤمنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم): (کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهیم).

بارها گفته ایم که نسبت دادن اینگونه امور به خداوند به خاطر آن است که اینها خاصیت عمل خود انسان محسوب می‌شود، و خواص همه اشیاء به دست خدا است و مسبب الاسباب او است، و نیز گفته ایم این گونه نسبتها هیچگونه مخالفتی با مسئله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد.

آیه (38) و (39) و ترجمه

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا) (38) (إِلَّا تَنْفَرُوا يَعْذِبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (39)

ترجمه:

38- ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید سنگینی بر زمین می کنید (و سستی به خرج می دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز کمی بیش نیست!

39- اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما را بجای شما قرار می دهد، و هیچ زیانی به او نمی رسانید، و خداوند بر هر چیزی توانا است.

شأن نزول

از (ابن عباس) و دیگران نقل شده که آیات فوق درباره جنگ (تبوک) نازل گردیده است، در آن هنگام که پیامبر از (طائف) به سوی (مدینه) بازگشت کرد و مردم را آماده بیکار با (رومیان) نمود.

در روایات اسلام آمده است که پیامبر معمولاً مقاصد جنگی و هدفهای نهائی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی ساخت تا اسرار نظامی اسلام به دست دشمنان نیفتد، ولی در مورد (تبوک) چون مسئله شکل دیگری داشت قبلاً با صراحت اعلام نمود که ما به مبارزه با (رومیان) می رویم زیرا



مبارزه با امپراطوری روم شرقی همانند جنگ با مشرکان مکه و یا یهود خیبر کار ساده ای نبود، و می بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملاً آماده شوند و خود سازی کنند.

به علاوه فاصله میان مدینه و سرزمین رومیان بسیار زیاد بود، و از همه گذشته فصل تابستان و گرما و برداشت محصول غلات و میوه ها بود.

همه این امور دست به دست هم داده و رفتن به سوی میدان جنگ را فوق العاده بر مسلمانان مشکل می ساخت، تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر (ﷺ) تردید و دودلی نشان می دادند!

آیات فوق نازل شد و با لحنی قاطع و کوبنده به مسلمانان هشدار داد و اعلام خطر کرد و آنها را آماده این نبرد بزرگ ساخت.

#### تفسیر

باز هم حرکت به سوی میدان جهاد

همانگونه که در شائن نزول گفتیم آیات فوق ناظر به جریان جنگ (تبوک) است.

(تبوک)، منطقه ای است میان مدینه و شام که الان مرز کشور (عربستان سعودی) محسوب می شود، و در آن روز نزدیک سرزمین امپراطوری روم شرقی که بر شامات تسلط داشت محسوب می شد.

این واقعه در سال نهم هجری یعنی حدود یک سال بعد از جریان فتح مکه روی داد، و از آنجا که درگیری و مقابله در این میدان با یکی از ابرقدرتهای جهان آن روز بود نه با یک گروه کوچک یا بزرگ عرب، جمعی از مسلمانان از حضور در این میدان وحشت داشتند، و لذا زمینه برای سمپاشی و وسوسه های

مناققان کاملاً آماده بود، آنها نیز برای تضعیف روحیه مؤمنان از هیچ چیز فروگذار نمی کردند.

فصل چیدن میوه ها و برداشت محصول فرا رسیده بود و برای مردمی که یک زندگی محدود کشاورزی و دامداری دارند این روزها ایام سرنوشت محسوب می شود چرا که رفاه یک سال آنها به آن بستگی دارد.

بعد مسافت، گرمی هوا نیز چنانکه گفتیم به این عوامل باز دارنده کمک می کرد.

در اینجا وحی آسمانی به یاری مردم شتافت و آیات قرآن پشت سر یکدیگر نازل شد و در برابر این عوامل منفی قرار گرفت.

در نخستین آیه مورد بحث قرآن با شدت هر چه تمامتر مردم را به جهاد دعوت می کند، گاهی به زبان تشویق، و گاهی به زبان ملامت و سرزنش، و گاهی به زبان تهدید، با آنها سخن می گوید و از هر دری برای آماده ساختن آنها وارد می شود.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته می شود در راه خدا و به سوی میدان جهاد حرکت کنید سستی و سنگینی به خرج می دهید؟) **(یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفرؤا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض)**.

(اثاقلتم) از ماده (ثقل) به معنی سنگینی است، و جمله (اثاقلتم الی الارض) کنایه از تمایل به ماندن در وطن و حرکت نکردن به سوی میدان جهاد است، و یا کنایه از تمایل به جهان ماده و چسبیدن به زرق و برق دنیا است، و در هر صورت این وضع گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان بود نه همه آنها و نه مسلمانان راستین و عاشقان جهاد در راه خدا.

سپس با سخن ملامت آمیزی می گوید: آیا به این زندگی دنیا، این زندگی پست و زودگذر و ناپایدار، بجای زندگی وسیع و جاویدان آخرت راضی شدید؟ (ارضیتم بالحیوة الدنيا من الآخرة).

(با این که فوائد و متاع زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت یک امر ناچیز بیش نیست) (فما متاع الحیوة الدنيا فی الآخرة الا قلیل).

چگونه یک انسان عاقل تن به چنین مبادله زیانباری ممکن است بدهد؟ و چگونه متاع فوق العاده گرانبها را به خاطر دستیابی به یک متاع ناچیز و کم ارزش از دست می دهد؟

سپس مسئله را از لحن ملامت آمیز بالاتر برده و شکل یک تهدید جدی به خود می گیرد و می گوید: (اگر شما به سوی میدان جنگ حرکت نکنید خداوند به عذاب دردناکی مجازاتتان خواهد کرد) (الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما).

و اگر گمان می کنید با کنار رفتن شما و پشت کردن به میدان جهاد چرخ پیشرفت اسلام از کار می افتد و فروغ آئین خدا به خاموشی می گراید سخت در اشتباهید زیرا: (خداوند گروهی غیر از شما از افراد با ایمان و مصمم و مطیع فرمان خود را به جای شما قرار خواهد داد) (ویستبدل قوما غیرکم)

گروهی که از هر نظر مغایر شما هستند نه تنها شخصیتشان بلکه ایمان و اراده و شهامت و فرمانبرداریشان غیر از شما است.

(و از این رهگذر هیچ گونه زیانی نمی توانید به خداوند و آئین پاک او وارد کنید) (ولا تضروه شیئا).

این یک واقعیت است، نه یک گفتگوی خیالی یا آرزوی دور و دراز، چرا که (خداوند بر هر چیز توانا است) و هر گاه اراده پیروزی آئین پاکش را کند بدون گفتگو جامه عمل به آن خواهد پوشید (والله علی کل شیء قدير)

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1- در دو آیه فوق در حقیقت از هفت طریق روی مسئله جهاد تاءکید شده است، (نخست) از طریق خطاب به افراد با ایمان، (دوم) از طریق امر به حرکت به میدان جهاد، (سوم) به وسیله تعبیر فی سبیل الله، (چهارم) استفهام انکاری درباره تبدیل دنیا به آخرت، (پنجم) تهدید به عذاب الیم، (ششم) تهدید به اینکه شما را از صحنه خارج می کند و دیگران را به جای شما می گذارد و (هفتم) از طریق توجه به قدرت بی پایان خدا و اینکه سستیهای شما هیچگونه زیانی به پیشرفت کارها نمی رساند بلکه هر زیانی باشد دامنگیر خود شما می شود.

2- از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که دلبستگی مجاهدان به زندگی دنیا آنها را در امر جهاد سست می کند. مجاهدان راستین باید مردمی پارسا و زاهد پیشه و بی اعتنا به زرق و برقها باشند، امام علی بن الحسین (علیه السلام) در ضمن دعائی که برای مرزبانان کشورهای اسلامی می کند چنین می گوید: (و انسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة و امح عن قلوبهم خطرات المال الفتون): (بارالها! فکر این دنیای فریبنده را به هنگامی که آنها در برابر دشمنان قرار می گیرند از نظرشان دور فرما، و اهمیت اموال فتنه انگیز و دلربا را از صفحه قلوبشان محو نما) (تا با دلی لبریز از عشق تو برای تو پیکار کنند).

و براستی اگر شناخت درستی از وضع دنیا و آخرت و چگونگی این دو زندگی داشته باشیم می دانیم که این یکی در مقابل آن به قدری محدود و ناچیز است که به حساب نمی آید در حدیثی که از پیامبر در این زمینه نقل شده است می خوانیم: و الله ما الدنيا فی الاخرة الا لما يجعل احدکم اصبعه فی الیم ثم یرفعها فلینظر بم ترجع: (به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که

یکی از شما انگشت خود را در دریا بزند و سپس بردارد و بنگرد چه مقدار از آب دریا را با آن برداشته است؟!!

3- در این که منظور از گروهی که خداوند در آیات فوق به آنها اشاره کرده چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران گفته اند: (ایرانیان) و بعضی گفته اند منظور مردم یمن می باشند که هر کدام با شهامت‌های فوق العاده خود در پیشرفت اسلام سهم بسیار بزرگی داشتند، و بعضی اشاره به کسانی می دانند که بعد از نزول این آیات اسلام را پذیرفتند و از جان و دل در راه آن فداکاری به خرج دادند.

## آیه (40) و ترجمه

(إِلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فأنزل الله سكينته عليه وأيده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله عزيز حكيم) (40)

ترجمه:

40- اگر او را یاری نکنید خداوند (او را یاری خواهد کرد همانگونه که در مشکلترین ساعات او را تنها نگذارد) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود (و یکنفر همراه او پیش نبود) در آن هنگام که آندو در غار بودند و او به همسفر خود می گفت غم مخور خدا با ماست! در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پائین قرار داد (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آئین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است.

### تفسیر

خداوند پیامبرش را در حساسترین لحظات تنها نگذارد. در آیات گذشته همانگونه که گفته شد روی مسأله جهاد در برابر دشمن از چند راه تاءکید شده بود، از جمله این که گمان نکنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر کنار بکشید کار او و اسلام زمین می ماند. آیه مورد بحث این موضوع را تعقیب کرده، می گوید: (اگر او را یاری نکنید خدائی که در سختترین حالات و پیچیده ترین شرائط او را به شکل معجز آسائی یاری کرد قادر است باز از او حمایت کند) (إِلا تنصروه فقد نصره الله)

و آن زمانی بود که مشرکان مکه توطئه خطرناکی برای نابود کردن پیامبر چیده بودند و همانگونه که در ذیل آیه 30 سوره انفال شرح آن گذشت تصمیم نهائی پس از مقدمات مفصلی بر این قرار گرفت که عده زیادی شمشیر زن از قبائل مختلف عرب خانه پیامبر (ﷺ) را شبانه در حلقه محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته جمعی به او حمله کنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند.

پیامبر (ﷺ) که به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود آماده بیرون رفتن از مکه و هجرت به (مدینه) شد، اما نخست برای این که کفار قریش به او دست نیابند به (غار ثور) که در جنوب مکه قرار داشت و در جهت مخالف جاده مدینه بود پناه برد در این سفر ابوبکر نیز همراه پیامبر (ﷺ) بود.

دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند ولی مایوس و نومید بازگشتند و پیامبر (ﷺ) پس از سه شبانه روز توقف در غار و اطمینان از بازگشت دشمن، شبانه از بیراهه به سوی مدینه حرکت کرد، و بعد از چندین شبانه روز سالم به مدینه رسید و فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد.

آیه فوق اشاره به یکی از حساسترین لحظات این سفر تاریخی کرده می گوید (خداوند پیامبرش را یاری کرد، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند) (اذ اخرجہ الذین کفروا).

البته قصد کفار بیرون کردن او از (مکه) نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر (ﷺ) از مکه شد این نسبت به آنها داده شده است.

سپس می گوید: این در حالی بود که او دومین نفر بود (ثانی اثتین) اشاره به اینکه جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهائی او را در این سفر پر خطر نشان می دهد و همسفر او ابوبکر بود.

(به هنگامی که دو نفر به غار، یعنی (غار ثور) پناه بردند) (اذهما فی الغار).  
در آن موقع ترس و وحشت، یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد (و گفت: غم مخور خدا با ما است) (اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا).

(در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پر خطر بر پیامبرش نازل می کرد بر او فرستاد) (فانزل الله سکینته علیه).  
(و او را با لشکرهائی که نمیتوانستید آنها را مشاهده کنید، یاری کرد) (و ائده بجنود لم تروها).

این نیروهای غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر در این سفر پر خوف و خطر بودند، و یا آنها که در میدان جنگ (بدر) و (حنین) و مانند آن به یاری او شتافتند.

(و سرانجام برنامه و هدف و مکتب کفار را پائین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت) (و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا) اشاره به اینکه توطئه های آنها در هم شکست، آئین خرافیشان در هم پیچیده

شد، و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر (ﷺ) اسلام شد.



چرا چنین نشود در حالی که (خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا)، با حکمتش راههای پیروزی را به پیامبرش نشان می دهد و با قدرتش او را یاری می کند (و الله عزیز حکیم).

داستان یار غار

ماجرای مصاحبت (ابوبکر) با پیامبر (ﷺ) در این سفر و اشارات سر بسته ای که در آیه فوق به این موضوع شده در میان مفسران شیعه و اهل تسنن بحثهای مختلفی برانگیخته است.

بعضی راه افراط را پوئیده اند و بعضی راه تفریط را، (فخر رازی) در تفسیر خود با تعصب خاصی کوشش کرده که دوازده فضیلت! برای (ابوبکر) از آیه فوق استنباط کند و برای تکثیر عدد، آسمان و ریسمان را به هم بافته، به طوری که پرداختن به شرح آن شاید مصداق اتلاف وقت باشد.

بعضی دیگر نیز اصرار دارند که مذمتهای متعددی از آیه استفاده می شود.

نخست باید دید که آیا کلمه (صاحب) دلیل بر فضیلت است؟ ظاهراً چنین نیست زیرا از نظر لغت (صاحب) به معنی (همنشین) و (همسفر) به طور مطلق است، اعم از اینکه این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی، چنانکه در آیه 37 سوره (کهف) در داستان آن دو نفر که یکی با ایمان و خداپرست و دیگری بی ایمان و مشرک بود می خوانیم: قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب: (رفیقش به او گفت: آیا به خدائی که تو را از خاک آفریده کافر شدی)؟

بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر (علیه) در جمله (فانزل الله سكينته عليه) به (ابوبکر) باز می گردد، زیرا پیامبر (ﷺ) نیاز به سکینه و آرامش نداشت، بنابراین نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود.

در حالی که با توجه به جمله بعد که می گوید: (و ایده بجنود لم تروها): (او را با لشکری نامرئی یاری کرد و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می شود که ضمیر (علیه) نیز به پیامبر (ﷺ) بر می گردد، و این اشتباه است که ما تصور کنیم سکینه مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن کراراً می خوانیم که سکینه بر شخص پیامبر نازل گشت هنگامی که در شرائط سخت و مشکلی قرار داشت، از جمله در آیه 26 همین سوره در جریان جنگ حنین می خوانیم: (ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین) (خداوند سکینه و آرامش را در آن شرائط سخت بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و نیز در آیه 26 سوره (فتح) می خوانیم: (فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین) در حالی که در جمله های قبل در این دو آیه هیچگونه سخنی از حزن و اندوه به میان نیامده است بلکه سخن از پیچیدگی اوضاع به میان آمده.

در هر حال آیات قرآن نشان می دهد که نزول سکینه به هنگام مشکلات سخت صورت می گرفته و بدون شک پیامبر (ﷺ) در (غار ثور) لحظات سختی را می گذراند.

و عجیبتر اینکه بعضی گفته اند جمله (ایده بجنود لم تروها) به (ابوبکر) باز می گردد!!

در حالی که تمام بحث این آیه بر محور یاری خداوند نسبت به پیامبر دور میزند و قرآن می خواهد روشن کند که پیامبر (ﷺ) تنها نیست و اگر یاریش نکنید خدا یاریش خواهد کرد چگونه کسی را که تمام بحث بر محور او دور میزند رها ساخته، و به سراغ کسی می روند که به عنوان تبعی از او بحث شده است این سخن نشان می دهد که تعصبا مانع از آن شده که حتی به معنی آیه توجه شود.

آیه (41) و (42) و ترجمه

(انفروا خفافا و ثقالا و جهدوا بأموالكم و أنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون) (41) (لو كان عرضا قريبا و سفرا قاصدا لاتبعوك و لكن بعدت عليهم الشقة و سيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون أنفسهم و الله يعلم إنهم لكذبون) (42)

ترجمه:

41- (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید، چه سبکبار باشید چه سنگین بار، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمائید، این بنفع شماست اگر بدانید.

42- (اما گروهی از آنها چنانند که) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه بر آنها دور (و پر مشقت) است (سرباز میزنند) و به زودی سوگند یاد می کنند که اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم (ولی آنها با این اعمال و این دروغها در واقع) خود را هلاک می کنند و خداوند می داند آنها دروغگو هستند.

تفسیر

تنیروان طماع

گفتیم جنگ تبوک یک وضع استثنائی داشت، و تواءم با مقدماتی کاملا مشکل و پیچیده بود، به همین جهت عده ای از افراد ضعیف الایمان و یا منافق از شرکت در این میدان تعلل می ورزیدند، در آیات گذشته خداوند گروهی از مؤمنان را سرزنش کرد که چرا به هنگام صدور فرمان جهاد، سنگینی به خرج می دهند؟ و فرمود دستور جهاد به سود خود شما است و گرنه خدا می تواند به

جای افراد بی اراده و تن پرور مردمی شجاع و با ایمان و مصمم قرار دهد، بلکه حتی بدون آنهم قادر است پیامبر (ﷺ) خود را حفظ کند آنچنانکه در داستان (غار ثور) و (لیلة المبيت) حفظ نمود.

عجب اینکه چند تار عنكبوت که بر دهانه غار تنیده شده بود سبب انحراف فکر دشمنان لجوج و سرکش شد و از در غار بازگشتند و پیامبر خدا سالم ماند، جائی که خداوند با چند تار عنكبوت می تواند مسیر تاریخ بشر را دگرگون سازد چه نیازی به کمک این و آن دارد تا بخواهند ناز کند، در حقیقت همه این دستورات برای تکامل و پیشرفت خود آنها است نه برای رفع نیازمندی خداوند. به دنبال این سخن بار دیگر مؤمنان را دعوت همه جانبه به سوی جهاد می کند و مسامحه کنندگان را مورد سرزنش قرار می دهد.

نخست می گوید: (همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید خواه سبکبار باشید یا سنگین بار) (انفروا خفافا و ثقالا).

(خفاف) جمع (خفیف) و (ثقال) جمع (ثقیل) و این دو کلمه مفهوم جامعی دارد که همه حالات انسان را شامل می شود، یعنی اعم از اینکه جوان باشید یا پیر، مجرد باشید یا متاهل، کم عائله باشید یا پرعائله، غنی باشید یا فقیر، بدون گرفتاری باشید یا گرفتار، زراعت و باغ و تجارت داشته باشید یا نه، در هر صورت و در هر حال و در هر موقعیت بر شما لازم است هنگامی که فرمان جهاد صادر شد همگی این دعوت آزادیبخش را اجابت کنید و از هر کار دیگری چشم پوشید و سلاح به دست گرفته به سوی میدان نبرد حرکت کنید. و اینکه بعضی از مفسران این دو کلمه را تنها به یکی از معانی فوق محدود ساخته اند هیچگونه دلیلی ندارد، بلکه هر کدام از آنها یکی از مصداقهای این مفهوم وسیع است.

سپس اضافه می کند: (در راه خدا با اموال و جانها جهاد کنید) (وجاهدوا باموالکم و انفسکم).

یعنی جهادی همه جانبه و فراگیر، چرا که در برابر دشمن نیرومندی که از ابر قدرتهای آن زمان محسوب می شد قرار داشتند، و بدون آن پیروزی ممکن نبود. اما برای اینکه باز اشتباه برای کسی پیدا نشود که این فداکاریها به سود خداوند است می گوید: (این به نفع شما است اگر بدانید) (ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون).

یعنی اگر بدانید که جهاد کلید سر بلندی و عزت و بر طرف کننده ضعف و ذلت است.

اگر بدانید که هیچ ملتی بدون جهاد در جهان به آزادی واقعی و عدالت نخواهد رسید.

و اگر بدانید که راه رسیدن به رضای خدا و سعادت جاویدان و انواع نعمتها و مواهب الهی در این نهضت مقدس عمومی و فداکاری همه جانبه است!

سپس بحث را متوجه افراد سست و تنبل و ضعیف الایمان که برای سرباز زدن از حضور در این میدان بزرگ به انواع بهانه ها متشبث می شدند کرده، و با پیامبر (ﷺ) چنین می گوید: (اگر غنیمتی آماده و سفری نزدیک بود به خاطر رسیدن به متاع دنیا به زودی دعوت تو را اجابت می کردند) و برای نشستن بر سر چنین سفره آمادهای می دویدند (لو کان عرضا قریبا و سفرا قاصدا لاتبعوك).

(لکن اکنون که راه بر آنها دور است سستی می ورزند و بهانه می آورند) (و لکن بعدت علیهم الشقة).

عجب اینکه تنها به عذر و بهانه قناعت نمی کنند بلکه (به زودی نزد تو می آیند و قسم یاد می کنند که اگر ما قدرت داشتیم با شما خارج می شدیم) (و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم).

و اگر می بینید ما به این میدان نمی آئیم بر اثر ناتوانی و گرفتاری و عدم قدرت است.

(آنها با این اعمال و این دروغها در واقع خود را هلاک می کنند) (یهلکون انفسهم).

(ولی خداوند می داند آنها دروغ می گویند) (والله يعلم انهم لکاذبون) کاملاً قدرت دارند اما چون سفره چرب و نرمی نیست و برنامه شاق و پردرد سری در پیش است به قسمتهای دروغ متشبه می شوند.

این موضوع منحصر به جنگ (تبوک) و زمان پیامبر (ﷺ) نبود، در هر جامعه ای گروهی (تنبل) یا (منافق و طماع و فرصت طلب) وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه گیری فرا رسد آنگاه خود را در صف اول جابزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را از نخستین مجاهد و برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند! ولی همین گروه مجاهد سینه چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل هر کدام به سوئی فرار می کنند و برای توجیه فرار خود عذرها و بهانه ها می تراشند یکی بیمار شده، دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده، سومی خانوادهاش گرفتار وضع حمل است، چهارمی چشمش دید کافی ندارد، پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و همچنین!...

ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است که این گروه را از آغاز شناسائی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند!

آیه (43) تا (45) و ترجمه

(عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكذابين)  
(43) (لا يستذكرك الذين يؤمنون بالله واليوم الآخر أن يجهدوا بأموالهم وأنفسهم  
والله عليهم بالمتقين) (44) (إنما يستذكرك الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر و  
ارتابت قلوبهم فهم في ريبهم يترددون) (45)

ترجمه:

43- خداوند تو را بخشید چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه کسانی که  
راست گفتند برای تو روشن شوند و دروغگویان را بشناسی؟!  
44- آنها که ایمان بخدا و روز جزا دارند هیچگاه از تو اجازه برای جهاد (در  
راه خدا) با اموال و جانهایشان نمی گیرند، و خداوند پرهیزکاران را می شناسد.  
45- تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و  
دلهایشان آمیخته با شک و تردید است، لذا آنها در تردید خود سرگردانند.

تفسیر

سعی کن منافقان را بشناسی

از آیات فوق استفاده می شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس  
از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از  
شرکت در میدان (تبوک) معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد.  
خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را مورد عتاب قرار می دهد و  
می گوید: (خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان  
جهاد خودداری کنند)؟! (عفا الله عنك لم أذنت لهم).

(چرا نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند) و به ماهیت آنها پی بری؟ (حق یتبین لك الذین صدقوا و تعلم الكاذبین).

در اینکه عتاب و سرزنش فوق که توأم با اعلام عفو پروردگار است دلیل بر آن است که اجازه پیامبر (ﷺ) کار خلافی بوده، یا تنها ترک اولی بوده، و یا هیچکدام، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی آنچنان تند رفته اند، و حتی جسورانه و بی ادبانه نسبت به مقام مقدس پیامبر (ﷺ) گفته اند که آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته اند، و لا اقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست سخن از (عفو) می گوید و بد (مؤ اخذه) می کند رعایت نکرده اند و به گمراهی عجیبی افتاده اند.

انصاف این است که در این آیه هیچگونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر (ﷺ) وجود ندارد، حتی در ظاهر آیه، زیرا همه قرائن نشان می دهد چه پیامبر

(ﷺ) به آنها اجازه می داد و چه اجازه نمی داد این گروه منافق در میدان (تبوک) شرکت نمی جستند، و به فرض که شرکت می کردند نه تنها گرهی از کار مسلمانان نمی گشودند بلکه مشکلی بر مشکلات می افزودند، چنانکه در چند آیه بعد می خوانیم: (لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خیالاً): (اگر آنها با شما حرکت می کردند جز شر و فساد و سعایت و سخن چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی دادند)!

بنابراین هیچگونه مصلحتی از مسلمانان با اذن پیامبر (ﷺ) فوت نشد، تنها چیزی که در این میان وجود داشت این بود که اگر پیامبر (ﷺ) به آنها اجازه



نمی داد مشت آنها زودتر باز می شد و مردم به ماهیتشان زودتر آشنا می شدند ولی این موضوع چنان نبود که از دست رفتن آن موجب ارتکاب گناهی باشد، شاید فقط بتوان نام ترک اولی بر آن گذارد به این معنی که اذن دادن پیامبر (ﷺ) در آن شرائط و در برابر سوگندها و اصرارهای منافقین هر چند کار بدی نبود اما ترک اذن از آنها بهتر بود تا این گروه زودتر شناخته شوند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: عتاب و خطاب مزبور جنبه کنائی داشته و حتی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافقگری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه آمیز بوده است.

این موضوع را با ذکر مثالی میتوان روشن ساخت فرض کنید ستمگری می خواهد به صورت فرزند شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می گیرد شما نه تنها از این کار ناراحت نمی شوید بلکه خوشحال نیز خواهید شد، اما برای اثبات زشتی باطن طرف به صورت عتاب آمیز به دوستان می گوئید: (چرا نگذاشتی سیلی بزند تا همه مردم این سنگدل منافق را بشناسند)؟! و هدفشان از این بیان تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است.

مطلب دیگری که در تفسیر آیه باقی می ماند این است که مگر پیامبر (ﷺ) منافقان را نمی شناخت که خداوند می گوید: می خواستی به آنها اذن ندهی تا وضع آنها بر تو روشن گردد.

(پاسخ) این سؤال این است که (اولاً) پیامبر (ﷺ) از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنائی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست، بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد، و ثانیاً

هدف تنها این نبوده که پیامبر (ﷺ) بداند بلکه ممکن است هدف این بوده که همه مسلمانان آگاه شوند، هر چند روی سخن به پیامبر (ﷺ) است.

سپس به شرح یکی از نشانه های مؤمنان و منافقان پرداخته می گوید: (آنها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچگاه از تو اجازه برای عدم شرکت در جهاد با اموال و جانها، نمی خواهند) (لا یتاذنک الذین یؤمنون بالله و الیوم الاخر ان یتجاهدوا باموالهم و انفسهم).

بلکه هنگامی که فرمان جهاد صادر شد بدون تعلل و سستی به دنبال آن می شتابند و همان ایمان به خدا و مسئولیتهايشان در برابر او، و ایمان به دادگاه رستاخیز آنان را به این راه دعوت می کند و راه عذرتراشی و بهانه جوئی را به رویشان می بندد.

(خداوند به خوبی افراد پرهیزکار را می شناسد و از نیت و اعمال آنها کاملاً آگاه است) (و الله علیم بالمتقین).

سپس می گوید: (تنها کسانی از تو اجازه برای عدم شرکت در میدان جهاد می طلبند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند) (انما یتاذنک الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الاخر):

سپس برای تاءکید عدم ایمان آنها می گوید: (آنها کسانی هستند که دلهايشان مضطرب و آمیخته با شک و تردید است!) (و ارتابت قلوبهم).

(به همین دلیل در این شک و تردید گاهی قدم به پیش می گذارند و گاهی باز می گردند و بیوسته در حیرت و سرگردانی به سر می برند) و به همین جهت منتظر پیدا کردن بهانه و کسب اجازه از پیامبرند (فهم فی ربهم یترددون)

گرچه صفات فوق به شکل فعل مضارع ذکر شده است ولی منظور از آن بیان صفات و حال منافقان و مؤمنان است و ماضی و حال و مضارع در آن تفاوت نمی‌کند.

به هر حال مؤمنان در پرتو ایمانشان تصمیم و اراده‌ای محکم و خلل‌ناپذیر دارند راه را به روشنی دیده‌اند، مقصدشان معلوم، و هدفشان مشخص است، به همین دلیل با عزمی راسخ و بدون تردید و دودلی با گام‌هایی استوار به پیش می‌روند.

اما منافقان چون هدفشان تاریک و نامشخص است گرفتار حیرت و سرگردانی هستند و همیشه به دنبال بهانه‌ای برای فرار از زیر بار مسئولیتها می‌گردند.

این دو نشانه مخصوص (مؤمنان) و (منافقان) صدر اسلام و میدان جنگ (تبوک) نبود بلکه هم امروز نیز (مؤمنان راستین) را از (مدعیان دروغین) با این دو صفت میتوان شناخت، مؤمن، شجاع و مصمم است و منافق بزدل و ترسو و متحیر و عذرتراش!

آیه (46) تا (48) و ترجمه

(ولو أرادوا الخروج لا عدوا له عدة ولكن كره الله انبعاثهم فشبطهم وقيل  
اقعدوا مع القعدين) (46) (لو خرجوا فيكم ما زادوكم إلا خبالا ولا وضعوا  
خللكم يبغونكم الفتنة و فيكم سمعون لهم والله عليهم بالظلمين) (47)  
(لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لك الا مور حتى جاء الحق و ظهر أمر الله و هم  
كرهون) (48)

ترجمه:

46- اگر آنها (راست میگفتند و) می خواستند (به سوی میدان جهاد) خارج  
شوند وسیله ای برای آن فراهم می ساختند، ولی خدا از حرکت آنها کراهت  
داشت لذا (توفیقش را از آنان سلب کرد و) آنها را (از این کار) باز داشت، و به  
آنها گفته شد با قاعدین (کودکان و پیران و بیماران) بنشینید.

47- اگر همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند چیزی جز  
اضطراب و تردید به شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و  
ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند و در میان شما افرادی (سست و ضعیف)  
هستند که بسیار از آنها پذیرا می باشند، و خداوند از ظالمان با خبر است.

48- آنها پیش از این (نیز) اقدام به فتنه انگیزی کردند و کارها را برای تو  
دگرگون ساختند (و بهم ریختند) تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار  
گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها کراهت داشتند.

تفسیر

عدمشان به ز وجود!

در نخستین آیات فوق یکی دیگر از نشانه های کذب و دروغ آنها را بیان کرده و در حقیقت بحثی را که در آیات قبل گذشت و فرمود و الله يعلم انهم لکاذبون تکمیل می کند و می گوید: (اینها اگر راست می گویند و آماده شرکت در جهادند و تنها منتظر اذن تواند میبایست همه وسائل جهاد را از سلاح و مرکب و هر چه در توان دارند فراهم ساخته باشند) در حالی که هیچگونه آمادگی در آنها دیده نمی شود (ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة).

(اینها افراد تاریکدل و بی ایمانی هستند که خدا از شرکت آنها در میدان پر افتخار جهاد کراهت دارد لذا توفیق خود را از آنها سلب کرده و آنان را از حرکت باز داشته است) (ولکن کره الله انبعائهم فثبطهم).

در اینکه گوینده این سخن کیست؟ آیا خداوند یا پیامبر است؟ و یا نفس و باطن خودشان است؟

در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که یک فرمان تکوینی است که از باطن تاریک و آلوده آنها برخاسته و مقتضای عقیده فاسد و اعمال زشت آنها است و بسیار دیده می شود که مقتضای حال را به صورت امر یا نهی بیرون می آورند از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که هر عمل و نیتی اقتضائی دارد که خواه ناخواه دامن انسان را می گیرد، و همه کس شایستگی و لیاقت آن را ندارند که در کارهای بزرگ و راه خدا گام بردارند، این توفیق را خداوند نصیب کسانی می کند که پاکی نیت و آمادگی و اخلاص در آنان سراغ دارد.

در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که عدم شرکت اینگونه افراد در میدان جهاد نه تنها جای تأسف نیست بلکه شاید جای خوشحالی باشد، زیرا

آنها نه فقط مشکلی را نمی گشایند بلکه با آن روح نفاق و بی ایمانی و انحراف اخلاقی سر چشمه مشکلات تازه ای خواهند شد.

در حقیقت به مسلمانان یک درس بزرگ می دهد که هیچگاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و با ایمان را انتخاب کنند هر چند نفراشان کم باشد، این درسی بود برای دیروز مسلمانان، و برای امروز و برای فردا.

نخست می گوید: (اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد (تبوک) حرکت می کردند نخستین اثر شومشان این بود که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی افزودند) (لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا).

(خبال) به معنی اضطراب و تردید و (خبل) (بر وزن اجل) به معنی (جنون) و (خبل) (بر وزن طبل) به معنی (فاسد شدن اعضاء) است. بنابراین حضور آنها با آن روحیه فاسد و تواءم با تردید و نفاق و بزدلی اثری جز ایجاد تردید و شک و تولید فساد در میان سپاه اسلام ندارد.

بعلاوه (آنها با سرعت کوشش می کنند در میان نفرات لشکر نفوذ کنند و به ایجاد نفاق و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای اتحاد پردازند) (ولا وضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة)

سپس به مسلمانان اخطار می کند که مراقب باشید (افراد ضعیف الایمانی در گوشه و کنار جمعیت شما وجود دارند که زود تحت تاءثیر سخنان این گروه منافق قرار می گیرند) (وفیکم سماعون لهم).

(سماع) به معنی کسی است که حال پذیرش و شنوائی او زیاد است و بدون مطالعه و دقت هر سخنی را باور می کند.

بنابراین وظیفه مسلمانان قوی الایمان آن است که مراقب این گروه ضعیف باشند مبادا طعمه منافقان گریگ صفت شوند.

این احتمال نیز وجود دارد که (سماع) به معنی جاسوس و سخن چین بوده باشد یعنی در میان شما پاره‌های از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می‌کنند.

و در پایان آیه می‌گوید: (خداوند همه ستمگران را می‌شناسد آنها که آشکارا و آنها که پنهانی ستم به خویش یا به جامعه می‌کنند از دیدگاه علم او مخفی نیستند (و الله علیم بالظالمین)).

در آیه بعد به پیامبر (ﷺ) هشدار میدهد که این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب مشغول می‌شوند باید به خاطر بیاوری که آنها در گذشته نیز مرتکب چنین کارهایی شدند، و الان نیز از هر فرصتی برای نیل به مقصود خود استفاده می‌کنند، و چنین می‌گوید این گروه منافقین قبلا هم می‌خواستند میان شما تفرقه و پراکندگی ایجاد کنند (لقد ابتغوا الفتنة من قبل).

و این اشاره به داستان جنگ احد است که عبد الله بن ابی و یارانش از نیمه راه باز گشتند و دست از یاری پیامبر (ﷺ) برداشتند، و یا اشاره به سائر مواردی است که توطئه بر ضد شخص پیامبر و یا افراد مسلمین چیدند که تاریخ اسلام آنها را ثبت کرده است.

آنها کارها را برای تو دگرگون ساختند، نقشه‌ها کشیدند تا اوضاع مسلمانان را بهم بریزند و آنها را از جهاد باز دارند و اطراف تو خالی شود (و قلبوا لك الامور).

اما هیچیک از این توطئه‌ها و تلاشها به جایی نرسید، و همه نقش بر آب شد و تیرشان به سنگ خورد سرانجام فتح و پیروزی فرا رسید و حق آشکار گشت (حتی جاء الحق و ظهر امر الله).

در حالی که آنها از پیشرفت و پیروزی تو ناراحت بودند (و هم کارهون).

اما خواست و اراده بندگان در برابر اراده و مشیت پروردگار کمترین اثری نمیتواند داشته باشد، خدا می خواهد تو را پیروز کند و آئینت را به سراسر جهان برساند و موانع را هر چه باشد از سر راه بردارد و بالاخره این کار را کرد. اما موضوع مهم این است که بدانیم آنچه در آیات فوق بیان شده همانند مطالب دیگر قرآن اختصاصی به عصر و زمان پیامبر (ﷺ) نداشته، در هر جامعه‌های گروهی منافق همیشه وجود دارند که سعی می کنند در لحظات حساس و سرنوشت ساز با سمپاشی و سخنچینی افکار مردم را به هم بریزند، روح وحدت را از بین ببرند، و تخم شک و تردید را در افکار بپاشند، اما اگر جامعه بیدار باشد مسلماً با یاری پروردگار که وعده پیروزی به دوستانش داده است همه نقشه های آنها خنثی می شود و توطئه هایشان در نطفه خفه می گردد، به شرط اینکه مخلصانه جهاد کنند و با هوشیاری و دقت مراقب این دشمنان داخلی باشند.



آیه (49) و ترجمه

(و منهم من يقول ائذن لی ولا تفتنی اءلا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة  
بالکفرین) (49)

ترجمه:

49- بعضی از آنها می گویند بما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه گرفتار ساز، آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده اند و جهنم کافران را احاطه کرده است!.

شأن نزول:

گروهی از مفسران نقل کرده اند هنگامی که پیامبران (علیهم السلام) مسلمانان را آماده جنگ تبوک می ساخت و دعوت به حرکت می کرد یکی از رؤ سای طائفه بنی سلمة به نام جد بن قیس که در صف منافقان بود خدمت پیامبر (ﷺ) آمد و عرض کرد اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم مخصوصا اگر چشمم به دختران رومی بیفتد ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم! و دست از کارزار بکشم! پیامبر (ﷺ) به او اجازه داد.

در این موقع آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت، پیامبر (ﷺ) رو به گروهی از بنی سلمه کرد و گفت بزرگ شما کیست؟ گفتند جد بن قیس، ولی او مرد بخیل و ترسوئی است، فرمود چه دردی بدتر از درد بخل، سپس فرمود بزرگ شما آن جوان سفید رو بشر بن براء است (که مردی است پر سخاوت و گشاده روی)

## تفسیر

### منافقان بهانه تراش

شان نزول فوق نشان می دهد که انسان هر گاه بخواهد شانه از زیر بار مسؤ لیتی خالی کند از هر وسیله ای برای خود بهانه می تراشد، همانند بهانه ای که (جد بن قیس) منافق برای عدم حضور در میدان جهاد درست کرد، و آن اینکه ممکن است زیبارویان رومی دل او را بربایند و دست از جنگ بکشند و به (اشکال شرعی) گرفتار شود!

گفتار (جد بن قیس) مرا به یاد گفته یکی از ماموران جبار می اندازد که می گفت: اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهیم حقوقی که دریافت می داریم برای ما شرعا اشکال دارد یعنی برای رهائی از این اشکال باید ظلم و ستم به خلق خدا کنیم.

به هر حال قرآن در اینجا روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده و در پاسخ این گونه بهانه جویان رسوا می گوید: (بعضی از آنها می گویند به ما اجازه ده که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم و ما را مفتون و فریفته (زنان و دختران زیبا روی رومی) مساز! (و منهم من يقول ائذن لی ولا تفتنی).

این احتمال نیز در تفسیر و شاعن نزول آیه داده شده است که او (جد بن قیس) به عذر و بهانه زن و فرزند و اموال بی سرپرست خود می خواست از جهاد صرفنظر کند.

ولی به هر حال قرآن در پاسخ او می گوید: (آگاه باشید که اینها هم اکنون در میان فتنه و گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده اند جهنم گرداگرد کافران را احاطه کرده است) (الا فی الفتنه سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین).

یعنی آنها به عذرهای واهی و اینکه ممکن است بعداً آلوده به گناه بشوند هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنم گرداگرد آنها را فرا گرفته است آنها فرمان صریح خدا و پیامبرش را درباره حرکت به سوی جهاد زیر پا می گذارند مبادا به شبهه شرعی گرفتار شوند!

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1- یکی از راههای شناخت گروه منافقان در هر جامعه ای دقت در طرز استدلال آنها و عذرهایی است که برای ترک انجام وظائف لازم می آورند چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می سازد.

آنها غالباً به یک سلسله موضوعات جزئی و ناچیز و گاهی مضحک و خنده آور متشبه می شوند تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند، و برای اغفال افراد با ایمان به گمان خود از الفبای فکری آنها استفاده می کنند، و پای مسائل شرعی و دستور خدا و پیامبر را به میان می کشند، در حالی که در میان گناه غوطه ورنند و شمشیر به دست گرفته بر پیامبر (ﷺ) و آئین او می تازند.

2- مفسران در تفسیر جمله (و ان جهنم لمحیطة بالکافرین) گفتگوهای مختلفی دارند بعضی می گویند این جمله کنایه از آن است که عوامل و اسباب ورود به جهنم یعنی گناهان آنها را احاطه کرده است.

و بعضی گفته اند که این از قبیل حوادث حتمی آینده است که به صورت ماضی یا حال بیان می شود، یعنی به طور قطع در آینده جهنم آنها را در بر خواهد گرفت.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که جمله را به معنی حقیقی اش تفسیر کنیم و بگوئیم هم اکنون جهنم موجود است و در باطن و درون این جهان قرار دارد و آنها در میان جهنم هستند، اگر چه هنوز فرمان تاءثیر کردن آن صادر نشده

است، همانگونه که بهشت نیز هم اکنون وجود دارد و در باطن و درون این جهان به همه احاطه کرده است منتها بهشتیان چون تناسب با بهشت دارند با آن مرتبط خواهند بود و دوزخیان چون متناسب با دوزخند با دوزخ.

## آیه (50) تا (52) و ترجمه

(إن تصبك حسنة تسؤهم وإن تصبك مصيبة يقولوا قد أخذنا أمرنا من قبل و يتولوا وهم فرحون) (50) (قل لن يصيبنا إلا ما كتب الله لنا هو مولئنا و على الله فليتوكل المؤمنون) (51) (قل هل تربصون بنا إلا إحدى الحسنيين و نحن نتربص بكم أن يصيبكم الله بعذاب من عنده أو بأيدينا فتربصوا إنا معكم متربصون) (52)

ترجمه:

50- هرگاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند، اگر مصیبتی به تو رسد می گویند ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم و باز می گردند در حالیکه خوشحالند.

51- بگو هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می کنند.

52- بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم یا عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به دست ما (در این جهان) به شما برسد، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم.

تفسیر

در آیات فوق به یکی از صفات منافقان و نشانه های آنها اشاره شده است و بحثی را که در آیات گذشته و آینده پیرامون نشانه های منافقان می باشد تکمیل می کند.

نخست می گوید: (اگر نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند) (ان تصبک حسنة تسؤ هم).

خواه این خیر و نیکی پیروزی بر دشمن باشد یا غنائم جنگی، و خواه پیشرفتهای دیگر.

و این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنها است، چگونه ممکن است کسی کمترین بهره از ایمان داشته باشد و از پیروزی پیامبر خدا و یا حتی یک فرد با ایمان عادی ناراحت شود؟

(ولی در مقابل اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی با خوشحالی می گویند: ما از جلو پیش بینی چنین مسائلی را می کردیم، و تصمیم لازم را گرفتیم) و خود را از این پرتگاه رهایی بخشیدیم! (و ان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل).

(و هنگامی که به خانه های خود باز می گردند از شکست یا مصیبت یا ناراحتی شما خوشحالند) (و یتولوا و هم فرحون).

این منافقان کور دل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت دامان ما را نگرفت، این سخن را چنان می گویند که گوئی از خوشحالی در پوست نمی گنجند!

اما تو ای پیامبر به اینها از دو راه پاسخگوی، پاسخی دندان شکن و منطقی نخست بگو: هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است همان خدائی که مولای ما و سرپرست حکیم و مهربان ما است

و جز خیر و صلاح ما را مقدر نمی دارد (قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا).

آری (افراد با ایمان تنها بر خدا توکل می کنند) (و علی الله فیتوکل المؤمنون).

تنها به او عشق می ورزند و از او یاری می طلبند و سر بر آستان او می ساینند و تکیه گاه و پناهگاهشان کسی جز او نیست.

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند، خیال می کنند با عقل کوچک و فکر ناتوانشان می توانند همه مشکلات و حوادث را پیش بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی نیازند، آنها نمی دانند تمام هستی شان همچون پر کاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان، در یک روز تابستان، اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست.

(و تو ای پیامبر این پاسخ را نیز به آنان بگو که شما چه انتظاری را درباره ما می کشید جز اینکه به یکی از دو نیکی و خیر و سعادت خواهیم رسید) یا دشمنان را در هم می کویم و پیروز از میدان مبارزه باز می گردیم، و یا کشته می شویم و شربت شهادت را با افتخار می نوشیم، هر کدام پیش آید خوش آید که مایه افتخار است و روشنی چشم ما (قل هل تربصون بنا الا احدی الحسینین).

اما به عکس (ما در مورد شما یکی از دو بدبختی، تیره روزی و بلا و مصیبت را انتظار می کشیم، یا در این جهان و جهان دیگر به مجازات الهی گرفتار می شوید، و یا به دست ما خوار و نابود خواهید شد) (و نحن نترصد بکم ان یتصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا).

(حال که چنین است شما انتظار بکشید، و ما هم با شما انتظار می کشیم)  
شما در انتظار خوشبختی ما باشید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشستیم! (فتربصوا انا معکم متربصون)

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

### 1- مقدرات و کوششهای ما

شک نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می کند مانند (وان لیس للانسان الا ما سعی): (انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد) (سوره نجم آیه 39) و (کل نفس بما کسبت رهینه): (هر کس در گرو اعمال خویش است) (سوره مدثر آیه 38) و آیات دیگر. (هر چند تاثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست).

ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر تنها حکمران است، و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود.

منتها افراد با ایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند همه این مقدرات را مطابق (نظام احسن) و مصلحت بندگان می دانند، و هر کس بر طبق شایستگیهای که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد.



یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند، و این سرنوشت برای آنها حتمی است، اما یک جمعیت با ایمان و آگاه، و متحد و مصمم جز پیروزی، سرنوشتی ندارند.

بنابر آنچه گفته شد روشن می شود که آیات فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسانها و بی اثر بودن تلاشها و کوششها است.

## 2- در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد

در آخرین آیه مورد بحث به منطق عجیب محکمی برخورد می کنیم که راز اصلی همه پیروزیهای مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است، و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود، و آن اینکه مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آنها زدوده، و به آنها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید، کشته شوید پیروزید، و دشمن را بکشید باز هم پیروزید.

شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید، بیراهه و پرتگاه مطلقا در مسیر شما وجود ندارد یک راه به سوی شهادت می رود که نقطه اوج افتخار یک انسان با ایمان است، و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمتهای غیر قابل توصیفش خریداری کند.

راه دیگر پیروزی بر دشمن و در هم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسانها از شر ظالمان و ستمگران و آلودگان است و این نیز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلم.

سربازی که با این روحیه وارد میدان مبارزه می شود هیچگاه فکر فرار و پشت کردن به دشمن را در سر نمی پروراند، از هیچکس و هیچ چیز نمی هراسد، ترس و وحشت و اضطراب و تردید در وجودش راه ندارد، ارتشی که از چنین سربازانی تشکیل شود ارتشی خواهد بود شکست ناپذیر!

چنین روحیه ای را تنها از طریق تعلیمات اسلامی می توان بارور ساخت و امروز نیز اگر با تعلیم و تربیت صحیح، این منطق بار دیگر در روح مسلمانان جلوه گر شود، عقب ماندگیها و شکستها را جبران خواهند کرد.

آنها که درباره علل پیشرفت مسلمانان نخستین، و علل عقب ماندگی امروز، مطالعه و بررسی می کنند، و گاهی این موضوع را معمائی لا ینحل می پندارند خوب است بیایند و کمی در آیه فوق بیندیشند تا پاسخ این سؤال را بروشنی در آن بیابند.

قابل توجه اینکه در آیه فوق به هنگامی که سخن از دو شکست منافقان می گوید آنرا شرح می دهد و یک یک بیان می کند، ولی هنگامی که سخن از دو پیروزی مؤمنان می گوید، سر بسته گذاشته از آن می گذرد، گوئی آنچه آنچنان روشن و واضح و آشکار است که اصلاً نیازی به شرح و بیان ندارد. و این یک نکته زیبا و لطیف بلاغت است که در آیه فوق به کار رفته.

### 3- صفات همیشگی منافقان

بار دیگر تأکید می کنیم که نباید این آیات را به شکل طرح یک مسأله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم، بلکه باید بدانیم درسی است رای امروز و دیروز و فردای ما و همه انسانها!

هیچ جامعه ای معمولاً از یک گروه منافق، اندک یا بسیار، خالی نیست و صفات آنها تقریباً یکسان و یکنواخت است.

آنها افرادی هستند نادان و در عین حال خود خواه و متکبر که برای خویش  
عقل و درایت فوق العاده‌ای قائلند.  
آنها همیشه از راحتی مردم در رنج و عذابند و از ناراحتیهایشان خوشحال و  
خندان.  
آنها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شک و حیرت به سر  
می‌برند، و بهمین دلیل گامی به پیش و گامی به پس می‌نهند.  
در مقابل آنها مؤمنان راستین با شادی مردم شاد و با غم آنها شریک و  
سهمند، هیچگاه به علم و درایت خود نمی‌نازند، و هرگز خود را از لطف حق  
بی‌نیاز نمی‌دانند، دلی لبریز از عشق خدا دارند، و در این راه از هیچ حادثه‌ای  
نمی‌هراسند.

آیه (53) تا (55) و ترجمه

(قل أنفقوا طوعا أو کرها لن يتقبل منكم إنکم کنتم قوما فسقین) (53)  
(و ما منعهم أن تقبل منهم نفقتهم الا إنهم کفروا بالله و برسوله و لا یاتون  
الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کرهون) (54) (فلا تعجبک أموالهم  
و لا أولدهم إنما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهد أنفسهم و هم  
کفرون) (55)

ترجمه:

53- بگو انفاق کنید خواه از روی میل یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی  
شود چرا که شما قوم فاسقی بودید.

54- و هیچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد جز اینکه آنها به خدا و  
پیامبرش کافر شدند و نماز بجا نمی آورند جز با کسالت و انفاق نمی کنند مگر  
با کراهت!

55- و (فزونى) اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می  
خواهد آنها را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند.

تفسیر

این آیات به قسمتی دیگر از نشانه های منافقان و نتیجه و سرانجام کار آنها  
اشاره کرده و روشن می سازد که چگونه اعمال آنها بی روح و بی اثر است و  
هیچگونه بهره ای از آن عائدشان نمی شود، و از آنجا که در میان اعمال نیک،  
انفاق در راه خدا (زکات به معنی وسیع کلمه) و نماز (پیوند خلق با خالق)  
موقعیت خاصی دارد، مخصوصا انگشت روی این دو قسمت گذارده است.

نخست می گوید: (ای پیامبر به آنها بگو: شما چه از روی اراده و اختیار در راه خدا انفاق کنید و چه از روی کراهت و اجبار و ملاحظات شخصی و اجتماعی، در هر حال از شما منافقان پذیرفته نخواهد شد) (قل انفقوا طوعا او کرها لن يتقبل منکم).

سپس به دلیل آن اشاره کرده می فرماید: (زیرا شما گروه فاسقی بودید) (انکم کنتم قوما فاسقین). نیتهایتان آلوده، و اعمالتان ناپاک، و قلبتان تاریک است، و خدا تنها عملی را می پذیرد که پاک باشد و از شخصی پاک و با تقوا سرزند.

روشن است که فسق در اینجا یک گناه ساده و معمولی نیست زیرا ممکن است انسان مرتکب گناهی شود در عین حال عملی خالص نیز انجام دهد، بلکه منظور از آن کفر و نفاق و یا آلوده شدن انفاقهای آنها به ریا و تظاهر است. و نیز هیچ مانعی ندارد که فسق در جمله بالا به مفهوم وسیع کلمه، شامل هر دو باشد چنانکه آیه بعد نیز این قسمت را توضیح خواهد داد.

در آیه بعد بار دیگر عدم قبول انفاقات آنها را توضیح می دهد و می گوید: هیچ چیز مانع قبول انفاقات آنها نشده جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و هر عملی تواءم با ایمان به خدا و توحید نبوده باشد در پیشگاه خدا قبول نیست (و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله). قرآن کراراً روی این مسئله تکیه کرده است که شرط پذیرش اعمال صالح ایمان است، حتی اگر عمل از روی ایمان سرزند و بعد از مدتی شخص عمل کننده راه کفر پیش گیرد عمل او حبط و نابود و بی اثر می شود (در این باره در جلد دوم تفسیر نمونه از صفحه 69 الی 72 بحث کرده ایم).

پس از ذکر عدم قبول انفاقهای مالی آنها به وضع عبادات آنان اشاره کرده می گوید: (آنها نماز را بجا نمی آورند مگر از روی کسالت و با ناراحتی و سنگینی) (ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی). همانگونه که (انفاق نمی کنند مگر از روی کراهت و اجبار) (ولا ینفقون الا وهم کارهون).

در حقیقت به دو دلیل انفاقهای آنها پذیرفته نمی شود یکی به دلیل آنکه از روی کفر و عدم ایمان سر می زند، و دیگر اینکه از روی کراهت و اجبار است. همچنین به دو علت نماز آنها پذیرفته نیست نخست به علت کفر، و دیگر بخاطر آنکه از روی کسالت و کراهت انجام می گیرد.

جمله های بالا در عین اینکه وضع منافقان را از نظر عدم نتیجه گیری از اعمالشان تشریح می کند در حقیقت نشانه دیگری از نشانه های آنها را بیان می کند، و آن اینکه مؤمنان واقعی را از نشاطی که به هنگام عبادت دارند و از میل و رغبتی که نسبت به اعمال نیک نشان می دهند و مخلصانه به دنبال آن می شتابند بخوبی می توان شناخت.

همانگونه که به وضع منافقان از طرز انجام اعمالشان می توان پی برد، زیرا معمولاً از روی بی میلی و دلسردی و ناراحتی و کراهت اقدام به انجام کار خیر می کنند، گوئی کسی به اجبار دست آنها را گرفته و کشان کشان به سوی کار خیر می برد.

بدیهی است اعمال گروه نخست چون از عشق خدا سر می زند و با دلسوزی توأم است همه آداب و مقرراتش رعایت می گردد، ولی اعمال گروه دوم چون از روی کراهت و بی میلی است ناقص و دست و پا شکسته و بی روح است، بنابر این انگیزه های متفاوت آنها دو شکل متفاوت به اعمالشان می دهد.

در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: (فزونی اموال و اولاد آنها نباید تو را در شگفتی فرو برد) و فکر کنی که آنها با اینکه منافقند چگونه مشمول اینهمه مواهب الهی واقع شده اند (فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم). چرا که اینها به ظاهر برای آنها نعمت است اما در حقیقت (خدا می خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا معذب کند، و به خاطر دلبستگی فوق العاده به این امور در حال کفر و بی ایمانی بمیرند) (انما يريد الله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون).

در واقع آنها از دو راه به وسیله این اموال و اولاد (نیروی اقتصادی و انسانی) معذب می شوند: نخست اینکه این گونه افراد معمولاً فرزندان ناصالح و اموالی بی برکت دارند که مایه درد و رنجشان در زندگی دنیا است، شب و روز باید برای فرزندان که مایه ننگ و ناراحتی هستند، تلاش کنند، و برای حفظ اموالی که از طریق گناه بدست آورده اند جان بکنند، و از طرف دیگر چون به این اموال و فرزندان بالاخره دلبستگی دارند و به سرای وسیع و پر نعمت آخرت و جهان پس از مرگ ایمان ندارند چشم پوشی از اینهمه اموال بر ایشان مشکل است تا آنجا

که ایمانشان را روی آنها گذاشته و با کفر از دنیا می روند، و به سخت ترین وضعی جان می دهند؟

مال و فرزند اگر پاک و صالح باشد موهبت است و سعادت و مایه رفاه و آسایش و اگر ناپاک و ناصالح باشد رنج و عذاب الیم است.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1 بعضی سؤال می کنند که چگونه در آغاز آیه اول گفته شده است خواه از روی اختیار یا اگر انفاق کنید پذیرفته نمی شود.

در حالی که در آخر آیه دوم تصریح شده که آنها جز از روی کراهت انفاق نمی کنند آیا این دو با هم منافات ندارد؟

ولی با توجه به یک مطلب پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه آغاز آیه اول در واقع به صورت یک (قضیه شرطیه) است، یعنی اگر از روی اطاعت و یا اکراه انفاق کنید بهر شکل و بهر صورت باشد پذیرفته نخواهد شد، و می دانیم قضیه شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست، یعنی به فرض که از روی میل و اختیار هم انفاق کنند فایده ندارد چون بی ایمانند.

ولی ذیل آیه دوم بیان یک (قضیه خارجی) است و آن اینکه آنها همیشه از روی اکراه انفاق می کنند (دقت کنید).

2 درس دیگری که از آیات فوق می توان گرفت این است که نباید تنها به نماز و روزه مردم فریفته شد زیرا منافقان، هم نماز می خواندند، و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می کردند، بلکه باید نمازها و انفاقهای منافق گرانه را از اعمال پاک و سازنده مؤمنان راستین باز شناخت و اتفاقاً با دقت و کنجکاوی در ظاهر عمل نیز غالباً شناخته می شود.

و در حدیث می خوانیم (لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده و لو ترکه استوحش، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته): (تنها به رکوع و سجود طولانی افراد ننگرید، زیرا ممکن است این (عبادت عادت) باشد که از ترکش ناراحت شود و لکن به راستگوئی و اداء امانت آنها دقت کنید زیرا راستی و امانت از ایمان سرچشمه می گیرد در حالی که رکوع و سجود عادت) با کفر و نفاق هم سازگار است).



آیه (56) و (57) و ترجمه

(و یحلفون بالله إنهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون) (56) (لو یجدون ملجا أو مغرت أو مدخلا لولوا إلیه و هم یجمحون) (57)

ترجمه:

56- و به خدا سوگند می خورند که آنها از شما هستند در حالی که از شما نیستند، ولی آنها گروهی هستند که می ترسند (و وحشت دارند لذا دروغ می گویند).

57- اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیر زمین بیابند به سوی آن حرکت می کنند در حالی که با سرعت و شتاب فرار می کنند.

تفسیر

نشانه دیگری از منافقان

در آیات فوق یکی دیگر از اعمال و حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است می گوید: آنها به خدا سوگند یاد می کنند که از شما هستند (و یحلفون بالله انهم لمنکم).

(در حالی که نه از شما هستند و نه در چیزی با شما موافقند بلکه گروهی هستند که فوق العاده می ترسند) و از شدت ترس کفر را پنهان کرده اظهار ایمان می کنند مبادا گرفتار شوند (و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون).

(یفرقون) از ماده (فرق) (بر وزن شفق)) به معنی شدت خوف و ترس است، (راغب) در کتاب (مفردات) می گوید این ماده در اصل به معنی تفرق و جدائی و پراکندگی است گوئی آنچه آن می ترسند که می خواهد قلبشان از هم متفرق و متلاشی گردد.

در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند همواره گرفتار ترس و وحشتی  
عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت هیچگاه آنچه در باطن دارند  
اظهار نمی کنند، و چون از خدا نمی ترسند از همه چیز می ترسند و دائما در  
حال وحشت به سر می برند، در حالی که مؤمنان راستین در سایه ایمان آرامش  
و شهامت خاصی دارند.

در آیه بعد شدت بغض و عداوت و نفرت آنها را از مؤمنان در عبارتی کوتاه  
اما بسیار رسا و گویا منعکس می کند می گوید (آنها چنان هستند که اگر  
پناهگاهی (همانند یک دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهایی در کوهها  
داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیر زمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیشتر به  
سوی آن می شتابند) تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را  
آشکار سازند (لویجودن ملجا او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون).  
(ملجاء) به معنی پناهگاه است همچون قلعه های محکم و یا مانند آن.  
(مغارات) جمع (مغاره) به معنی غار است.

(مدخل) به معنی راههای پنهانی است مانند نقبهایی که در زیر زمین می زنند  
و از آن وارد محلی می شوند. (یجمحون) از ماده (جماح) به معنی حرکت  
شتابانه و شدیدی است که هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند، همانند حرکت  
اسبهای سرکش و چموش که نتوان آنها را متوقف ساخت و به همین جهت  
چنین اسبی را (جموح) می گویند. به هر حال این یکی از رساترین تعبیراتی  
است که قرآن درباره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده  
که آنها اگر در کوهها و روی زمین راه فراری پیدا کنند از ترس یا عداوت از  
شما دور می شوند ولی چون قوم و قبیله اموال و ثروتی در محیط شما دارند  
مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!

آیه (58) و (59) و ترجمه

(و منهم من يلمزك في الصدقت فإن أعطوا منها رضوا وإن لم يعطوا منها إذا هم يسخطون) (58) (ولو أنهم رضوا ما آتتهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله ورسوله إنا إلى الله رغبون) (59)

ترجمه:

58- و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می کنند، اگر از آن به آنها بدهند راضی می شوند و اگر ندهند خشم می گیرند (خواه حق آنها باشد یا نه).

59- ولی اگر آنها به آنچه خدا و پیامبرش به آنها می دهد راضی باشند و بگویند خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می بخشد ما تنها رضای او را می طلبیم (اگر چنین کنند به سود آنهاست).

شأن نزول:

در تفسیر (در المنثور) از (صحيح بخارى) و (نسائی) و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر (ﷺ) مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طائفه (بنی تمیم) به نام (ذو الخویصره) فرا رسید صدا زد: ای رسول خدا! عدالت کن! پیامبر فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟! (عمر) صدا زد ای رسول خدا به من اجازه بده تا گردنش را بزنم پیامبر (ﷺ) فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می شمیرد ولی با اینحال آنها از دین فرار می کنند همانگونه که تیر از کمان!.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.

## خودخواهان بی منطق

در نخستین آیه فوق به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن اینکه آنها هرگز راضی به حق خود نیستند، و دائماً انتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هر چه بیشتر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه، دوستی و دشمنی آنها بر محور همین منافع دور می زند، هر کس جیب آنها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را به آنها نبخشد از او ناراضی می شوند.

حق و عدالت در قاموس آنها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد عادل کسی است که هر چه بیشتر به آنها بدهد و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان باز دارد! و به تعبیر دیگر آنها فاقد هر گونه شخصیت اجتماعی هستند و تنها دارای یک شخصیت فردی و در چهار چوبه منافع خویش می باشند، و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند!

لذا می گوید: (بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می گیرند) و می گویند عدالت را رعایت نکردی (و منهم من یلمزک فی الصدقات).

اما در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می نگرند (اگر سهمی به آنها داده شود راضیند و خوشحال و تو را مجری عدالت می دانند هر چند استحقاق نداشته باشند) (فان اعطوا منها رضوا).

(اما اگر چیزی از آن به آنها داده نشود خشمگین می شوند) و تو را متهم به بیعدالتی می کنند (وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون):

(ولی اگر آنها به حق خود راضی باشند و به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده رضایت دهند و بگویند همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز

بیشتری داریم خدا و پیامبر (ﷺ) از فضل خود به زودی به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم و از او می خواهیم که ما را از اموال مردم بی نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند به سود آنها است (ولو انهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سيوتينا الله من فضله و رسوله انا الى الله راغبون).

آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی شوند؟  
آیا همه مردم به حق مشروع خود قانعند؟ و هر کس تنها به مقدار حقش به آنها بدهد او را عدالت پیشه می دانند؟

مسئله جواب این سؤالها منفی است، با نهایت تأسف هنوز بسیاری از کسانی که مقیاس سنجش حق و عدالت را منافع شخصی خویش می پندارند، و به حقوق خویش قانع نیستند، و اگر کسی بخواهد همه را مخصوصاً محرومان را به حق مشروعشان برساند داد و فریادشان بلند می شود.

بنابر این لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزنیم یک نگاه به اطراف خود و حتی نگاهی به خودمان بکنیم می توانیم وضع خود و دیگران را دریابیم.

پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن! و فکر شیطانی و نفاق را در ما بمیران!

و به ما توفیق مرحمت فرما تا خود را آنچنان بسازیم که به حق خویشتن قانع باشیم! نه به دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را در غصب حقوق سایرین بدانیم.

همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت!...